

الصحيح ... ورقة ... الصلوة

و ... المسائل ... و ...

ایضاً صح ... الرد ... مسائل ... حلک

۲ ۱ ۱

... السلام ...

... حاصل ...

... الشهداء ...

... اربعة ... الرابع ...

حب منوم وسعال ونزله

بیخ لفاح بزرالبنج تخم کاهو زعفران جمع ع ۶ رب السوس برابر

لعوق بجهة نزله جمع ع ۲ دیسه رب السوس ترنجبین کثیرا تخم خشخاش تخم کاهو

بزرالبنج زعفران ۶ دارچینی کوبیده حب سازند لعوق جهة سعال مزمن

دارچینی ربیه حب صمغ سفید هریک صمغ با شیره کوبیده حب کنند

دارو بجهة سلسل البول صمغ و سماق توتیای مغسول زنجبیل پوست هلیله ۱۲ ادرار

ازدیاد بجهة دارچینی ماسرا خیلی نمک هندی با انگوره تا طبخ شود

سرد کرده بجهة بیاض سفیده بوره ارمنی اضافه نموده حب بندند

اذاراقی دراریح فولاد کوبیده شصت حب بخورد دانه جمع دانه شام

بیع گندم ۵ الدم ۱۲ بخورد

الف حب از جهة جوشهای الکثیره دراکثر مرض ظاهر میشود مجرب است

فلفل هلیله سیاه کات سرخ سیماب از هر یک جزو

برو دنبل کا حرب کنند و سیماب را داخل کنند که خوب بسایند که سیماب کشته شود

بعد از آن حبها سازند بقدر نخود روزی جمع و صبح بدهند و نخود را به پوشند

اطریفل هلیله مجرب دارچینی ارمنی هلیله سیاه فوفل

ابتدا بزرقم کوبیده و قرص ساخته روز هم قرص با بدهد نیم در قلیان و ۱۲ ایام

سمعون ... دری

کلیات ... ۲ ... ۲ ... ۲ ... مصطفی

۴۳ ... ۲ ... ۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الطالع ... دبیر از جهة کوفت ... زجر ۱

مصدر اررو ... نراه ... سعر ... لسته ... زهو ... جرحی

۲۲ ... ۲ ... ۲ ... ۱ ... ۳ ... ۲ ... ۶

مصطلح ... صد ارسی ... اررو ... حمد ... سمات

۳ ... ۱ ... ۳ ... ۳ ... ۱۰

ایلی ... لازم ... کر ... بده و ... خشته رد و ... من ... مج و ...

بر ... نقد ... عده و بعد ... شور ... اسم ... ۱۲

کتاب کیمیا

عین الدواء

یک جنس ...

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش باری تعالی را که این جهان را بیافرید و آلتی بکمال
حکمت و قوة و قدرت چنانچه شاید و زمین را از دیگر برنهاد و چند
بجا نهاد و الوانها در او پیدا کرد که گل از خار و میوهای رنگارنگ
از چوب خشک و برگ ترخرد و از قطره باران لولو رخشان برآفرید
بحر و در رخشان و آدمی ○ چندان هزار گونه الوان نگار کرد گنجی
بداد و نهان بهمه خلق از آن قبل از نهر معرفت دل خلق آشکار
کرد ○ و آسمان بالای وی بیافرید و بنور کواکب منور گردانید و
چرخ و فلک را گردان کرد و بنهاد این بر دوازده برج و هفت کوکب
نهاد و هجده هزار عالم در او پیدا کرد و آدم را برگزید و باقامت الفی

دل چناد و زبان گویا ارزانی داشت چنانکه میفرماید لقد

خلقنا الانسان فی احسن تقویم و این هجده هزار عالم را

در او پدید کرد و صورتی خوبتر و زیباتر نگاشت و عقلی بر سر او

در او نهاد چنانکه فرموده است اول ما خلق الله العقل

در راه بهشت و دوزخ بنمود و پیغمبری فرستاد تا بیدهد و داد حجت

و امر و نهی و رسالت داد صد هزاران هزار درود و تحیت بر همه

پیغمبران باد خاصه بر پیغمبر ما محمد مصطفی سرور همه انبیاء الامین الذی

وعد وفا آرایش دین و دنیا و ملک و دولت گواهی دادم

و اقرار آوردم برسالت وی و آمدن جبرئیل و دنیا بحریست

بی پایان و رکشد همه خلقان بر آن هر آینه بیزورق نتوان رفت

و این زورق بی آلت نتوان ساخت و آلت آن دوازده دار خت

و دو بند تا او را استوار دارد و استادی که او را بپرداخته که اگر

خواهی بسلامت برافتی خود را در این زورق افکن تا گذر توانی

کرد و این دوازده درخت امامان بحق اند علیهم السلم مثل اهل

بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق
واین دو بنده خاجه هر دو عالم است محمد مصطفی و سرور همه انبیاء وما
ارسلناک الا رحمة للعالمین و دیگر سیدة نساء العالمین و استاد
این معبود بحق و نگارنده نقشهای و روزی دهنده جمله جانوران که بعید
از ما با باء مصنف این فصول مقرر این اصول بنده ضعیف شمس
الدین محمد بن الحسن الکحال المعروف بیاور و محتاج برحمة ایزدی میکوید
که خواستم نخست شمه از حال خویش باز کویم چون ما را بیافریند از قطره
آب چنانچه میفرماید خلق الانسان ضعیفا از کرم خود بکار آیا بیند
که فرموده است ولقد کرمنا بنی ادم وحملناهم فی البر
والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن
خلقنا تفضیلا چون در نیک و بد زمانه نگاه کردم عالم کون و فساد
دیدم واجب بعد بر من شناختن صانع این کون و فساد
معلوم است که شناختن این صانع بیچون باهلیتی تمام توان داشت
وادرا استظهاری تمام بباید و پدر ما جمال الدین حسن المعروف

پادر دکه روانش پر نور باد استطاعت این نداشت اما بقدار
استظهار خود ترتیبی فرمود پدر ما در آن وقت بتجارت مشغول
بود ما را نیز هوس تجارت برخواست ترک تحصیل رفت مدت سه
سال بعد از سه سال در خویشتن اندیشه کرد که السفر قطعة من العذاب
ترک تجارت کرد و باسر تحصیل رفت استظهار بود باری تعالی دیگر باره
ما را الهام داد که علمی به از علم طب نیست از بهر آنکه گفته اند العلم
علمان علم الابدان و علم الادیان ما چشم قناعت که چشم عضو
شریف است هم چون دیده بانی که بلندی گیرد و حق از حواس
ظاهر عضوی شریفتر از این نیافریده است اگر آفریدی هم چشم
بودی اما چون شریف یافتیم از حق باری خواستیم تا ما را بخشش
کند اگر استظهاری تمام ندانستیم که جمله عضوها شرح کنیم و حق
ما را این نصیب نگرداند اگر چه هر آنکس که یک عضو تمام و کمال بداند
جمله تن را تصرف تواند کرد و استاد ما مولانا امام سعید کافی
شمس الملة والدین جمال الاسلام والمسلمین ملک الافاضل والاطباء

مشرف الحاج الحرمین واستاد استاد مولانا قطب عالم شفاء الارواح

بقراط الزمان اوحدی الدین الرازی فرمود که شما بدین یکعضو قانع

باشید که اگر این عضو را بتمام و کمال بدانی به باشد تو را که همه تن را

که آن کاری بزرگست وقت شما که بطومار آن نرسی ما نیز مصلحت

دیدیم قول استاد مسموع داشتن در این کار کردن تا مدتی بر آمد بعد از آن

استاد ما مارا اجازه داد بدین علم چون مدت بیست سال در گذشت

آفتاب عمر باخر رسید حق را فرزندی بخشیده بود شایسته این علم ما

نیز دلخوش شدیم که بعد از وفات ما یادگاری ماند ناگاه فرمان

حق در رسید که اندیشه تو همه باد است با آن کنیم که مارا جگرکاه دست خود

اندیشه ما همه باد بود آری چه شاید کرد با قضاء حق مدتی با این اندوه

بسر بردیم عاقبت بانک بر نفس زدیم که مرده بجز صابری نخواهد بعد از آن

گفتیم که مارا یادگاری باید پس از وفات ما بود که بزرگی چند از رحیم

در بستند و با آنکه جمیع اطفال و عورات را این کار شده بودند و این

ضعیف را از نهایت کمال منع کرده وتا این غایت هرگز فرزندی

پدرها

چنانکه در زمان ماضی دیگر حکماء این صناعت را بوده و نیافته و مدتی
مدید بقناعت و بار در کار حمیش ساخته و غم حال و مال و کار خویش
بقلیل و کثیر بر نفس خود نهاده و هیچ معدی و هیچ معاونی نداشته الا التفضل
حق و نیز می اندیشید که مبادا این تصنیف موجب طعن طاعنان
و ملامت بدگویان گردد که لا یزال المرء فی سعة من عقله ما
لم یقل شعرا او یصنف کتابا الا اعتماد بر کرم ناظران این
کتاب کرده و نیز بر فضل ربانی و حق این بضاعت ما کرد اینک اگرچه از
رای و تدبیر خود هیچ نهاده ایم الا از قول پیش و یک فاضل و حکیم
و طبیب و مقدمه که تجربه کرده بودند زیرا که همه بزرگان و حکیمان
تصنیف بوده اند و چند نسخه وقت را دیدیم و تفحص کردیم داروهایی
که ایشان آزموده بودند و حکماء قدیم و ما نیز بقدر وسع آزمودیم و هر
حکیمی و فاضلی که بودند بسیار تصانیف کرده اند در علم تازی و پارسی
مطول و مختصر و بطبایع نزدیکتر و زود ادراک نمی توان کرد احکامش
در بستر و اما همه ایشان بر الفاظ و عبارات ایشان نمی رسند زیرا

که هر حکیمی صفت چشم و مداواء چشم اندکی گفته اند و هر یکی چیزی

بکه نوشته تا همه جمع کردیم اندرین کتاب تصنیف مختصر بیرون آوردیم

و عبارتی سهل و مادر ایکی نزدیکتر تا آن جماعت را رغبت زیادتر شود

بخواندن و حاصل کردن این علم و زودتر معلوم گردد و اگر نیز کسی را

هوس این علم باشد از برای خود بداند که علم طب شریفست و حد طب

آن است که حالهای تن مردم و درستی و بیماری نگاه کند تا چون تن

درست باشد تن درستی را نگاه دارد و چون بیمار گردد او را با حال

سلامت آرد و همه خلق محتاج اند بدین و همه وقت کمال و طبیب حاضر

نباشد و حق از او راضی باشد که چون این کتاب را یابد بر او گذشت

میدهم بهفت آسمان و زمین و دوازده برج و هفت کواکب و صد و بیست

و چهار هزار پیغمبر و بحق خواجه کاینات و رحمت عالمیان و شفاعت

خواه گناه کاران روز محشر و بحق وصی رسول پیشوای مؤمنان

و متقیان امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و علیه السلم و بحق آن دو وقت

که فرمان حق در رسد که امانت و شفقت کسی ارجا ... از خدا

و خلق شرمسار نباشی آری هر چه کاری بد ردی با خلق بچنان کن که
چون با تو کنند بپسندی انشاء الله که چنان ساخته شود که همه فضلاء و حکما
بپسندند و اگر این ضعیف را سهوی و غلطی افتاده باشد خداوندان از
کرم عذر آن بپذیرند از خداوندان خداوندی آید و از بندگان گناه والله اعلم

بالصواب

در صفت آفرینش

سپاس باری تعالی که این جهان را بیافرید بجمال و کمال
آراسته کردانید چنانکه حرفی در در ها نکرد و هر چه حرکت کرد و هر چه خواهد
کند و کس مانع آن نباشد در افعال و در اوقات و از عدم بسیار
خلق از جن و انس از ناطق و غیر ناطق پدید کرد و آدم را اندر قرآن مجید یاد
لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین بیافریدیم آدم را از گل
پوسیده ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین داور انطفه کردانیدم
اندر تاریکی استوار ثم خلقنا النطفة علقة باز خون کردانیدیم
فخلقنا العلقة مضغة پس خون را گوشت کردانیدیم فخلقنا
المضغة عظاما پس آن را استخوان کردانیدیم فکسونا العظام

لحما وان را پوشانیدم بگوشت ثم انشاناه خلقا اخر فتبارک
الله احسن الخالقین هر چیز که در عالم دریها ایشان هست تا بدانی که
ایزد خوب است و دیگر آمده است که من عرف نفسه فقد عرف ربه
شناختن خویش حق است وا فرید کار بشناسد که از قطره آب چنین
صورتی پدید کرده است و آخر عمر خاک پوسیده میباید که درین میان
شناخت حق بداند که از کجا می آید و کجا می رود و سیم چنین همه جانوران
حق را بمعرفت والهام بشناسند که ایشان را آفریدگاری هست و دانا
است و هرچه در عالم فانی و منقطع شود الا او و جای دیگر میگوید علم دو است
که علم تن و یکی علم دین کما قال العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
اول علم تن گفته اند بهر آنکه بی تن درستی هیچ طاعت و فرایض بکای
نتوان آورد و به هیچ بیماری امر و نهی نیست و هیچ طاعتی مشغول
نتوان شد و نخستین رسول که از حق بخلایق آمد طبیب بود تا زهر از بهر
بدانست و مردم را امیدوار کرد ایند از چیزهائی که هلاک ایشان در ان
باشد تا شکر حق بگذارند و بعالم صناعتی نیست بهتر از علم طب زیرا
که

که صلاح نفس خویش داران خلقان دران باشد و دانستن آفرینش مردم
حق یعنی مرده را بیافرید بر مثال شهری که اورا دوازده در باشد و در رود بزرگ
از هر دو جانب هر دری صد و هشتاد جوی از وی آب بردارند و جویهای وی شاخها
و پانصد و پنجاه رگ و این دوازده در دو چشم است و دو گوش و دو سوراخ
بینی و یکی دهن و دو پستان و یکی ناف و دو فرج و این پانصد و پنجاه رگ
پیوند است و آن جویها و شاخهای وی استخوان تن است و سیصد و شصت پاره
پاره است که در میان گوشت پنهان شده و پانصد و هشتاد قطره باد در هر قطره
مثالی و از ناف و این خون چشمه سوی بیافرید و از ناف و موی پوست را بیافرید
و هم چنین چهار باد از چهار جانب اند از جنوب و شمال و صبا و دبور اند
مردم این چهار باد سرشته اند و هم چنانکه آبها چهار گونه اند باری
تعالی مردم بر صفت بهار آفرید که شب و روز با همدیگر راست بوده
و آفتاب بدرجه نخستین بود از چهار وقت بهار گرم و تر باشد
و تابستان گرم و خشک باشد و خزان سرد و خشک باشد و زمستان
سرد و تر باشد و زندگانی گرم و نرم و مرگ گرم و خشک چون بهار

باشد شادی همه نبات باشد و همه جانوران حرکت کنند و خونها در رگها بجنبد و بانگ کردن و برجوشیدن جانوران بدان وقت

بوده اند و بدان سبب طبیبان دارو خوردن و رگ زدن اغلب در

وقت بهار فرمایند و آن چهار باد که گفتیم جنوب گرم و نرم و شمال

سرد و خشک و صبا گرم و خشک و دبور سرد و تر و جنوب دست راست

قبله و شمال دست چپ قبله و صبا از سوی مشرق و دبور از جانب مغرب

و کودک چون از شکم مادر بیرون آید پادشاهی وی باد جنوب را

باشد تا بالغ شدن و طبعش گرم و نرم است چون بالغ شود پادشاهی

وی صبا را باشد و طبعش گرم و خشک باشد و از آن وقت پادشاهی

وی باد شمال را باشد تا پیر گشتن و طبعش سرد و خشک است و از پیری تا

آخر عمر پادشاهی وی باد دبور را باشد و چهار آب که گفتیم از او آب

شور بچشم اندر است زیرا که چشم پیه پاره ایست و اگر نه از این شوری

بودی آفتاب نتوانستی دیدن و تاریک شدی و آب تلخ بگوش اندر است

از بهر آنکه تا مگس و جنبنده نرود و اگر نه از بهر این تلخی بودی مگس بسیدی بمغز

وجمیده گردی و مغز را تباه کردی و مردم هلاک شدی و آب خوش شد
اندر دهن است اگر نه آن اب خوش بودی مردم مزه طعام و شراب
نداشتی و تلخ از شیرین و شور از ترش ندانستی و آب گنده بر بینی
اندر است ایزد تعالی بدان سبب فریضه کرده است جنابت
شستن

بخش اول

والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

شروع کنیم در چشم و از باری تعالی یاری خواهیم تا آنکه چشم چه باشد
و فعلش چیست جالینوس فرماید که باری تعالی چشم را
بیافرید و دریا بنده و چند مرکب از هفت پرده و دو رطوبت
در طوبتی دیگر که حکما آنرا جلیدی خوانند و در میان این هفت پرده
و دو رطوبت استوار کرد بر این مثال که دیده میشود



طبقه هفتم سپیده چشم است واز ملتحمه خوانند و طبعش سرد و خشک است

در رطوبت یکی زجاجی و دیگری بیضی و این رطوبت جلیدی در میان

این دو رطوبت است و نور بینائی برطوبت جلیدی داد و دیگران

از بهر خدمت وی اند بالفعل بوی رسانند با مضرتی از وی باز دارند

و او چون نقطه در میان و این هفت پرده و سه رطوبت تولد

شان از دماغ است تبرکت یک نوریت و شرح این بجای خود گفته

شود و این تمامترین حد چشم است زیرا هر چیز که باشد او را دو

حد باشد یکی عرضی و دیگری جوهری و این حد جوهری است

چشم را منفعت چشم و فعلش بدان که منفعت چشم است که

آفتها از تن باز دارد و تن را بدان ماید که خواهد باری تعالی چشم را

بالای همه تن آفرید چون دیده بانی تا تن را نگاه دارد و فعلش

آن است که هر چیز که باشد از اسپید و سیاهات آن بداند و همه

رنگها دریابد چشم بر مثال چشمه است که آب از وی بر آید و چشم بر مثال شهرستانی

بر او نهاده باشند تا مردم از وی منفعت برده باشند چشم بر آدمی

الحاجة عیار ...
نسار محرب ...
طوطیای کرمانی ... ۴
زنگ فرنگ ۲ ... بوره ارمنی ۴
صبر زرد ۲ ... ملح اندرانی ۲
... دارچینی ۱ ... دمنه فرنگ ۲
اقلیمیا طلائی ۱ ... نقره ۱
... ۴
... روح
۵
... را انبر ... رشیده
... سوا ... الحدا ...
... ... مانند
... چشم بود
... ساحت ... هر ...

همین صفت و اگر نه بسا شوره زمین که افتاده است و از انجا هیچ
نفعی نمیرسد بلکه مضرت بخشش دوم در یاد کردن طبع چشم
طبع چشم گرم است و مزاجش تر است گرمی از بهر انست که
شریانها و رگها بسیار بدو پیوسته است و حرارت بدو میرساند از این
جهت اسان بر نمیتواند داشتن و از هر سوی نگریدن و تری مزاج
چشم آن است که تولد پی نورانی از دماغ است باشد که سردی بر مزاج
غلبه کند اما طبع اصلی گرم است علامت مزاج گرم اسانی
حرکت و بزرگی رگها و برنگ سرخ و چون دست بر نهد گرم باشد
علامت سردی دشواری حرکت و باریکی رگها که بدو پیوسته است و
چون دست نهد سرد باشد علامت تری بسیاری رطوبت در رنگ
چشم و ملمس نرم علامت خشکی رمض کم کند و اگر کند رمضی
خشک باشد و چون دست بر نهد سخت بود و اما رنگ چشم دلیل بر
مزاج باشد زیرا که چشم ازرق میل بسردی دارد و گرمی اندک و چشم
ازرق شب بهتر بیند که هوا سرد تر بود دلیل مردمان سردسیر را چشمان

ازرق باشد چون صقلابیان و رومیان و نیز آنکه چشم ازرق

مزاجش سرد است دلیل بر آنکه چشم پیران ازرق میشود چون سردی

بر مزاج ایشان غلبه کند و چشم سیاه گرمی و تری بیشتر از چشمهای

دیگر باشد و ازین سبب بکار ایدی و غلبه آب بدید آید و هر چشمی که بسیار

سیاه تر باشد مزاجش گرم و نرم باشد دلیل بر چشم زنگیان و حبشیان

زیرا که هوا و مسکن ایشان گرم است و مزاج ایشان گرم و اما چشم شهلا

بهتر و خوبتر از همه چشمهاست زیرا که طبعشان معتدل است و فقها

بدین چشم کمتر رسد چون علة و انتشار و بر طبیب واجب باشد که مزاج

نگاه دارد تا از اعتدال بیرون نرود و طبع بیمار گوش دارد تا بامزاج

برود زیرا که سلامت در مزاج اصلیست **بخش ششم** جالینوس



گوید که چشم ازرق و سیاه بهوا افتاده کند و بر مثال و اما مزاج

محلو

مختلف اند زیراکه صورت از ماده تولّد کند و مادّهٔ از غذا پادید آید
غذا ها مختلف اند بعضی نباتی و بعضی حیوانی بعضی گرم و خشک و بعضی
سرد و تر و این مختلفی اندر رطوبتها پادید آید چشم ازرق باشد یا سیاه
از نامعتدلی مزاج و اما سیاهی چشم از هفت سبب باشد یا نور بینائی
ح کمتر باشد یا نوری که روحی که نور بینائی در دست سیاه فام یا رطوبت
جلیدی یا که نور بینائی در دست کوچک تر شده باشد یا از طبقه اول
دورتر شده باشد یا رطوبت بیضی سیاه فام باشد یا طبقه عنبی
سیاه تر باشد مانند انگور زیراکه رنگ انگور مختلف است و ازرقی
چشم از هفت وجه باشد برخلاف این سیاهی بود سیاهی بیشتر
باشد یا روحی که نور بینائی در دست روشن تر باشد یا نوری که
در رطوبت جلیدی است بسیار ترینطبقه اول نزدیکترست یا رطوبت
بیضی کوچک تر یا روشن طبقه عنبی شغاف نزدیکتر از این نوع لغت
اند ما نیز اگر شرح آن دهیم کتاب دراز گردد خواننده را ملال خیزد
اما این صفت کم کرده شد در چشم سیاه و ازرق با یکدیگر یار شوند

چشم شهلا و دلیل که چشم شهلا روح بینائی بیشتر باشد و روشنائی بهتر و معتدل باشد و با سلامت تر و بنجارها و علت آب کمتر و در بیماریهای صعب که از او دوا نباشد

بخش چهارم در کتاب شفاء العین در رطوبت جلیدی که حق از چه گونه آفریده است از بهر آن اول شروع بر رطوبت جلیدی کردیم که نور بینائی در دست این دیگر طبقها و رطوبتها از جهة وی اند

بقراط حکیم گوید که رطوبت جلیدی صافی و روشن و سفید و میانت او کرده داند لیکن پهن و جای وی اندر میان هفت طبقه و دو رطوبت همچون چراغ دانی که در میان قندیل نهند اما صافی این رطوبت جلیدی و روشنی از آن است تا همه رنگها پذیرد و هم چون آبگینه و بلور کرد این رطوبت جلیدی حق از بهر آن افرید و در میان این هفت طبقه استوار کرد تا آفت بد و کمتر رسد و آفت بهمه شکلی کمتر رسد که شکل گرد حق فلک گرد افریده است تا آفتی بد و نرسد و پهنی رطوبت جلیدی از آن است تا اشیا را تمام دریابد

و عذار این جلیدی از رطوبت جاجی است



۷۰۰۱

و دراین جلیدی رگیست رگی نیست و غذا بر ترشح میکشد از زجاجی اما
بعضی گفته اند که بچه دلیل نور بینائی در جلیدی دلیل برانکه میبینیم که
اب در چشم آید بینائی باطل شود و این اب رطوبت جلیدیرا می
شاند چون کحالان آب بگشایند بینائی باز آید و ما نیز آب گشودیم و بینائی
باز امد در دیه حسن آباد که بر در قزوین است حسن نام برادر رئیس حسنا
اگر روشنائی بعینه با بقرینه یا ملتحمه یا رطوبت بعضی بودی چون آب
در آمدی روشنائی باطل نشدی دلیل برانکه آب در می آید این
طبقها به بداند و دیگر طبقها و رطوبت زجاجی در زیر رطوبت جلیدی
انداز اینجا معلوم شد که نور در جلیدی است **بخش پنجم** در کتاب
شفاء العین در رطوبت زجاجی که حق او را چگونه آفریده است
و منفعتش چیست علی بن عیسی الکحال فرماید که رطوبت زجاجی پس
رطوبت جلیدی است یک نیمه رطوبت جلیدرا فرو گرفته است برای مثال
و هم چون آبگینه گداخته رنگش سپید است سیاه فام و طبعش میل بگرمی
و چند منفعت درین رطوبت است اول رگهای بسیار و شریانها

بچشم پوسته اند و حرارت بسیار تیز



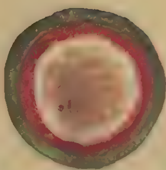
ان را دفع میکنند تا مضرتی برطوبت
جلیدی نرسد دویم غذا را برطوبت
جلیدی میرساند سیم رطوبت جلیدی را یاری میدهد بروشنایی
چهارم رطوبت جلیدیرا که میدارد از طبقه شبکی تا زمانی نرسد
زیرا که طبقه شبکی هم چون داعی است چون نزدیک وی رسیده
اند که نشست کردی درا و روشنایی بنقصان آمدی بخش ششم
از کتاب شفاء العین در رطوبت بیضی که باری تعالی او را چگونه آفریده
است بدانکه رطوبت بیضی پیش رطوبت جلیدی یک نیمه بالا
بالا کرده برین مثال و دراین چند
منفعت است اول روشنایی از رطوبت



جلیدی می ستاند و بیرون می فرستد
دویم انکه رطوبت جلیدی را نگاه
میدارد تا حرارت طبیعی او را خشک نگرداند سیم طبقه عنبیی را

تری برساند تا خشک نشود و هم چنین هوا را نگاه میدارد دار سرما
و گرما تا زمانی برطوبت رساند و سخت نشود چهارم انکه طبقه عنبی
زبری دارد و تری بدو برساند تا خشکی در زبرانی آن زبانی نکند
برطوبت جلیدی جالینوس گوید که رنگ این رطوبت بیضی
سفیداست مانند سپیده خانه و گروهی گفته اند که غذاء این رطوبت
از طبقه عنبی است و ما از اسموع نداشتیم زیرا که تری بدو برساند
بخش هفتم از کتاب شفاء العین شروع کنیم در طبقات چشم
اول در طبقه صلب که حق او را چگونه افریده است بدانکه
عصبی که از مغز بیرون اید تا بکره چشم رسد و بروی پرده بود که
آن دو پرده پوشش مغز بند چون از اندرون کاسه سر بیرون آید
و بکره چشم رسند و آن دو پرده بطر از وی جدا شود و بسوی کره
چشم آید و از آنجا طبقه صلب پدید آید و طبع این طبقه سرد و خشک است
در رنگش سفید و مانند آن است که بر سر شانه گوسفند باشد و آن را غضروف
گویند و منفعتش آن است که چشم را نگاه دارد تا از استخوان کرفته نشود از

بهر آن این چنین آفریده است



که دایم الحرکه است تا افتاده باشد

چون گوشت و پوست و طبقات

و رطوبات نگهدارد **بحث ششم** از کتاب شفاء العین در طبقه مشیمی بدانکه

طبقه مشیمی هم غشائی است از بهر آنکه گرد طبقه شبکی است و این را

از این سبب مشیمی خوانند و تولد این طبقه از آن دو رگ است که

از قحف سر بیرون می آید و شرح این طبقه



صلب گفته اند و درین طبقه مشیمی منفعت است

اول طبقه شبکی را غذا میرساند دوم آفتی

که از طبقه صلب بدو رسد باز دارد تا مضرتی

بشبکی نرسد سیم آنکه خونی بدو رسد صافی و سبک گرداند و بطبقه

شبکی رساند چون بطبقه شبکی رسد لطیف و صافی کند و برطوبت

زجاجی رساند و زجاجی صافی تر کند و برطوبت جلیدی رساند و

هر یک ازین طبقها غذا ازین خون صافی بر دارند و غذاء این طبقه

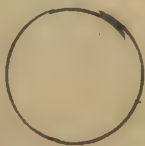
مشیمی

مشیمی از آن رگهاست که اندر اوست و اما جمع این طبقه مشیمی میل بگرمی
و تری بیشتر دارد **بخش پنجم** از کتاب شفاء العین در طبقه شبکی
که حق چون آفریده است بدانکه طبقه شبکی مرکبست از دو چیز رهم
بافته هم چون یکی از پی نورانی دوم از وره شکی که از طبقه مشیمه بار
بدید آمده است باید آمدن این طبقه از کناره پی نورانی است و
این پیچون بر طوبت زجاجی رسد چنانکه رطوبت زجاجی را
پوشش که در ویست رگهای چند باریک باشد و چون بدین
رسند بادی پیدا آید و این طبقه شبکی گرد طبقه رطوبت زجاجی
در آمده است و درین طبقه شبکی
دو فایده است یکی غذا رطوبت زجاجی
برساند دوم روشنایی رطوبت جلیدی
باری بدهد بواسطه رطوبت زجاجی
زیرا که نزدیک است بوی و غذا این طبقه
از طبقه مشیمی **بخش ششم** در طبقه عنکبوتی بدانکه طبقه عنکبوتی



انجا که

حاضر است میان رطوبت جلیدی و رطوبت بیضی و این طبقه لطیف است
از بهر آنکه نور بصر را حجاب نکند و ابتداء این طبقه شبکی است و
رنگش سپید است و شفاف چون آینه چون در چشم نگری صورت
اندرین طبقه پدید آید و طبع این طبقه سرد و خشک است و این طبقه چند
منفعت دارد یکی آنکه میان رطوبت جلیدی و میان رطوبت بیضی
است تا در یکدیگر نیامیزند و رطوبت بیضی هم طبقه عنکبوتی نگه میدارد
تا رطوبت جلیدی را هیچ مضرتی نرسد چون رطوبت جلیدی بسیار



شود و علت آن بسیاری رذی بستاند
و این طبقه عنکبوتی را غذاء از رطوبت
جلیدی است **بخش یازدهم** در کتاب



شفاء العین در طبقه عنبیه بدانکه طبقه
در پیش عنکبوتی است و روی او نرم است تا جلیدی را از بالا نگه دارد این طبقه
عنکبوتی است چند منفعت دارد یکی آنکه چشم را آب رسد و او را
بگشاید آب بدر آید در شفاء دیدیم آنکه رطوبت بیضی تنک تر شود از نا

عنبی از راه جمع دارد و نگذارد که از
هیأت خویش بگردد و آن روی بیرونی



نرم است و صقال دارد تا زیانی بطبقه
قرنی نرسد و غذا آور این طبقه عنبیست از

مشیمی

و چند منفعت دیگر دارد یکی آنکه غذا آورد بطبقه قرنی میرساند زیراکه اندر
طبقه قرنی هیچ رگی نیست که غذا بدو رساند از سختی و صلابت که هست
دویم میان جلیدی و طبقه قرنی چون حجابیست تا زیانی از طبقه
قرنی برطوبت جلیدی نرسد سیم روح بینائی نگاه دارد تا پراکنده
نشود و دلیل که هرکه سوراخ طبقه عنبی فراخ تر شود نور پراکنده
شود چهارم رطوبت بیضی را نگاه دارد تا از طبقه عنکبوتی برنیاید
و یاری طبقه عنکبوتی میدهد و طبع این طبقه عنبی میل بگرمی و تری
دارد و اندرون این طبقه سوراخیست بر مثال آلتی که زر را
تار باریک کنند اندرون سوراخ فراخ و بیرون کوچک و نوری
که از رطوبت جلیدی تابد در آن سوراخ اندرون نشیند و تیر

پردن حی آید چون سوراخ اندرون عنبیه باهم گسلد از زخمی که بر سر آ
یا از استفراغی یا از دردسری یا از اپلی کرم که ناگاه بر سر زند یا از
آب سرد کش سوراخ ازان باشد چون سوراخ گسسته شود نور پراکنده
بخش دوازدهم ازکتاب شفاء لعین در طبقه قرنیه پس طبقه عنبیه
وابتدای این طبقه از طبقه صلبیه است روی پردنی... توان
وسخت است و صافی و شفاف بر سان سر در اشیده اما صافی و شفافی
ازان است تا جمله اجزای چشم را نگاه دارد... طبقه را چهار پوست است
دو بر روی یکدیگر نهاده بر این مثال

و هر پوستی طبقه دیگر دارد پوست
اول سرد و خشک است و پوست دوم
میل بگرمی و خشکی دارد و آن پوست که... شود و غذای این
قرنیه از طبقه عنبیه است و منفعت این طبقه ازان است که رطوبت جلیدی
بپوشاند و آفتها از و باز دارد ازبهر آن حق طبقه قرنیه را چهار تو کرد
که اگر تو اول را آفتی برسد آن دیگر بسلامت باشد و اگر دوم را آفتی

برسد دیگران باشند **بخش سیزدهم از کتاب شفاء العین** در طبقه

ملتحمه بدانکه طبقه ملتحمه سخت است و سطبر از گوشت سپید و چرب و با

عضلهای که حرکت چشم بدان است و بیخ ناک برین مثال و اغاز رستن

این طبقه ملتحمه از شاخها و باریک است که هم از آن غشاء صلب رست است

و آن غشاء سخت است زیرا که استخوان



سر است و غذایش از طبقه صلبیه گیرد و بعضی

بودند که غذاء این طبقه ملتحمه هم از گوشت

که رسته است و منفعت این طبقه ملتحمه همان است که چشم را نگاه دارد

و همه اجزاء چشم را پوشیده است و در طبقه قرنیه استوار شده

و لجام بدرقه بدین سبب این طبقه ملتحمه گویند و طبعش سرد و خشک است

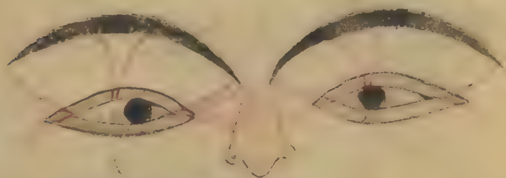
این است که یاد کرده آمد شرح طبقهای هفت گانه و سه گانه در طوبتهای

چشم بجملگی **بخش چهاردهم از کتاب شفاء العین** در عضلهای چشم

که چند بدانکه عضلهای چشم نه اند یکی دنبال چشم است و چشم را بخود

میکشد دویم اندر گوشه چشم است که سوی بینی است و حرکت بخویشتن

بکشد سیم اندر بالای چشم است و چشم را بخود می کشد چهارم اندر زیر
چشم است و چشم را اندر خویشتن میکشد و دو گرد بر گرد چشم
در آمده اند و چشم را چپ و راست و زیر و بالا میگردانند و سه دیگر عصب
مجوف را اندر سخت میدارند تا فراخ نشود و نور بینائی را کمتر نشود گرفته
برین مثال و بر این عضلها فایده دیگر است همه چشم را گرفته اند

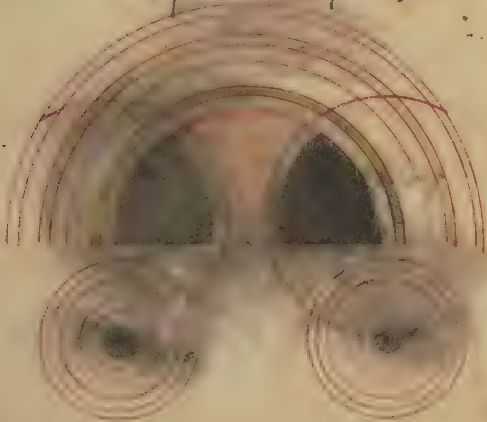


و نگاه میدارند و حرکت این عضلها از آن روح است که پی میان تهی
از دماغ بچشم میرساند و آنجا دو بهره میشود بهری روشنائی بچشم
رساند و استحکام میشمرد بهری قوه حرکت بعضلها معتدل است و لیکن
میل بسردی دارد زیرا که عضله هم چون پی است و اندرین عضلها خلاف
بسیار است جراح علی سیت فرماید که عضلهاء چشم شش اند سه اند که
خاصه چشم اند دیگر آنست که عصب مجوف را نگاه میدارد و سه دیگر

چشم

چشم اندر آمده و جالینوس فرماید که عضلهای چشم دوازده اند
عضلهای پلک چشم پنج اند سه تنه اند که پلک را بر دارند و دو فرود آورند
دیگر عضلها عصب مجوف را نگاه میدارد تا بیرون نخیزد و شش
عضله آن است که حرکت چشم بدیشانند جمله دوازده اند و اما علی بن
عیسی کحال رحمه الله ذکر آورده است که عضله چشم نهند داد و نبود که از
قول بقراط و چند حکمای دیگر میگوئیم ما برین اختصار کردیم **مجلس
یازدهم از کتاب شفاء العین** در پی بویائی که چگونه پدید آید
و آن را عصب مجوف خوانند چون پدید آید اندر کاسه سر همی گردد
و این دو پی اند که حق هر یکی اندر را از چشمی آفریده است و چون
بنزدیک سوراخ بینی رسند هر دو بیکدیگر می پیوندند چنانکه هر دو
سوراخشان یکی میشود و بعضی گفته اند که بویائی درین پی است
که همه سر است گروهی دیگر گفته اند که بویائی در دماغ است و بعضی
اینها گفته اند که بویائی در عصب مجوف است در سر است دلیل که اگر
کسی بوی یا بوئی تیز به دماغ رسد در حال چشم آب بریزد و کحالان

گفته‌اند که رگ سبل بیشتر از بوی ناخوش پدید می آید پس اینجا معلوم
شد که در پی نورانی ست که میورانی بچشم پیوسته ست پس این هردو
از یکدیگر جدا شوند از پیش ازانکه بهم پیوسته باشند اندر کتاب
یونانی صفه کاسه سر و میورانی که از دماغ بچشم پیش میرسانند هر یکی
ازین یکی بچشمی راست و یکی بچشم چپ یکی آنکه از قوه بینایی چیزی
بکاهد و این پیها نرم اند و لطیف هم چنین میشوند تا رطوبت زجاجی



شوند و اینجا بارگها چند پیوسته شوند تا چون هنگام شبکی شوند
و از بهر این ست که این طبقه شبکی خوانند و شرح این طبقه کرده

۲

شد و این دو پی نورانی که در پیدا شند و بزرگتر از همه پی اند دلیل
این که هر دو پی به سوراخ بینی سوراخشان یکی میشود که اگر خواهند
که چیزی با استقصا بیند پس یکی چشم بر هم نهند تا بدان دیگر
بهتر تواند دید نه بینی که تیرتراشش چون تیر راست کند یکی چشم
بر هم نهد تا راست تواند دید دلیل دیگر اگر سوراخشان یکی
نبودی یکی را دو دیدی و هر چیز چنانکه بودی بنمودی و اما منفعتی
دیگر که چون سوراخشان یکی است تا اگر یک چشم خلل دارد روشنائی
هم چنان باشد و در روشنائی هیچ نقصان نباشد و طبع این
سرد و تر است هم چون طبع دماغ و پیدا شدن این پی که چشم را
جنباند از آن پوشش است که بر دماغ است و چون آید تا بدین
عضو آید که یاد کرده شد و قوه و حرکت بدیشان رساند چنانکه
پیش از این گفته اند این دو عصب مجوف که خود در تن مردم اندر دیگر
نیست که وصفش کرده شد بجملگی پس از این شروع کنیم که در دو نخاعی بی
ازکی است بخش شانزدهم از کتاب شفاء العین در رنج

نفسانی از کجاست و آغازش چگونه است و بینائی چگونه بود اما
باید دانستن که هر که که طعام در معده گوارنده شود بمیانجی جگر
بخاری ازان بخار برخیزد پس طبیعت آن بخار را صافی کند بدو جگر بدارد
و آن روح طبیعی بود پس دیگر باره انچه صافی تر بود ازین روح طبیعی بر
گیرد و بدل رساند و آن روح حیوانی بود بر دارد و بمیانجی هوا که ازشش
بدل همی رساند بدان هر دو رگ و چون بدماغ رسند آنجا جمع شود و ازین | بر سد بدماغ
جمع جسمی پدید آید چون پوشش سطبر که شبکی خوانند اما فایده پوشش
سطبر آن است که غذا بدماغ میرساند و روح نیز اندرون پوشش بخش
میکردد تا لطیف تر شود بدین پوشش پس بدان پوشش دیگر اید که آنجا
زیر است و اسم در آنجا میکردد تا لطیف و صافی شود پس ازانجا
نزدیکتر آید و ساعتی آنجا باشد تا صافی تر شود و تقلی که اندران باشد
طبیعت منی فرستد پس انچه باز ماند صافی و لطیف از ارواح نفسانی
گویند و ازین سبب جالینوس فرموده است که نفس تابع مزاج است
و پس اندران پی میان تهی باید تا بچشم رسد و روشنائی چشم بدان

بود و طبیعت هر گاه که خواهد که مادهٔ صافی و لطیف کند اندران درنگی کند

و از آن جهت است که روح نفسانی محتاج آن بود که صافی و لطیف شود اندرین

همه پیچهاء بسیار رفت تا صافی شود اما این روح چیزی دیدن آن است که این

روح از دماغ بدین دو پی میان تهی آید و بدان سوراخ عنبی درون آید گرد آنچه در آید

که خواهد و پس دیگر باره با میان چشم شود آنجا که رطوبت جلیدی است

و آنچه دیده باشد آنجا قرار گیرد و روشنائی چشم و دیدن چیزها ازین صفت است

که یاد کرده والعلم عند الله



صفت روح نفسانی که وصفش کرده‌ام که بخار از دل بجگر می‌آید و از دل بدماغ

بر می‌خیزد و تو پی نورانی میاید و پی نورانی برطوبت جلیدی می‌رساند بعضه

کتاب شفاء العین در بیماری چشم که بدان کار باید و حدان بدانستن تا

بروی آسان بود و در همه بیماریها آنچه گونه بود یا بسیط بود یا مرکب یا آن

بود که از سبب پرون آید چون ضربتی و این نیز سه گونه است یا بیماری بود

که بیماری را بود پیمایه ارسد یا بالت بینایی رسد یا بالت حرکت و نیز باید که

دانا بود به بیماری مفرد و بیماری مرکب و باید دانستن که شفاء بیماری بداروی

باشد که ضد بیمار باشد و درستی نگاه داشتن هم بداروی باشد که موافق

آن باشد بلکه بقوه تر زیرا که چون بقوه تر باشد آن رنج را دفع شوانند

کرد و از این سبب که جالینوس فرماید که مرداروئی که طبعش موافق چشم

از آزیان دارد و آن دارد که طبعش مخالف چشم بود و از انافع بود و سود

دارد و هم چنین تا علامت بیماری شناسد که از گرمی است یا از سردی یا

از تری یا خشکی و آنچه مرکب بود از این چهار گونه و آن بیماری که با ماده بود

یا بی ماده و هم چنین نگاه کند اندر چشم بیماری با ماده دگمی ماده و سرخی

چشم و خون بسیار که در رگها باشد و گمی آن و پلکها و این در تن و بداند

کر آن بیماری از کدام خلط است و باید که دانا بود بر حال درستی و ماده

الی

درستی بر سه گونه بود یکی آنکه درستی اندر آن باشد و آن چشم است با همه
اندامها و دیگر آنکه درستی با آن باشد و آن داروهاست باید که داروها
چشم نیکو بداند و قوه و فعلشان تا هر دارویی بدان رنج که شاید بکار برد
که دارو هفت گونه بود اول دارویی باشد که گشادگی را پدید آرد دوم دارویی
که بستگی را بگشاید سیم دارویی که چشم را بزداید و روشن کند چهارم
دارویی که رنج را پدید کند پنجم دارویی باشد خشک کننده ششم
داروهایی باشد که بپخته گرداند هفتم دارویی باشد که درد ساکن کند
اما داروهایی که منفذ گشاده است ببندد دو نوع است یکی خشک است
دارو زینی چیره و بعضی تر است و نرم آنچه رطبی است رطوبتهای فرو ریزنده را
کمتر کند و چشمی را که اشک گرم همی ریزد سود دارد خاصه اگر در چشم
ریشی یا اثری باشد لیکن بکار داشتن آن پس از استفراغ باید و پس از
آنکه مدد مادها را از چشم باز داشته و تن و دماغ پاک کرده از بهر آنکه
از تن مددی بدو همی آید یا اگر در طبقها چشم ماده بسیار شده ماده را
از تحلیل باز دارد و درد فزاید دیگر باشد که طبقه را بشورد و بخورد و این

داروها اقلیمیاست و سعیداج و توتیا مغسول و طین ساموس و نشاسته
دانرا که اندر طبقه قرنیه قرحه باشد تا اگر بحکم ضرورة استفراغ نا کرده
این داروها بکار دارند روا باشد نوع دویم که نرم و لزج و تر است لعضی
شوینده تر است و لعضی نرم کننده تر و لعضی راننده تر و تحلیل کننده تر
و حاجت باین نوع از بهر چهار معنی است یکی انکه هیچ یک از این
نوع سوزاننده نیست دویم انکه گاه باشد که حاجت افتد که دارو
اندر چشم دیر بماند و سیلان نکند و داروهای لزج چون کثیرا و شمع
و نشاسته با داروهای دیگر بیامیزد تا صحت این دارو اندر چشم
لعضی سنگها است در نمی است و درشت است و چشم عصبی حساس
و نرم و نازک است طاقت ملاقات داروهائی رنجی بدارد خاصه
که دردمند باشد از این نوع داروها نرم بادی بیامیزد تا ملاقات
داروها چشم را نرنجاند چهارم انکه گاه باشد که بچیزی نرم و لطیف
حاجت اید تا درشتی را که از ماده گرم و تیز تولد کرده باشد و ریش کند
و چشم را بشوید و تیزی و گزنده کی خلط بدارد و باز دارد چون شیر زنان
داروها

و آنچه لطیف و رقیق است از سپیده خایه مرغ شسته و شوینده تر است و آب

حلبه ترزم و شوینده است لکن زاننده است و میل بگرمی دارد گرم

و معتدل است و داروهای چنین دو گونه که منفذهای بسته بگشاید دو

نوع است نوع اول چون وج است و دارچینی و فرفیون و

حلتیت و سکبینج که بکار آید که از پس طبقه قرنیه بره باماده غلیظ باشد

و قوت داروها را ببرد و تحلیل کننده پامیزد تا منفذها بگشاید و قوت دیگر داروها

بموضع آفت رساند نوع دوم چون زهره جانوران است و آب

بادیان و غیر آن از داروها که سخت گرم باشد داروی درشتی تولد کند

این نوع ترتیم اب اکه سخن فرود آید باز دارد و داروهای جنس سیم

دو نوع است نوع اول آن است که وسخ و اثر قروح را بزداید چون

اقلیمیا و کندر و صبر و مانند آن نوع دوم داروها است که سبلد و جرب

و ظفره و مانند آن پاک کند چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس

سوخته از بهر آنکه این همه سوزاننده است و بباید دانست که داروهای نوع

نخستین اقلیمیا اندر گرمی و سردی معتدل است و اندر زدودن کمتر از

دیگر هاست بدین سبب گوشت رویاننده است ۵ داروهای جنس

چهارم که معین است یکنوع است سوزاننده است و درشت است چون

زرنیخ و زنگار ظفره صلب بحرب مزمن را و حکّه یابسه را بر داید داروهای

جنس پنجم قبض است و دو نوع است قوه قبض بعضی معتدل تر است

و قوه بعضی قوی تر است بپخته معتدل تر است گل سرخ است و عصاره

و عصاره لحیة التیس و سنبل و زعفران و مامیثا و ساذج هندی این نوع اینجا

بکار آید که از چشم درد مدد کمتر آید و نوع دویم اقاقیا است

و عصاره غوره و عصاره سماق و مازو و خام و قشار الکندر و گلنار و ماننده

آن منفعت این نوع اندر چشمهای پر مدد آن کمتر از غره باشد

اینجا بکار آید که خواهند که اجزای چشم درست و قوی تر باشد و قوه بصر

نیز تر ذات بدیدن بازپسند دارد داروهای جنس ششم براننده است و تحلیل کننده

چون آب حلبه و حضض هندی و بارزد و انزروت و اکلیل الملک و حنظ

پیدا بر دکند روز عفران و مر اماده تحلیل برار همه فرون است در زعفران

با قبضی که در وی است براننده و نرم کننده این داروها اندر علاج

بره و قرصه و امالس چشم بکار آید و انجا که رطوبتها غلیظ را و ریم را که از نس
طبقه قرنیه مانده باشد تحلیل کند داروها جنس هشتم حذر کننده است
چون لفاح و افیون درین جنس کمتر بکار شاید داشت از بهر آنکه قوه
بصر را ضعیف کند و باشد که تباه کند و انجا که دردی عظیم باشد و رسد
که طبقها را بخورد بکار نشاید داشت و این گونه داروها بسیارست و ا
نداروها تمام در آخر کتاب شرح کرده شود و بباید که وقت بیمار شناخته
شد از ابتداء علت و آن وقت که زیادتی گیرد تا وقت بغایت رسیدن
و آن وقت که نقصان گیرد و بباید که حد اول و زیادتی و آخر بداند و حد اول
آن است که بیماری پدید آید و زیادت میشود و حد زیادتی آن است که هر روز
رنج زیادتر میشود و قوه میشود و قوه بیمار کمتر میشود و حد آخر آن است که بغایت
رسیده باشد و بیمار قرار گرفته بدان حال که باشد بر رود و حد نقصان آنست
که رنج کمتر میشود و طبیعت دفع رنج میکند و اما بباید که علاج چنان کند
که شایسته بیمار باشد اندر بیماری و علاج آن کنند که بدین هر دو مانده
بود اندر هر وقتی ازین وقتهای چهارگانه که ما یاد کردیم مرتبت اول

تجدید کند پس ازان دو حال دیگر که میان هر دو است علاج آن کنند که م

و آخر و میان علاج چنانکه کند که بباید کرد در هر مرتبه و بباید که بداند که داروهاء
چشم چند نوع است بعضی نباتی و بعضی معدنی و بعضی از جانوران آنچه
نباتی است چون صمغ عربی و حلیت و سکبینج و فرفیون و مانند این و بعضی
عصارات است چون مامیثا و اقاقیا و بعضی از درخت چون سادج و مازوج
و بعضی چوب است چون سلیخه و اسارون و عود بلسان آنچه معدنی است
شادنج است و توتیا و نوشادر و مانند این و آنچه از جانوران است بعضی رطوبت است
که از پستان پدید آید چون شیر و زهرها و سپیده خایه و پاره از اندام ایشان
چون سرو و جند بیدستر و شرح این داروها کرده شود بجای خود هر آن کس
که خواهد که این داروها ترکیب کند و بداند که چگونه بکوبد و بسرشد و در کدام
فصل بهتر باشد اما آنچه معدنی است چون شادنج و طوطیا و روی سوخته
و سرمه بباید که اول بشوید و بکوبد و ببیزد بکرباسی باریک و سخت و آن
کوفته را در کاسه کند بقدری آب چشم چون خمیر بسرشد و آب باد دست
میکند تا چون کاسه پر شود و آن آب در کاسه دیگر کند و می جنباند تا داروی
که خورد باشد با آب بکاسه دیگر رود و آب باد دست میکند و آنچه خورد باشد

ادر

برود و آنچه درشت باشد درین کاسه بماند بچار دیگر باید و هم برین

ترتیب بشوید و این کاسه زمانی بنهد تا دارو درین کاسه نشیند و آب را

از سر دارو بتدریج میریزد تا تمام بریزد و دارو را سرپوشانده در سایه

خشک کند و آنچه سنگ است از معدنها چون سواد البد و اقلیما

زر و نقره و زاج باید در کوزه نو کند و در میان آتش کنند یک شبانه

روز بعد از ان برگیرند و از کوزه بیرون کنند و بشورند و بس بکوبند

و بسایند و بیزند و بآب بشویند و اما صدفها چون شبح و حلزون و آنچه

بدین ماند هم باید سوختن و پس بشستن و کوفتن و بآب بردن

بدین ترتیب که گفته اند و اسفیداج چند بار بباید شستن هم بران ترتیب

که گفته آمد سبز بمقراض خورد کنند و در هاون بباید شستن را نیز

بمقراض خورد باید کرد و بدست مالیدن تا پوست سیاه از وی برود

و بعد از ان در هاون باندکی آب نمک سودن اما زنگار را خورد کنند

و در گرما... باریک کند و در آب شوید و آن را بنهد تا زنگار اندرین

کاسه نشیند و آب از وی بتدریج بریزد و زنگار را سرپوشانده در سایه خشک

کند و شستن زنگار بدین صفت باشد امّا زنگار را استعمال نباید کرد مگر با
اسفیداج بسیار زیرا که چشم را ببرد خاصه چشم کودکان و زنان و شافها
اندر بهار باید آمیختن تا نیک تر باشد و در زرا اندر آخر بهار باید سودن
تا بهتر باشد و امّا آنچه باب غوره و باب زیانج پرورند باید سودن تا بهتر
که آبها را بستانند و صافی کنند با فتاب چند روز پس این داروها چون اشق
و سکبینج باید که باب تر کنند تا بگدازد پس درداروها کنند و با داروهای دیگر
برشته امّا صمغ عربی و کتیرا پاره آب درش کنند تا بگدازد پس اندر کو
پاره و صافی کنند و داروها در وی برشته و چون شاف سفید خواهد کردن صمغ
عربی و کتیرا در هاون کنند و بکوبند باید و این دیگر داروها بدان بیامیزد
امّا افیون پاره مس تنک بستانند و بر سر آتش نرم نهند تا گرم شود و پس افیون را
پاره پاره کنند و بر سر آن مس نهند تا نیک گرم شود چون داروی خواهند
آمیختن باید که طبع هر دارو نیک بشناسد تا داند که آن دارو چند باید هر اگر
که این داروی مفرد را داروی نیک بود چون طوطیای هندی و مانند
این باید که بسیار ترک بیامیزد و چون داروئی بود که منفعتش اندک تر

بود

بود چون صمغ عربي و مانند آن باید که از ان پاره هم با آن پا بپزد دارو ها
مفرد کار کمتر فرماید از جهة چند چیز داروی مرکب با بپزد بهري از جهة آن
علت که این دارو ها را از جهة ان علت آمیخته باشد چون سکبینج و حلتیت
که با شافه مرارات با بپزد زیرا که اینها را نفع قوي است اندر تحلیل آب و بهري
از جهة آنکه قوة دارو ها را بر زد بهار بطبقهاء چشم رساند چون مشک که
اندر دارو ها کنند و بهري از جهة تا دارو ها اندر داروی چشم کنند از بهر
مرکبي و بهري از جهة آنکه تا قوة دارو نگاه دارد چون افیون و بهري از
جهة آنکه تا تیزي کمتر کند چون اسفیداج که با نگار بپزد و باید که
دارو ها ءان که بیزند که یک برد و پاره که غش در وش کرده باشند
و پس دارو ها جدا جدا بکوبد و بیزد و پس چنان بر کشند و پس بکوبد
که آن خلطي بزرگ است زیرا که دارو ها بهري ان است که بسیار باید کوفتن
چون معدنیات و بهري آن است که چون بیشتر از ان کوبي که باید
کوفتن [illegible] گردد وان چون نشاسته است چون این دارو ها یک
یک کوفته باشي پس برکشد و اندر هاون کنند و ساعتی نیک بساید

تا یک دیگر آمیخته شود و اگر داروئی که از اشیافه باید کردن آب بکلم باید اندرش کنند و بامگیرد آبی شسند و لشافه کنند و در سایه خشک کنند زیرا که آفتاب قوه دارو ببرد و چون چشم را علاج کنی بداروی تیز پس باید که میل داروی تیز اندر چشم کنی و صبر کنی تا بسوزاند و چون سوختن دارو کمتر شود پس میل داروی نرم در چشم کنی تا شعلش بیشتر بود و باید که ان دارو دور چشم مکنی بسطبر بود در نرم و نباید که چشم کسی را باید علاج کنی و اندرش خلطی باشد زیرا که آفتی ادر دپس نخست علاج باید کردن باستفراغ و پس علاج چشم و چون دارو در چشم بیمار خواهی کردن باید که چشم راست را بانگشت مهتر از دست چپ و بانگشت مسبحه از دست راست بر دارد و میل بانگشت مهتر و ابتدا آنچه دارو باول چشم کند از آن سو کند که بینی است و از ان سو اورد که دنبال چشم است و پس الحث مسبحه تا خویشتن گیرد و انگشت مهین را از دست چپ بر پشت چشم بمالد و بر گیرد نهد هر آنکه که خواهی که جفن را بازگردانی پس مژه چشم را بانگشت مهین و انگشت مسبحه از دست چپ بگیرد و باره بخویش کشد و میل بر پشت

چشم بالد و پس پاره قوت بر پشت چشم نکند و بانگشتان دیگر که مژه
داری جفن را باز کرداني بسا کني انچه خواهي بکن خواهي بر بند و خواهي
درمال و پس نرمک با جاي خويش برو چون جفن را باز کرداني بايد که
دست از وي باز داري تا بر او خود باز کردد که ان زياني بزرگ آورد
پس بايد که هم چنان که باز کرداينده باشي هم تو با حال خويش باز شي
و چون استعمال دارو خواهي کردن بايد که ميل از ميان چشم دور
داري و در اسپ چشم همچنين بايد کردن که ميل ميان چشم رسد
تا چشم ريش نکند و چون علاج سپيده کني بايد که ميل دارو بردار
در سپيده بالي نيک و آن چشم بسر هيرناي و هر علتي که دردش سخت
بود علاجش بدارو نرم کني چون اسيب سخت وا ابله و انچه بدين
ماند و هر علتي را که کهن باشد و درد نکند پس علاجش بدارو
تر بايد کردن چون کرد ناخنه و سبل و ماننده اين هر که که دو علت
بايد بر باشد سخت علاج آن بايد کردن که دردش سخت تر باشد تا ساکن
باشد شود و پس علاج ان ديگر کردن اما در دنکند و اماس چشم از رطوبت

سيب

زميد

چشم باشد یا از امتلاء حجابهای چشم یا از گرد آمدن رطوبتها غلیظ
یا از بادها که درش افتد که از تیزی رطوبت باشد بیمار را در حال استفراغ
باید کردن تا ماده بزیر افتد و چشم را آب و سپیده خایه میباید شستن و
چون علت باخر رسد گرمابه سود دارد و براو هر آنکه از امتلاء حجابها
باشد بیمار را استفراغ باید کردن و رگ زدن و چشم را باب گرم
شستن باید که چشمها را علاج کند بداروها که تحلیل کند و آب شبلیله بقطره
در چشم میکند و هرگاه که از گرد آمدن رطوبتها غلیظ بود بسخت دارو در چشم کند
که آن ماده را دیس استفراغ کند و هر آنکه که گرد آمدن بادها باشد پس گرماده
سود دارد و داروها کند که تحلیل کند و باشد نیز که اندر رگهاء چشم خون
غلیظ بسیار گردد و آنکه اندر تن بیمار امتلا باشد و از این درد سخت خیزد
باید که بیمار را آب شبت فرماید تا بقوه و تیزی آن بگشاید بهتر شود و حقنه
همچنین سود دارد و مر هر دردی را که اندر سر باشد و باید که شقیقه را سخت
بند و علاج در دست کند بداروها و طلاها و استفراغ کند تا ساکن شود
و بس حقنه را کار فرماید و هر آنکه که درد از مادی باشد که آن نگاه باید کرد و

لطف کند

یا از سر جراحته باشد خصوصا واگر از همه تن بیاید پس استفراغ باید
کردن سر را بغرغره وماننداین وهر اگه که ماده از سر آید پس از بیرون
قحف استخوان سر طلا اخشک بر نها باید کردن چون غوسج یعنی اشخار
وعلیق کیاهیست واگر ماده باز ایستد چشم بهتر شود واگر باز نایستد
شریان هر دو بباید بریدن تا آن دم ماده باز ایستد از اندرون استخوان
بیرون وعلامتش عطسه است وخارش بسیار پس بیمار را استفراغ
باید کردن ورگ زدن تا ماده بریده شود وبیمار باز آید واز بیماری چشم
بهری آن است که استفراغ اندران بکار نیاید چون نشانها که اندر چشم
بود از سپیده وماننداین پس اندران بکار نیاید این است یاد کردن
انچها که بکار باید اندر علاج چشم والله اعلم بحث همه چشم از کتاب
شفاء العین در قانون چشم پزشک واجب باشد بدانستن در آن
کار کردن چون بیمار را بینی داور استفراغ باید کرد یا رگ زدن
اول بدانی که این بیماری کدام خلط است ومزاج تن وردی بال
بیمار وحال هم وقت هوای بیمار ومزاج شهر وعادت بیمار وقوتش

و اگر سبب بیماری وی از امتلاء باشد استفراغ باید کرد و اگر امتلاء
نباشد زنهار استفراغ نباید کرد و اگر امتلاء بسیار باشد استفراغ
بسیار باید کرد از خود و ماده و اگر امتلاء کمتر باشد استفراغ کمتر زنهار
حال بیمار ببینی اگر لاغر باشد نباید که اسهال کند مگر خرد و درست باشد
در خور قوه بیمار و اگر فربه باشد اسهال نباید کرد و اما سال بیمار اگر کودک
باشد یا پیر نباید که استفراغ کند الا بچیزها لطیف چون ترنگبین و شیر
خشت و فلوس در خورد ایشان و اما وقت فصلها بداند اگر تابستان
باشد دکرما گرم و اگر زمستان و سرما سرد نباید که داروها قوی
کار فرماید که خطری بزرگ پدید آید الا بداروی نرم و لطیف و اگر فصل
بهار یا پاییز باشد و طبع هوا معتدل پس اسهال باید کرد در خور
قوه بیمار و اما مزاج شهرها گوش دارد چون حبش و زنگبار با سرما
باشد چون شهر سقلاب پس اسهال باید کرد دیگر بوافقت این شهر
معتدل باشد استفراغ در خور بیمار باید و همچنین جمله بیمار ببا
دانستن که دارو خورده باشد یا نه اگر دارو خورده باشد داروی نرم

دلطیف

ولطیف باید دادن و قوه بیمار بداند در خور قوه استفراغ فرماید
وطبع بیمار بداند که سخت باشد یا نه بوقت دارو خوردن اگر سخت باشد
بدارو ای نرم ولطیف طبع را نرم کند پس استفراغ کند هم
چنین کار و صنعت او بداند و در خور صنعت او اسهال فرماید هم
چون آهنگری و بنائی یا برزگر یا عصار و غذاء ایشان و تنعم
ایشان در خور دادن اسهال فرماید و هم چنین شهرها شان بداند
باید که مردم گرمسیر بهواء سردسیر مداوا کند و سردسیر بهواء گرمسیر زیرا
زیرا که مزاج مردم شهرهاء ایشان موافق بود الاصل لا یخطی و هم چنین
علاج از بالا باید کرد و اگر بیماری در بالا باشد علاج از زیر باید
کردن و اگر رنج در چشم راست باید فصد از دست چپ باید کردن
و جذب ماده بدان جانب کشیدن و اگر بیماری در چشم چپ بود فصد
از دست راست باید کردن و ماده بدان جانب کشیدن و باید که هر
عضوی با عضو دیگر شریک باشد هم چنانچه میان پستان و رحم و چشم
چپ و راست و این قانون تنها نیکو بداند و گوش دارد اندر هر حالی که

چون استفراغ کتی باید کردن در هر وقتی بخش نوزدهم از کتاب
شفاء العین در رنجی که در پلک چشم اید و حکما رنج پلک چشم را بر
بیست و نه بخش نهاده اند اول شروع کنیم در گرگه در پلک چشم اید
و علاجش بدان که گرگه در پلک چشم آید چهار نوع باشد میباید که پلک را باز
گردانی اگر مانند خشخاش بود سیاه فام از اندرون پلک بدین صفت
که می بینی که از گرگ خشک است و چشم را سرخ دارد و پلک را دشخوار



برتواند گردد و در آفتاب نتواند نگرستن و مدام تر باشد و این علت از
پس در و چشم از گرمی باشد و علاج نا صواب دیده اید و اگر این گر با درد
بود باشد اول علاج درد کند پس بسر علاج گردد [illegible] اول آن
که رگ قیفال زند و شراب بنفشه خورد و پوست هلیله زرد و نعند اماش
آب خورد بر دغن بنفشه شیره و شیر تهیا و سفوفها فرماید بدین صفت

وگرمابه معتدل بکار دارد در خور قوة بیمار. واگر دردی باین ننشیند

شیاف سرخ بر پلک چشم بمالد **صفة شیاف** سرخ شادنج شسته

شش درم صمغ عربی پنج درم رودی سوخته شسته سه درم زاج سوخته

شسته دو درم افیون مصری نیم درم صبر سقوطری نیم درم زنگار پالوده

دو درم نیم زعفران دم الاخوین ... از هر یکی دانگ و نیم جمله ده دارو دست

جدا جدا بکوبند و بیزند و بشراب کهن سرشته کنند واگر بدین شیاف بهتر نشود

شیاف سبز در روشنائی باید مالیدن و در عقب ... که تیزی درد

باشد ذرور اغبر باید کشید و این نوع گر لشکر نباید زدن که خطری بزرگ دارد

بر آید الا شیاف سرخ درم شادنج شسته ده درم رودی سوخته هشت

درم سنبل و مروارید ناسفته و ساذج هندی از هر یک چهار درم صمغ عربی

و کتیرا و دم الاخوین از هر یک دو درم خون سیاوشان و زعفران از هر

یک یک درم جمله دوازده دارو اند یک یک بکوبند و بیزند و با ... کنند

بشراب کهن و شیاف سبز هم بکار دارند و باید که پلک چشم را باز

گردانند و این شیاف بر نهاد مالند و بعضی گفته اند که پلک چشم را باز گرداند و بمالند

کوفته و پخته برشش براکنی در زمانی نیک مبندی شفا یابد و هم چنین مارو

و قرنفل کوفته برشش براکنی شفا یابد و این علت معاودت بکند پدید آید

که پلک چشم را باز گردانی و با هستیکی بجای خویش بری و از پس شیافها مالیدن

میل چندی از اغبر کشیدن روا باشد صفت در دور اغبر طوطیای کرمانی

پرورده و شبح سوخته و پرورده از هر یکی ده درم نبات مصری پنج درم جمله

بکوبند و بسایند و بکار برند بیمار پرهیز کند از غذاها تا موافق آید اما نوع دوم

اول درشت‌تر باشد و دانهای بزرگتر دارد بسیار تر ریزد و پلک چشم قوی

باشد و آفتاب نتواند دیدن والله اعلم بالصواب علاج



رگ زدن و حجامت کردن و شربتها خوردن و ترغیب داروهای مسهل خوردن

بقوه از نوع اول و داروها کشیدن چون باسلیقون و شیاف سرخ

و شیاف سبز و برود و حصرم و اگر با این جرب اندک کژی باشد شیاف

بر بوما در کشید و شیاف کندری و اگر دردی در این میانه پدید آید علاج
آن درد بداروها لطیف کند که اندر درد چشم یاد کرده شود پس با سبز علاج
کرشود و اگر کهن رفته باشد از آبله یا از درد چشمی باید که پلک چشم را باز
گردانی و بشکرا سپید بخراشی و بعد از آن آن خراشیده قدری آب ریزه
نمک در ریزد نیم گرم و بعد از آن زرده خایه در روغن گل با یکدیگر با سبز
و بر پشت چشم نهند و ببندد و با دیگر روز اگر باز درد افتد رگ زنند و سر شیاف
خورد و اسهال فرماید چنانکه یاد کرده شد و اگر دردی نباشد و اما هی کشند
ایهم زرده تخم مرغ در کنند و بعد از سه روز شیاف سرخ نرم و شیاف
سبز اندر کشد با غبار داروی اغبر و اگر اندک داروی بریزد و با داروی
در دنشان که یاد کرده است درنگیشه و پس از آن بکار دارد چون صحت یافته
باشد گرمابه معتدل بکار دارد و بعد از گرمابه اگر دردی سرخ و نباشد
داروی ابلیق و داروی روشنائی کار فرماید و بر عقب داروی اغبر
صفت داروی سبز زنگار پالوده سه درم قلیمیا سیم و اشق و صمغ عربی و اسفیداج
از هر یک دو درم جمله یعنی داروی دست بکوبند و بیزند و باب سداب شیاف

اروی باشد

کنند و بکار دارند اما نوع سیم سحر از نوع اول و دیم باشد و چون پلک چشم
بازگردانی مانند پوست انجیر باشد سیاه خام و اماسش بیشتر و آب بخشش
زیاده تر واند رون چشم سرخ تر از اول و دیم و آفتاب نتوانند دیدن
و اگر پیند غصه را فند و گمی لدن این کر را چیزی گویند از غذا آهای بهرنانی
و خوراک بیز و سودا آ و باشد که در چشم با دید آید و دارو ها مخالف کرده باشد
و یا ابله در چشم باشد و او را ابدار و های خشک علاج کرده باشند و یا ماده
که در سر و دماغ باشد و هر روزه چشم آب ریزد و این کر تولد کند نخست
رگ زند از قیفال و رگ پیشانی و با حجامت بر پس قفا و شربتها خورد و پس
از شربت دارو ی اسهال فرماید و در همه دوا ها کر باسلیقون و شیاف سبز
و شیاف سرخ باید مالیدن و اگر با دید آید در میانه شیاف بر تو پاد شیاف
ابیض بهم مالیدن کشیدن و دارویی که در و رافتاند چون درد
آید شود و پس علاج کر کنند و اگر بدین شافها بهتر نشود دستکاری
باید و چنان باشد که پلک را با آهستگی باز گردانی و لشکر ... ...
چنانچه نظر را زبانی زنند پس آب زرده و نمک بشوید در زرده خایه ...

گل در چشم ریزد و اگر آماسی با درد پدید آید شربت فرماید وایارج دا[..] فیقرا

صفت ایارج فیقرا سنبل خوشبوی اسارون بادیگ سلیخه مصطکی زعفران کاشنی دارچینی تک حب البلسان گزیده عود البلسان پوست کرده هر یک یکدرم حله کوفته و پخته بیست درم صبر سقوطری آمیخته کار فرماید وقت حاجت یکدرم ایارج واجب نقل یک مثقال هم برشد و حب سازد و بعد از آن شربت خورد اول شب شادل فرماید و اگر در پلک چشم درد باشد یکبره میل از شادنج بر پلک مالد و شیاف سرخ مالیدن و برا غیث داروهای عنبر و گرمابه معتدل بکار داشتن و غذاهای لطیف در خور سال و عمر و هوا و قوه دارو و شربت کار فرماید نوع بی‌ام سخت تر از نه کونه باشد که یاد کرده آمد و درشتی پلک بیشتر و پلک سطبر تر و آب ریختن بیشتر و چشم دردمندتر و آفتاب نتوان دید و نه روشنائی چراغ خاصه چون کهن باشد و کنارهای مژه خورده شود و مژه بریزد و ماده غلیظ باشد و صفراوی یا سوداوی آمیخته باشد برای مثال که کرده میشود

والله اعلم بالصواب



علاج سخت رگ زدن و شربتها و داروها و استفراغ و غرغره با ایارج
فیقرا و حب قوقایا و نزدیدن نشتر چنانکه یاد کرده اند و شافها نهادن
و داروها کشیدن چون ذرور زرد و ذرور اغبر و اگر بادی یا دردسری
باشد غرغره کردن تریاک اربعه و بدست حب شیار دادن و ایارج
فیقرا و ایلیا غلن سیم آمیخته دادن صفت حب صبر صبر یک درم بنفشه
یک درم تربد نیم درم ابسوس و انکی محموده نیم دانگ مقل دانگی
جمله خرد کنند و با آب بادیان سرشته و حب سازند هر یک چند نخودی
وقت صبح ناول فرماید بخش سیم از کتاب علی الدوا که
اما سبیدن کناره پلک چشم و این را بتازی شعیره گویند اما سبی
دراز باشد در کنار پلک چشم اید بوستگاه موی ها مانند جو دراز یک گونه
باشد و جا بایستد و سخت گردد و سبب او فضله غلیظ باشد و سودا دی

که از غذای ناموافق و طعام بر سر طعام خوردن و ریاضت ناکرده

علاج بدانکه اگر رنج گرم باشد و زخم بست نهادن طلی کنند
بشیاف مامیثا و گل ارمنی با آب کاسنی و اگر جای علت گرم نباشد
داماس سخت بزرگ باشد با آب گرم بشویند و موی سفید گرم کردن
و میل در او زدن و بر داماس مالیدن با دانگی بوره و یک درم سرزد با هم بسرشند
و بر جای داماس کنند و سکبینج ببرکه حل کرده طلی کنند تا آنچه در پـ



رد و در شراب بجوشانند و آن آب ریش مالند و با صبر سقوطری با آب بمالند
و بر داماس کنند و اگر بدین دارو بهتر نشود نشتر بشکافند و یک
بفشارند تا خون تمام بیاید والله اعلم بحث سبب دیگر
از کتاب عین الدواء درهم و کشیدن یک چشم وقت باشد
که یک گوشه بگیرد و وقت باشد که هر دو گوشه چشم بگیرد و باشد که هر پلک
از گوشه تا گوشه بگیرد بدین مثال و این بر دو نوع است یکی آن باشد که



در دستکاری تقصیر کرده باشد و انچه واجب باشد بجای نیاورده چون
سبل ناخنه دیگی اکنه در چشم قرحه بعه باشد یا بر پلک دیدی در ان
علاج ان کرده باشد و چشم بر هم نهاده هر آینه موضع جراحت بر هم گیرد
باشد علاج اندست کاری باشد که بر هم گرفته باشد میل درادکنند و برداا
و بردار از انجا که دوسیده باشد بگشاید بمقراض یا بالبی که ناخنه بردارند
و اگر پلک بر طبقه ملتحمه رسته باشد یا بر طبقه قرنیه اهسته پلک را
بردارد و جای دوسیده بگشاید بالبی که از ان جهت کویند یا بسر مقراض
بگشاید باهستگی زیرا که وقت باشد که طبقه قرنیه شکافته شود از انجا
الت چشم براید و چشم را تباه کند و پس اب زره نمک اندر چشم
ریزد و زرده تخم مرغ در روغن گل بر پشت چشم نهد و چشم را ببندد
تا روز دیگر باز گشاید و احتیاط کند تا دیگر باره بر دوسیده باشد اگر

دو چسپیده باشد نخانذ دارد و روغن گل و زرده خایه در وی ریزد
روز سیم قدری در در ملکایا کشد یا شیاف ابار یا شیاف احمر کی جرا
را شاید باد روز رزد و اگر کنارهای پلک تمام گرفته باشد بدو صنف
پلک را بردارد و بالتی که ناسور را بشکافند شکافته کنند و آب
ریزه نمک در ریزند و زرده خایه و روغن گل بر چشم نهند و پیسته
سازد از پنبه و بر هم سفیداج بار کرده اند و در میان پلک ...
برهم روید **صفت مرهم سفید** موم سفید صافی یک درم و روغن گل
چهار درم یا روغن مورد و موم را بروغن حل کنند و چندان اسفیداج در
کنند که بر تابد و در نسخه دیگر دانگی افیون آورده است و سفیده خایه
مرغ یکدرم **بخش بیست دوم از کتاب عین الدواه** در کوتاهی پلک
چشم اگر خفته باشد و اگر بیدار بر هم نتواند نهاد و چنانچه چسپیده چشم
بدید باشد و ترا بتازی شتره گویند و بعضی ازین رنج را خرگوشی گویند
زیرا که خرگوش در خواب چشم بر هم نهند و این رنج از رنج کونه باشد
یکی ماده پلک چشم و آن مادر زاد دارد علاج نیست زیرا که طبیعی است

نوع دوّیم از بریدن پلک از دوختن نه چنانکه واجبست علاج او را باید
نگاهش و پلک را با جای خود بردن و باز بدوختن و بر هم سعیداج
برنهادن و این استادی جلد باید در این صفت تا چنان بدوزد که پلک
بهم رسد نوع سیم فضله این عضله را که به چشم رسیده باشد و او را در هم
کشد زیرا که عضلاند که بر داشتن از چشم و فرو هم آوردن بدایشان
است چنانکه در تشریح عضلها یاد کرده ام چون این عضلها که در هم کشیده
شود پلک کوتاه علاج گرمابه بکار داشتن و سر بخار آب گرم و روغن
مالیدن و موم و روغن بنفشه و با خطمی بر پشت چشم نهادن و آب
حلیه شستن و باشد که خشکی غلبه کرده باشد بر این عضلها و نرم باید مالیدن




چون شیافها ساداق جا نوع چهارم از دشبها از گوشت افزودن
و شبه را هم بدین طریق بر دارند و بر دوختن را بر دارند دان یاد کرده
شود و انا گوشت فزونی را ابدرهای تیز چون شیاف زنگاری و مانند آن
بر دارند و اگر بر دارد کم نشود گوشت فزونی و جنبانها یکی رند بدار زیرا که

کوشتی سست باشد داورا باخن بردارند و باب زیره ماش بشوید و زرده
خایه در روغن گل بنهند پس دارد ها تیز بکار دارد و چون باسلیق وردشنائی
نوع پنجم خشکی عصبها باشد دارا طلیها نرم باید نهادن چون زرده خایه
موم و روغن بالیدن این صفت بخش سیزده ام از کتاب عین الدوا آمد در سطبری
پلک چشم اما سطبری پلک چشم از یک گونه باشد از خلطی غلیظ و ماده سوداوی
و بخارهای غلیظ به پلک بالائین رسد سطبری شود چنانکه هر که گوید که گرد

اورا به پسند



و چون پلک را باز کردانی پاک و هیچ اثر گردی نباشد و بیشتر سطبری پلک
از طعام خوردن بشب خیزد **علاج** باید که بشب طعام نخورد و طبیعت نرم
کند بشربتهای لطیف و غذاهای موافق خورد اندک و شیاف نامیا
و زعفران بطلی پشت چشم میکند و ضمادها از اکلیل الملک و بابونه و خطمی و بنفشه
خورد کرده و بشیر دختران حل کرده و شیاف سرخ و درم کشیدن ... سبید

روشنائی در اندرون چشم شیاف با میا لعلاب حل کردن و بر پشت

چشم مالیدن نافع آید بخش بیست و چهارم از کتاب عین الله و آنچه در

و حسا آن است که پلک چشم سخت شود چنانکه بر مراد خود بر نتواند کردن چون

از خواب برخیزد تا زمان پلک چشم را نمالد بر نتواند داشتن بر اینگونه که

نموده شد و اگر خواهد که پلک را باز گرداند بدشواری تواند گردانیدن از سختی پلک

و اندر گوشهای چشم هر وقتی پلیدی خشک پدید آید و سبب این علت خلطی



باشد غلیظ و خشک که از طعامهای سرد و خشک خوردن چون عدس و گوشت

گاو و بز و چیزی که از آرد سازند و ترب و دوغ و آنچه بدین ماند دیر باشد

که این علت اندر اجزاء چشم باد بدید آید از علاج با صواب علت بحث غذا

موافق باید فرمودن و گرمابه سرد و بر بخارات گرم داشتن و چشم به آب گرم

شستن و شیاف احمر لین کشیدن و روغن بادام بر سر نهادن والله اعلم بالصواب

بخش بیست و پنجم از کتاب عین الله و آنچه در اماس و آن از سه گونه بود یکی

اگر می باشد که بپلک رسد علاج رگ قیفال باید زدن و شربهای

خنک سود باید و غذاهای سبک خورد و ماشعیر و صندل و گل ارمنی

باب کاسنی طلی میکند بر پلک چشم نوع دویم از خلطی بلغمی باشد

که بپلک چشم رسد پرهیز باید کردن از طعامهای غلیظ و نفاخ و شربت

خورد بدین صفت بنفشه سه درم پوست هلیله زرد دو درم تخم بادیان

یک درم اصل السوس یکدرم جمله بجوشانند و ده درم ترنجبین بر نهد صافی

کرده باز خورند و بر عقب دو درم اطریفل و باره صبر باب طلی میکند پشت

و پلک چشم را باب گرم میشود و سرکه باب میامیزد و بدان میشوید نوع سیوم

ضعیف باشد که بپلک چشم رسد از ناقوت دهد بخورهای نرم و گرم و زرده

خایه بروغن گل حل کرده بر پشت چشم نهادن و شیاف طلی کردن برآن



ابله کوچک از یک گونه بود داغ ارشش خارشتی باشد که در پلک افتد و
خداوند علت بیمار دو آسایش نیابد و هر کس که بیند پندارد که پشه یا مگسی گزیده است
در رنگش سرخ باشد و سبب این رنج اما بیشتر بود که از خلطی صفراوی باد دید آید



از هر دو گونه علاج رگ قیفال زند و پس استفراغ کند بدین شربت پوست
هلیله زرد سه درم سنا مکی سه درم اصل السوس یک درم آلو سیاه ده عدد خرما
هندی پنج درم کشمش شش درم بجوشانند و بپالایند و بیست درم ترنجبین
برنهاده نافع بود و شادنج شسته کشیدن و در اخیر و طلی که شیاف
مامیثا و گل ارمنی کرده باشند با آب عنب الثعلب طلا کنند و بعد از مرور با شیر
یا مزوره ناردان چیزی دیگری نخورند صفت شیاف طلا صبر مامیثا گل ارمنی
از هر یک یک درم حضض نیم درم با آب کاسنی شیاف سازد و بکار برد
نافع بود تمت سیم مقم از کتاب علی الهروا در بادی غلیظ که در میان

پلک چشم اید بعضی حکما از انکه کویند و چون از خواب برخیزد پدید آید
که خشکی یا ریکی در چشم است و چشم را زمانی بماله تا تواند کرد بر این مثال
که مصور کرده دیده علاج شربتی لطیف فرماید و غذا موافق و کرمابه معتدل

و هر شب کف پای و کف دست موم روغن بمالد و از کرما و آفتاب
نکاه دارد و شیاف طرخماطیقان در چشم میکشد صفة ان بکیرد شادنج شسته
دوازده درم قلیطار سوخته پنج درم قلیطار سوخته پنج درم زنکار سوخته پالوده پنج درم
صمغ عربی کزیده ده درم مس سوخته چهار درم افیون مصری زعفران کاهی
از هر یک یک درم کوفته و بیخته به بپزند کهن یا آب باران بسرشد و شیاف کند
یک باشد یکبار و سلاق دکر دباد شب و هستی پلک و شیاف حوقی
بباید و دابطلی بر پلک کنند و شیاف سیاه بخش سپید ... نکند
عین الدوا در کنند سه که بر پلک چشم آید و این علت را ثولول نیز کویند

و سبب این علت خلطی سرد و سوداوی باشد از قضای با نواقص و طعامهای
غلیظ [illegible] که بر سر طعام خورد ولیکن دفت بدین صورت که نموده علت اول
تن را پاک کنند به شربتها و داروها که در خورد آن خلط صفراوی باشد



و روغن زیت و روغنهای گرم و نرم در علت مالیدن و شونیز بکوبند و بسرشند
و بسرکه طلی کنند همه بکنند و اگر بدین بهتر نشود بناخن برانگیزند و یکدرم بگذارند
تا تمام خون برود و پس از آن خونرا بسته کنند بدین دارو خون سیاوشان
یکدرم شادنج دو درم خرد کنند و بپزند و بدین خون را ببندند و پیه گوسفند
که کهن شده باشد در دیوار به گلاب بمالند و برکشند و کهنه کنند و دور اعنبر در اندر دی
مالند نافع بود **بحث بیست و نهم از کتاب عین الدرد** در بود ماده غلیظ باشد
که اندر میان پلک چشم گرد آید و بر دمانند تگرگ و یا چون ژاله و این علت



بر ظاهر پلک چشم افتد بدین مثال که نموده شد علاج طلی باید کردن از اشق

وقت آنکه کهنه حل کنند با اشق و روغن گل بایر رزد با حلیت بسر که دکر

داکر شیر ... سپس انگبین و عتر ... و علک البطم هر سه باهم بسرشد

در موضع رنج نهند و اکر موم زرد و روغن گل و علک البطم با شوخ خایه کس

انگبین بسر که حل کنند در پشت چشم طلی کنند و طلا رب السوس ...

بکار دارد و اکر بدین بهتر نشود پلک چشم را پنهان بشکافند ...

وقت کنند تا بیرون آید و اکر شکاف بزرگ باشد یکی بخیه بنهند و در درا

صفر برکند و اکر بر درون پلک چشم باشد پلک را بازگردانند

و پنهان بشکافند بردرا بردارند و باب زیره و نمک بشویند نافع بود بخش

سیم ام از کتاب عین الدواء درتجر مانند عدسی اندر میان پلک چشم

پدید آید از فضله خلط سوداوی بود مانند اماس کوچک و سبب این



فصل در جرب و غلظ پلک چشم است آنچه لطیف است از ماده خرج میشود آنچه

غلیظ است میماند **علاج** رگ زند از آنجانب که رنج باشد و استفراغ کنند

بایارج فیقرا و حب قوقایا و حب اصطمیخیقون و قرص از این دارو خوردن

اول است که طلا کنند و با دست کاری تا ماده دیگر روی بدانجانب ننهد و پس

مدتی روز باب گرم میشوید و اسفنجی باب گرم کرده بر نهادن تا ماده نرم

شود و پس هم و اکلیل بر نهادن اگر رنج زایل نشود و پس پلک چشم را باز کرده اند

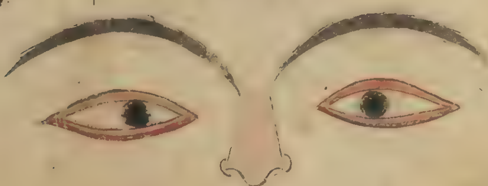
و بنیر نشتر بشکافند و قوه بسر انگشت بر پلک کنند تا ماده بیرون آید و گاه باشد

که ماده غلیظ بیرون آید بازلیم و باب زیره و نمک هم گرم بشورد و کناره جراحت

برند و پهلوی نیشتر باز و در هم رونده و ماده تمام پاک شود **بخش سی و یکم از کتاب**

عین الدواء در قوی شدن کناره پلک چشم و این علت را اسلاق نیز گویند و چون

این علت کهن شود مژه همه ریزد و نیز این رنج در گوشه چشم افتد که از سوی بینی است



و باشد که در گوشهٔ چشم افتد که از سوی گوش است و این رنج از خلطی باشد غلیظ
گرم شده و سوخته و طبع بوره گرفته علاج ضمادها بر نهند از این نوع شحم انار ترش
بگلاب پخته و عدس پوست کنده با شحم انار ترش و گل سرخ بگلاب پخته و برگ
کاسنی و برگ خرفه نپیده و خایهٔ مرغ سرشته و در روغن گل آلوده بر پشت چشم نهاده
و بامداد گرمابه معتدل شسته و از آنکه سلاق کهن شده باشد حجامت سه کو ...
زدن و هر وقت در گرمابه شدن و اول آب باقی در چکانیدن و اگر حاجت
باشد شیاف احمر و برود حصرم و شیاف و برج کشیدن بخش سیزدهم
از کتاب عین الداء در پیه که در پلک چشم آید و شرناقش نیز گویند و این
پیه در پلک بالایین پدید آید و علامت او آن است که قوی باشد و چشم
دشخوار ز ... گردد و پیوسته چشم سنگین باشد و این علت کودکان را افتد



که مزاج ایشان میل رطوبت کند زیرا که پلک چشم ایشان نازک باشد و خون

انگشت سبّابه و انگشت میانین هر دو بر پشت چشم نهی و اندک قوّتی بر او کنی پیه در
میان انگشتان بدید آید و پیه در زیر پلک چون سلعه باشد و خداوند این علت
اشک ریزد و عطسه بسیار آرد و از آفتاب و روشنائی چراغ نتواند دیدن
علاج رگ زدن و حجامت کردن و غذاء موافق بکار داشتن و دور از غبار
کشیدن و طلا مالیدن بر چشم و این صفت صبر یک درم شیاف مامیثا
ده درم قلیمیا یک درم و نیم سبد نیم درم هر یک درم زعفران نیم درم گل
ارمنی یک درم جمله خرد کنند و بیزند و بآب مورد بسرشند و شیاف
کنند و بوقت حاجت بکار دارند و اگر بدین بهتر نشود دستکاری باید
کردن و این دستکاری از رنج و خطر خالی نباشد و با احتیاط تمام باید
شکافت زیرا که اگر کم شکافی پیه بر نیاید و اگر بسیار شکافی عصب و
پلک بریده شود پس چون دستکاری خواهی کردن بیمار را پشت
بدیوار باز نهد و دیگری از قفای او سر او را محکم بگیرد و انگشت چپ سبابه و میانین
و پشت پلک چشم نهد و بدان اندک قوه میکند تا پیه از این شره نزدیک آرد
برد و در میان انگشتان نگاه دارد و قوّت کند چنانکه پیه از میان انگشتان

برايد ديكيرا فرمايد تا انكشت جهين بر سر او نهد برابر انكشتان وفرو كشد

ودست راست بيشتر بركيرد وان پيت كه از ميان انكشتان براند شكافد

چنانكه فراخي در ركت وپيه از بخار ايد وكرباس پاره بردارد وپيه بدو انكشت

بكيرد وبدار ايكشد از هر سوي تا تمام كشيده شود چون كشيده شد

زخمها بر هم نهد قدري كاغذ باندازه زخم تركند وبر ابدهن در سر زخم

نهد واكر پيه كسسته شود قدري نمك سوده در مالد تا بيخ ان بخورد وباز بخي

از او باديد نيايد واكر پس از ان اماسي كند شياف ماميثا با ب كاسني

ويا ب كل بايد سودن وطلي كرد بر كرد چشم ماليدن چنانكه از ان

بر زخم نرسد واكر دردي پديد آيد روغن كل با زرده دو تخم مرغ اندر كند

شياف ملكي در درد چشم آورده است با بالدباب كاسني واكر

سري پديد ايد شربتي خورد بدين صفت برك كل سنا مكي كاوزبان

از هر يك سه درم خرما هندي پنج درم كشنيز خشك ده درم عناب سپستان

از هر يك ده عدد تخم كاسني ده درم جمله بجوشانند وبپالايند وكف بان

بر نهد نام ايد ونغذا ماش اب خورد در روغن سبزه بعد از سه روز دف

صحی این دارو خورند اطریفل دو درم ایارج فیقرا یکدرم تربد سوده دو دانک

محموده انطاکی نیم دانک بنفشه سوده دو دانک جمله بهم لبرشند حب

سازد هریک چند نخودی نافع آید و چاشتگاه شربتی نیم گرم خورد نیم روز

حمص آب خورد لبرهه گوشت **بخش سیم** از کتاب علت الدواء

در خاریدن پلک چشم مراکمه خاریدن پلک چشم از یک گونه بود علامتش

آن باشد که پلک سرخ گردد و آب بسیار ریزد و باشد که از سبب خارش

پلک ریش گردد و چند آبله برآید و این علت از رطوبت صفراوی باشد

و طبع بوره گرفته ماده شود که بپلک چشم رسیده باشد از خلطی غلیظ و خوردن

طعام شب غذا باید گردانیدن و غذاهای لطیف خوردن و گرمابه



بکار داشتن و بروغن بنفشه سر و کف پای دست مالیدن و طوطیای پرورده

باب غوره میکشد و طلی کند پلک چشم ازین نوع برگ کاسنی بخته و قدری

تاآیده پشت بر پشت
چشم مهند وزرده
حایه بخته تهو غن گل

در دغن گل حل کرده بر پلک چشم نهادن داین علت را میشود باید که
علاسر دراو جوشانیده باشد و هر وقتی که دو دراعنم میکشد بخش
سی و چهارم از کتاب عین الداء در اماسی که بر پلک چشم افتد
و عام دیرا دمل گویند داین از یک گونه بود داماسی سخت بود که در پلک
آید و تولد این علت از خلط مار رشش و غلیظ و نیز از نان شب باشد
اول رگ زند و غذا لطیف می خورد و پلک چشم را باب گرم میشورد



و بموم روغن میالند و شیاف احمر در چشم میکشند داما اماس بود که باشد
داخیلون می نهد تا نرم شود و بعد از ان بگشاید و بکذارند تا خون تمام رود
پس بدرز دربود در ملکا یا شیاف را یک کند داگر در سری باد بی باید
شربت، ابد بدین صفت گل سرخ کاوزبان لبلاب از هر یکی
سه درم تخم بادیان اصل السوس از هر یکی نیم درم عناب سپستان از هر یکی

ده عدد جو شاییده و پالوده و نمک بر نهاده نافع اید و هر بامداد شب دو درم

اطریفل خورد و در عقب سه درم گلشکر بهتر بود بحس نبی و پنجم از

کتاب عین الدواء گوشت پاره سرخ که از پلک بر آید مانند توبه و رنگش

میل بسیاهی دارد و این علت بیشتر در پلک زیرین آید و در پلک بالا

نیز اید و بر امدن این از خون غلیظ بود و سوخته علاج شربتهای



نرم و گرم در بایند و با سهال تن از این خلط پاک کنند بعضی بخون گرفتن

و بعضی بدارو با سهال خوردن تا ماده ضعیف شود زیرا که این علت دیگر

بار عود کند اگر تن از خلط پاک نکنند و چون بدانند که ماده پاک شد

این گوشت افزونی بکلبتین بگیرد و آهسته بکشد و بناخن برابر دارد و آب

و نمک در کشند و در زده خایه با روغن گل آمیخته بر نهند و بدارو و شیاف سبز

و بر انسوزاند چون بدانند تمام ملک شده جایگاه و دی سیاه باشد مرهم

بشیر تازه میشوید تا باز نک اید بحس نبی و ششم از کتاب عین الدواء در داخس

۷۸

باشد که پلک بالا بپایین رسد و وقت باشد که بهر دو پلک رسد و این علت از دو
نوع باشد بیشتر کودکان و مردمان نازک را افتد اما نوع اول
از خلطی خونی باشد و پلک سرخ گردد و سنگین چنانچه بر نتواند داشت و وقت
باشد چنان آماده کند که بار گردد و یا نیز اندرون چشم را بپوشاند
رگ زدن و شربت خورد بدین صفت بنفشه و گاوزبان لبلاب از
هر یک سه درم عناب سپستان از هر یک ده عدد تخم کاسنی یک درم بکوبند



و با لابد و پانزده درم ترنجبین بر نهند نافع آید و بعد آماش آب خورد بروغن شیره هر
روز یکبار بعد از سه روز که شربت خورده باشد قرص بنفشه خورد و اگر کودک باشد
حجامت کند و شراب بنفشه و اگر شیرخواره باشد دایه رگ زند و بعد الطیف
خورد و روز اول درم و نیم زرده تخم مرغ بچه بر روغن گل حل کرده بر پشت
چشم نهادن و شیر دختران در چشم دوشیدن و روز چهارم بقدر نیم دا

زعفران دو نیم دانگ افیون خورد کند با زرده خایه مرغ بچه پا بزنند در پیش
چشم نهند و البته مدت سه چهار روز نباید که چهار روز نباید که هیچ زردی
بچشم رسد تا معلوم شود که قرحه یا آبله یا ریش نیست در روز ملکا باشد دو روز
زرد یا دو روز کوچک یا دو روز بزرگ و اگر عیاذا بالله قرحه یا ریش یا آبله باشد دو
دانگ بهدانه و دانگی اسبغول در قدری شیر دختران خوشانیده و از ان بعد ساعتی
گمان در چشم چکانند و اگر درد سخت کند شیاف ابیض بشیر دختران کشد
و یکبار دیگر رگ زنند و شربتها خورد و اسهل اعتنا کنند و غرض ازین که سر دو روز دارد
نباید کشیدن است که تا معلوم شود قرحه در چشم خواهد بود یا نه زیرا که اگر
قرحه خواهد بودن نباید که هیچ ضرری بچشم رسد که اندر دست دردی
باشد و هر دقیقی در میان در روز اعتبار نیک شد و شیاف طلا میکند
که اندر روز چشم یاد کرده شود و اگر این شرط گوش ندارد و دارو بچشم رساند
خطری بزرگ کرده باشد و خیانتی عظیم و طبها از این نوع هندارد
جو دو درم عدس دو درم گل سرخ دو درم سبل هر د چون حل شود

اجاره

بوفاده وقدری روغن گل در مالد بر پشت چشم می‌نهند نوع دوم خونی باشد

با صفرا آمیخته و رنگش میل بزردی دارد و آب کمتر از اول بیرون آید

خارشی کند باید که رگ زند و غذاء لطیف خورد و در فرود در گشیده و سرخی

از وجود گل سرخ آمار و نیم دانگ زعفران پخته کند و بر پشت چشم نهند

و هر وقتی پلک چشم را باز میکرداند و قدری شادنج درش بمالد

در روز روز که سود دارد رود پنج را انزروت پرورده ده درم شیاف

مامیثا دو درم زرور زرد بزرگ سه درم نشاسته چهار درم بکوبند و بیزند و بکار

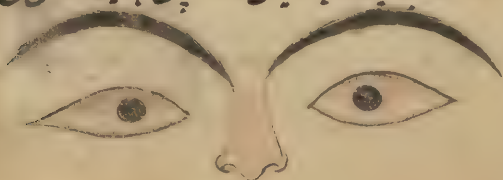
دارند چون چشم گشاده باشد و معلوم شود که ریش آن تا بانه زودی که

که سود دارد در رود نخ را انزروت پرورده دو درم حشیش پرت کرده نیم

درم با یکدیگر بکوبند و بیزند و در چشم کشند و در و آغیر سایکشد بخش — هر وقت

سی و هفتم از کتاب عین الدواء در نفسات اما علامت شرا هی کوچک باشد

و سوزان که بر پلک جهد و ریش گردد و جهن باز میشود و رنگش سرخ باشد



سوخته پدید آید و مژه همه بریزد و این رنج باشد که موی ابرو نیز بریزد

شیاف با اثمد با آب کاسنی بطلا بر پشت چشم کردن و هر که

کر این علت بوده رسد و مژه ریزیدن گیرد شربت خورد و مس صفت

نیف کاوزبان پوست هلیله زرد هریک ده درم خرما هندی چهار

درم گل سرخ و تخم کاسنی هریک یک درم عناب و سپستان هریک

ده عدد اصل السوس یک درم خوشاینده و پالوده و پانزده درم ترنجبین بر

نهاده نافع آید چون در آسه شب خورده باشد اطریفل حب خورد و این صفت

ایارج نیم دینار ترید پوست هلیله زرد حب افتیمون هریک دو دانگ

افتیمون و مقل و کبیرا هریک دو دانگ محموده ریوند هریک مشکو کوفته و

بیخته حب سازد با آب بادیان نیم شب تناول کند و در روز آب غوره

و ایشیافها عوزان و حضض نیک و بر طلا بر پلک چشم کند نافع آید بخش

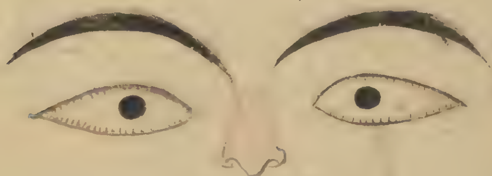
سبل و دشتم از کتاب عین الدوا در سعفه که سبحون بسبوره باشد که ملک

افتد و از جایگاه مژه پدید آید و از مژه بهری بریزد و از رنگ خود گردد

و این علت از اخلاط بلغمی کشیده باشد و باشد که از سودا به کشیده

بلغ

باشد و رنگش سیاه فام باشد و باشد که هر دو علت غلط باشد و گندیده
و بخارشان بپلک چشم رسد و طبعشان آنجا بدارد و این علت از او پدید آید



علاج آن استفراغ کند بدارو این نوع هلیلهٔ زرد و کاو زبان و بلیلهٔ
هر یک سه درم عناب ده عدد و خرمای هندی و کشمش هر یک چهار درم
بادیان اصل السوس هر یک یکدرم جوشانیده و پالوده نباتی بر
نهاده نافع آید و بغذا ماش آب خورد بشرط گوشت گنجشک و بعد
از آنکه سه روز شربت خورده باشد حبی خورد بدین صفت صبر چهار
دانگ زبد و حب النیل هر یک دو دانگ بنفشه یکدرم افتیمون
کیرا امقل هر یک دانگی محموده مشوی کوفته و بیخته باب بادیان بسرشند
و حب سازند هر یک چند نخودی و بوقت حاجت بکار دارد نافع بود
و شیاف سرخ و شیاف دیزج بکشد و بر عقب سر دراعخر و ساق

ارزن سوزانیده و با روغن طلی کردن چون کهن گردد واسیم خنالکه

گرزنند بربندد و داروی زود شنای کشد نافع اید بخش سی دهم

از کتاب عین الله و آن درریش گشتن پلک چشم و این از دو سبب بود

یکی از ضربتی یا از چوبی یا از کاردی که بر پلک اید و پلک را ابدرد و دیگر

کرم که اندر پلک چشم افتد و ریش گردد و غور کند و پلک شکافته کند



درد ح اگر از زخم باشد و پلک دریده شده پلک را باز دوزد و کرش داند

تا دیگر نشکافد و دراز کرد و خاک و روغن نگاه دارد تا عور نکند و اگر

اندکی پوست پلک رفته باشد بداروئی علاج کند که گوشت

رویاند چون مرهم اسفیداج پس داروی خشک در ریش کند چون

اندرو دت و صبر و خورده کندر و خون سیاوشان و داروئی که

پوست بیند و اگر نه شتره باید اید و اگر دردی پدید آید یا درد سری

علاج بداروی شعر ابغ و شبرمها و رگ زدن و چون پارا آرام گیرد

معالجه ریش کنند و کوشش دارند تا گوشت افزونی بدید نیاید که شتره

تولد کند و اگر این علت از گرمی باشد رگ زنند و بداروی حاکت معالجه

کنند پس علاج ریش کند بخش چشم از کتاب عین الدواء در سلعه اجفان

سلعه همچون شحمها باشد که در پلک چشم آید و اما بسی کم بود و پیدا نیاید

از او اید و در میان پلک چشم پدید آید و این را غددی باشد و از چند

نوع باشد یکی آنکه در میان او گوشتی سخت پدید آید و از لحمی گویند

و باشد که اندر میان ... هم چون الخمن و از اشهدی گویند و نیز هم

چون ارداله و از عصایدی خوانند و علامت گوشت سخت بلکه بطر

تر فراخ تر و عصایدی نرمتر از لحمی باشد و شهدی ازین هردو نرمتر

و اله اعلم علاج تن از حلد به پاک باید کردن پس بدستکاری علاج



تیز این کردن و دستکاری چنان باشد که پلک را به پهنا بگشاید چنانکه
بیشتر پوست سلعه پدید آید و جهد کنند تا سلعه درست بیرون آید با پوست و اگر
چیزی بماند از او بروغن و داروی تیز بپالایند تا تمام بیرون آید و اگر
پوست سلعه دریده شود رطوبتی از وی بدر آید و دفع کردن آن دشوار باشد و سلعه بار
دیگر تولد کند **بخش چهل و یکم** از کتاب عین الداء در سستی پلک چشم اما
سستی پلک چشم چنان بود که پلک چشم فرو آویزد و ببالا نشود و بتر اهم
کج شود و اندرون چشم بر نگاه دارد این علت از رطوبت بسیار که بر مزاج پلک
چشم قوه کند انجا که قوه کند بر مزاج پلک چشم **علاج آن** پرهیز کند از
غذاهای سرد و تر چون شیر و طلا ازین شیاف مامیثا و زعفران و بیرا سورد
بر پلک طلا کند و اگر بدین خرابی بهتر نشود بباید بریدن و باز بدوختن چنانکه



در موی فزونی یاد کرده اید **صفت** طلائی که سود دارد درستی پلک چشم را

یکدرم اقاقیا دودرم افیون دماهیثا هر یک چهار دانگ واگر دست برو نهد و گرم باشد این دارو باب کاسنی طلا کنند و اگر تب و تبل (؟) باشد باب مورد بیاید که تر بهاکم کند و بدارو ی مسهل ... و عطسه آوردن بدارویی که یاد کرده آمده است و داروهای قابض برپشت چشم طلا کردن نافع اید بخش پنجم در علم ارکتاب غنی الدواء در سطبری پلک سطبر گشتن پلک چشم از نمستی باشد یا نیز که از پس بیماری سخت برین صورت و اگر پلک چشم گرم بود



بربت برنهادن قدری صندل و پاره مرداسنگ باب کل طلا کنند تا از گرمی بهتر شود چون گرمی کمتر شود پاره پنبه باب گرم و آب نمک تر میکنند چشم را بدان میشویند و در و بیخ پنبر هم سود دارد و این طلا که دارو علاج شیاف سبز در سطبری پلک چشم را و طرفه ... و خونی که در طبقه ملتحمه اید زنجار سرخ دو درم و ان سنگی که آنرا ... فلفل

در طلا ... بستی می ... صندل نیل ... قلیل بستی ...

باشد و نمک اندرونی و برون هسک از هر یکی یکدرم بکوبد و بپزد و با
کشنیز تر بسرشد و شیاف کند و بوقت حاجت شیاف با آب بمالد و
بر پلک چشم طلا کند بخش چهل و سیم از کتاب عین الدواء در موی
افزونی بدانکه موی افزونی آنجا که مژه رسته است از اندرون پلک نزدیک
مژه مویها ناهموار برآیند و اندرون چشم را خراب کنند و اشک چکیدن گیرد
و آفتاب نتواند دیدن و چشم سرخ دارد و پیه و سبل از وی پدید آید و اثر بیاضی



بر سر لعب پدید آید و اگر علاج نکند چشم را کور کند و بسا چشمها که از علت
موی کور شده است و ما نیز هم دیدیم و این علت از ماده غلیظ تولد کند که پدید
و لزج که پدید آید زیرا که اگر سوزنده و صفراوی بودی موی را تباه کردی و بریزانیدی
علاج تن و دماغ پاک کند بشربتها و داروها مسهل پس بدین صفت برک
سنا مکی کابلی هلیله هر یک سه درم تخم بادیان و تخم کاسنی
و حب الآس هر یک یک درم عناب سپستان هر یک ده عدد خرما سی دانه

دانی

[illegible]

وکشمش هر یک پنج درم جوشانیده ده درم شکر بر نهاده نافع بوده
و بعد از آن خوذ اب جوز و بشرجه کوشت تیهوک و بعد از انکه ازماده تنقیه
باشد دارو خوردن بدین صفت ایارج فیقرا یکدرم تربد غاریقون
عصاره قافت عصاره افنتین پوست هلیله زرد حب النیل هر یک
دو دانک افتیمون تخم الخطمی کثیرا مقل محموده هر یک دانکی خورد کند
چنانکه رسم است و نیم شب تا دل کند و بقدر رسالت قوه بیمار و هوای
کاماند دیبا فراید و مصطکی و قرنفل بخاید و باطریفل هر بد شب میخورد
و دو درم با هلیله کابلی و جوز بوا در دهان کیرد و عنبر مبوید و غرغره
میکند با ایارج فیقرا و اب کامه و تریاک اربعه تا دماغ پاک شود و این
علت اکر در اول با این شربتها و داروها که یاد کرده اند عمل کند حاجت
دستکاری نباشد و چون کهن کشت و موی روت کرفت دستکاری
باید و در تذکره کحالی و در ذخیره ارخیند نوع دستکاریها یاد کرد نوع
اول داروی مالیدن چون ماستقون و در دشیانی و شیاف سبزنافات
رطوبتها را که سبب علتست تحلیل کنند صفت شیاف سبزی که این

مخصوص

علت دسلاق او سوختن چشم را و جرب کهن را و موی افزونیه
و سبل را سود دارد بستانند صمغ عربی و کتیرا و قلیمیا و سپیده ارزیز
و مرصافی و صبر و زنگار و زنجیر سرخ و قلقطار سوخته و مس سوخته و دار
فلفل و فلفل سیاه و فلفل سپید و شادنج عدسی و لسا شسته و سکر العشر
و توبال مس سوخته از هر یکی دو درم انزروت سه درم دم الاخوین
و اقاقیا هر یک یکدرم و نیم طوطیا و حضض و سنبل خوشبوی و ماذو سوخته
از هر یک یکدرم عدد و دارو داست بپت و نیم ... همه را ازم بباید
و یکدرم بپرزد باب سداب و ترشی ترنج حل کنند و دارو را بدان سرشند
و شیاف کنند و در سایه خشک کنند و بوقت بکار برند صفة
دیگر اندرین علت موی افزون و کمنه و سلاق و سبل را و سوختن
چشم را باز دارد دیگر زنگار بالوده بشستر درم صمغ عربی و اشق از هر
یک چهار درم قلیمیا و زرد اوان از هر یک دو درم بپرزد یکدرم آب
سراب لیبر شنبد و شیاف کنند نوع دیگر موی را بر کنند
بمنقاش و آن سوراخ که موی بر کنده باشند بنوشادر داغ کنند

دیگر

دیگر برباید دخون وزغ سبز مالیدن وخون مگس سگ وزهرهٔ هدهد مالیدن واگر خون مگس سگ با خون وزغ باجا کنند مارزیون طلا کنند علاجی قوی است دخون خارپشت با زهره خارپشت با زهره کرکس مالیدن نافع است در زهره خارپشت و زهره کرکس را برابر و دو چندان جند بیدستر حوز دکنند و بخون کبوتر شیاف کنند وباب دهان بمالند و بن موی کنند که برکنده باشند و دیگر رم کوس دارند و دیو چه که پشینه را حرب کنند وسم خر سوخته و نوشادر هر سه ببرکه حل کنند وطلا کنند سود دارد و کف دریا لعاب اسبغول ببرشند وطلا کنند د خواجه ابو علی سینا فرماید که خون وزغ بیش من درست را ست **نوع سیم** موی فرزنی ر موی طبیعی دو با بیدن واین موی فرزنی بر موی طبیعی دو سانند بصمغ عربی یا بکتیرا یا بمصطکی یا قسکچه که زنان بر چرخ مالند وازین صمغها که گفته اند یکی حل کنند وآن موی فرزنی که بر موی طبیعی نهاده باشند بر ومالند دیگر دم نگاه دارند تا بگیرد د بند شش سخت شود وآن یک روز یا دو روز یا سه روز نگاه دارند **نوع چهارم** داغ کردن هم یکی یا دو یا سه د آلت داغ کردن

سوزنی باشد زرین پس مثال پلک را بر گشته بگیرد و بر دارد قدری
پنبه تر کند و در چشم نهد یا قطری چیزی با حرارت داغ با اندرون چشم
نرسد و سوزن گرم کند و موی فزونی برکند و موضع را داغ بر نهد و چون
داغ کرده باشد قطری سپیده خایه مرغ در روغن گل بر جای داغ مالد
و تا این داغ درست نشود موی بباید کند نوع پنجم سوزنی باریک بر دارد
و موی سر بگیرد دو تا کند و در سوزن کشد چنانکه از یک سر حلقه باشد و موی دیگر
درین حلقه کند از برای احتیاط و پلک چشم را بر گشته بگیرد و سر سوزن
برین موی فزونی نهد از اندرون پلک و سر دوم پلک بر دارد برابر موی طبیعی
و آهسته بکشد تا حلقه بسر موی رسد و این موی درین حلقه کند که در سوزن
سوزن است بسر میل دیگر کشد تا موی بالا شود و اگر موی افزونی بالا نشود
نباید دار حلقه بجهد با این موی دیگر حلقه باز پس آورد پس چون بدر برده باشد
بر موی طبیعی رساند بمصطکی یا بانزروت یا بصبر یا دیگر با جایگاه نشود و چون
یکبار این موی افزونی بدان گوشه اندر ببالا نشود و گوشه را باز جایگاه باید
اندرون بدان موی که درش کرده باشد که آن موی را بپید باز جایگاه کند

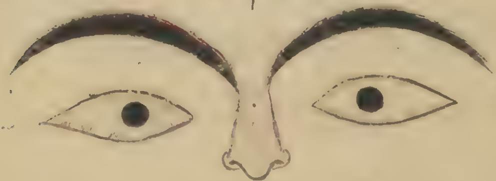
بلی

پس اگر آن موی گسسته شود یا گوشه سوزن را بگایگاه دیگر فرو برد و ریگان نسخه طهرن د
جایگاه فراخ شود و چون فراخ شود موی را به بدارد نوع ششم بابیه
بریدن و این بریدن تسمیر گویند بدین نوع بیمار را پیش خویش
پشت بدیوار باز بلد و یکیرا بگوید تا سر او بگیرد و احتیاط کند که
چند چاید برید بسر کلبتین بگیرد و اندکی بکشد و آن دنب چشم ببدین
گیرد تا کور چشم و چون بریده باشد بدی بریمان زند اگر شک باشد
بدرزد و اگر به قدری پوست ببرد و تا لازاست ابرش تره و دوزد
اول بدی بریمان نهد و گره کند بعد از آن ازین سوی و از آن سوی
بدی یکند و گره بزند با بریشم خام تا آنگاه که تمام شود و احتیاط
کند تا عضله که چشم بردارد نبرد که اگر بریده شود پلک فرو افتد دور
بدرت گره آورده اند که دو تخته چوب تراشیده بسازند باندازه
پلک چشم درست بردارند و نشان کنند در میان آن تخته بهند تخت
ببندد چنانکه غذا بدو نرسد چون چند روزی برآید آن پوست خشک شود
و بیفتد و پلک کوتاه رود و موی برپرد دهم درتذکره آورده است

صد الی ۲۴
در ربع در ربع ۵ ۵
۵ در زهر جدو
۱ ۲ رسو بدحسی
۲ زهره کاوکوهی
۲ ...
۲ سرم لر بند ۵
با کارا سب
خسیه ...
...

بعضی از دستکاری برسند و نام دستکاری شرانند شیدن و علاج
بدارو تیز کنند دارو تیز بر سر میل کیرند و بر پشت چشم مالند
هم چندان که خواهند و ساعتی بگذارند و پس دیگر باره دارو در
مالند تا انگاه که پوست سیاه گردد و خشک ریشه بند و پس دارو از و برند
و موم روغنی درو مالند تا آن پوست سوخته بیفتد چون پوست بیفتد مرهم
اسفیداج بر وی نهند تا بهتر گردد و اگر پس از آن پلک سست شود دارو ها
خشک بر و کنند و اگر خشک شود داروهای نرم بر و کنند تا بهتر شود و ما
این دارو اندر اشیتم ریدا کرسخت با حر طرات صفت داروی تیز آهک دو درم
سنگ قلیا یکدرم بوره دو درم نوشادر دو درم صابون دو درم باب و
خاکستر نی یا بول کردکان خرد بر شند و بکار برند و باشد نیز که از مژه
ریزیدن موی پاشکوفه کردد و چشم را رنجه میدارد و آن موی را سنگ بر
دستر و داروی که در اومایل باداغ بر نهادن سود دارد و من این صفت
نکرده ام الا آن دیگرها عمل کرده ام بهر شش نوع و حق شفا بخشیده است
و اگر کودک باشد داروهای اسهال نباید دادن الا بدستکاری که صفت

داند و اگر قوه دستکاری ندارد بداروهایی که سهل‌تر باشد رنج را
زایل کرداند **بخش چهل و چهارم** از کتاب عین الدواء در ریزیدن
مژه ریزیدن مژه از دو نوع بود اگرچه مژه ریزد اما پلک بحال خود
باشد و قوی نگردد بار ریزیدن مژه پلک چشم شود و باشد که ریش گردد قوی
و این علت از رطوبتی باشد تیز و گرم یا خلطی لزج که از داء الثعلب تولد
کند یا خشکی که اندر پلک چشم پدید آید **علاج** نخست تن را از خلطی



از اخلاطی که غالب باشد پاک کنند بشربتها و داروها چون اطریفل و حب
شبیار و حب قوقایا با اسهال کردن و یا داروی قی و ضمادها تیز بر پلک
چشم کردن پس سنگ ارمنی هم چون سرمه کنند و اندر چشم کشند
و اگر خلطی غلیظ بر پلک چشم رسیده باشد سرگین موش با انگبین طلا
بر پلک چشم کنند و سرگین بز و خاکستر نی از هر یکی یک درم بگیرند و بسایند

همچون سرمه در چشم کشند تا مژه برویاند و پلک را تنک کند و اگر درم

استخوان قصب سوخته و دو درم نبات چون سرمه کند در چشم میکند

با یکدرم سرمه دیگر درم قلقطار دیگر درم زاج انچه سوختی باشد بسوزانند دیگر درم

اسفیداج و چهار درم زعفران و سه درم سنبل هندی با یکدیگر بسایند چون

سرمه در چشم میکشند و وقت باشد که در آب الثعلب بر پلک چشم رسد و مژه را

بریزاند سرگین موش بسوزانند و با انگبین بسرشند و طلا کنند و اگر پلک

ریش شود سرگین موش و زرنیخ سرخ و جعده از هر یک دو درم حل کرده

کنند و با روغن سوسن بسرشند و اگر پیه خرگوش باشد پیه را بگداز

واین دارو بدان روغن بسرشند و بر پلک چشم طلا کنند و سرمه

که اقلیمیا اسمیه است مژه را برویاند و آب از چشم باز دارد و در درستی

چشم نگاه دارد قلیمیا را بکوبند و با انگبین بسرشند و در کوزه نو کنند

و در میان آتش تیز نهند تا بسوزد ان کوزه را از میان آتش برگیرند

و آن درد که از قلیمیا بکوزه نشسته باشد بگیرند و بسوزند در سنگی یا کنره

بسایند و یک درم از ان بستانند و نیم درم لاجورد با یکدیگر بسایند

دیگار بر بند وقت باشد که این علت استلاق پدید اید و پلک چشم و وی بر
واین شیاف بسایند و بر وی طلا کنند وقت باشد که این خلط که پلک
رسد و مژه را بریزاند تا ابرو نیز برسد و ابرو را بریزاند و موی ابرو را
سپید کند و ما علاج از ایاد کنیم زیرا که موی ابرو باریک زود شنیده
چشم پدید اما ریزیدن موی ابرو را علاج آنست که پارۀ روغن
بنفشه با پیه بط در چیزی کشد که از زیر نی باشد و با انجنت یک بیازی
تاریک نگرداند پس در ابرو مالد تا ابرو برویاند و نیک شود اما سپید
مژه از خلطی بلغمی پدید آید شربتی خورد بدین ترتیب وصفه برگ گل
گاوزبان لبلاب هر یک سه درم تخم بادیان اصل السوس هر یک یک درم
پوست بلیله زرد دو درم عناب لوسیاه هر یک ده عدد بجوشانند و بپا
لاید ده درم شکر بر نهند و بازخورد و حبی خورد بدین صفه ایارج یک درم
تربد ده دانگ پوست هلیله کابلی نیم دینار شحم ... کتیرا دانگی
محموده مشوی جمله خورد کند و باب بادیان ... برند و وقت
حاجت بکار دارد و هر سه چهار روز بیاشنا دو درم ... و یک

۲ خطل

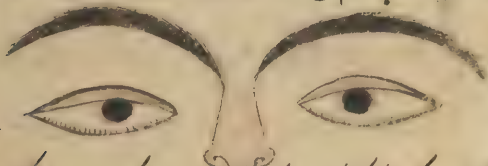
باسه درم کلنگبین خورد و پرهیز کند از طعامها چون سیر و شیر و گوشت گاو

و آنچه بدین ماند پس بسایند برگ شقایق و در روغن بجوشانند و مژه را بدان

بیندایند بخش چهل و پنجم در کتاب عین الحیاة در موی که کج گردد و در چشم

افتد و این علت از درد چشم پدید آید و علامتش خواب و آب بسیار آید و

خارش کند و چشم سرخ گردد و اگر این علت را گوش ندارند سبل آرد



تولد کند زیرا که هر گه که پلک را بجنباند مویهای کج در نظر افتد رگها

برخیزد و چنانکه در موی افزونی یاد کرده شد باید و شایندن موی

کج را موی طبیعی دارد تیز از جایگاه موی مالیدن و به افیون رجایگاه

موی افزونی مالیدن و جالینوس گوید که صدف کوچک سوخته بباید کردن

دیگو ختن [illegible] پیاسیختن و موی کج بباید کندن و این دارو در جای — عم طرا ان

او مالیدن [illegible] پاره دریابد و هر چیز که در علت موی افزونی گفته شد

همان کند صفت داروی که مژه رانت کند کاغذ سوخته و صدف سوخته

داغی

و عقیق سپید که مهره راست کند کافور سوخته و حضض مکی هر یک دانگی

و نیم نوشادر نیم دانگی کافور جوی جمله خرد کند و بشراب ترشد و

شافها کند و بوقت حاجت بآب انگور بساید و در چشم کشد بخش سپید

و پشم ازکتاب عین الدواء در رنگ و شش که در پلک چشم افتد

و قمقام نیز گویند و این از حرارتی و رطوبتی که رطوبت بود و طبیعت

او را اپلک فرستد و این اربطاحها غلیظ و لعاج دارد با حدت تا

کرده دار بکرمابه کم شده از رطوبتی غلیظ پدید آید و طبیعت از او دفع شود تا

کرد این رنج پیدا شود و هر که ماده بسیار تر باشد قمقام بزرگتر باشد

و سرخ تر از پیش و پایها او خورد و باریک چنانکه نشاید دید و اگر ماده کمتر

بود پیش خورد تر باشد علاج استفراغ کند در خور بیمار و قوه و بیاید

بحب ایارج و یا بحب صبر و یا بحب قوقایا و هم غرغره کند تا دماغ

از باده پاک شود وسره را باب گرم ویا ب چقندر و نمک میشوید با
باب مورزنج ویا پاره عاقر وحاجیه زانکه حرایی درب بجوشانند چشم را
بدان میشوید و غذا ها موافق خوردن و گرمابه معتدل بکار داشتن ورنا
ومورنج انکه کرباسی در وطلا کنند بخش هیجدهم از کتاب
عین الدوا و در عرب ماسی کوچک بود در کوشه چشم بجا که بینی است
بدید اید درمیان سوراخ که از چشم بینی است ودر کوشه چشم کوار
سوی بینی است کوشتکی نرم است که ازا کند سر چشم خوانند واین کوشت
سوراخ سدی که از چشم بینی نهاده اند با آلتی که در چشم اند
یا بیدریج این کند به سوراخ بینی رها شود هرگه که این کوشت نرم
ریش کرد ازردارد ها به تیرنیا از دستکاری چون رک سبل و ناخنه وکر
بریده ابی کش پدید آید وراه کذرینی تباه کند وریش کرد دنبا کبر



روا نهاده فتی ان دیکر را فا به در ان انکه دوا ی داشته باشد بر دی ان
اشته و وصل کند ولقد ریش

کند چون بود ... باید و علاج نخذ ریم گندیده و دو دید اید وقت

باشد که از بینی ریم گندیده فرود اید و گاه باشد که در پوست پلک

کشاید و غضروف پلک تباه کند و سوراخ استخوان بینی برسد

و استخوان را تباه کند و گوشه چشم بزرگ شود و چون انگشت بر نهی ریم

بیرون اید و دشوار علاج پذیرد و نوعی دیگر است از غرب دان آن است

که سوراخ برود و نگمیزد و باد و باشد و پیوسته چشم رنجیده دارد و پلک

چشم اماس گرفته و اندرون چشم سرخ و باد و بود رگ زنند و داروی

اسهال خورد و تن و دماغ پاک کند با ایارج فیقرا و اطریفل و دار وقه

بپارو ... ل و هوا دا یشاو زعفران و صدف سوخته بسلید و طلا

کند اماش بگذارند بر غرب نهند خاصیتی نیکو دارد و سرگین کبوتر بچه

با خورده کنند و چاپیرزد و بر و کنند اما دارو پیش از آن باید که ریش

کرده و چون سر گیرد و بدید اید سوراخ و بیخ جرو آهن باید کوش دور

سوراخ نهند با پنبه کنند در نگار باز کرده اند و بر آن سوراخ نهند که

در باید که بهترین دارو این است زیرا که عروق پاک کند دارویی که کرده

اید ده درب آن را بگیرند با یک پاره چینی کم باشد از ده درب آن جمله باشد و ... گرم

درب آن را گل کنند باز در آتش زبل بقدر بیست و چهار ساعت آتش دهند ...

[illegible]

[illegible]

دارو عنب را پیش از آنکه ریش گردد گیرد و حلزون و انسور انه و با پاره

و صبر بکوبد و بر وی نهد و بباید دانست که این آماس که در گوشه چشم

پدید آید وقت باشد که از بیرون پدید آید و وقت باشد که نباشد پدید

پس آنکه پدید نباشد استخوان را تباه کند و باشد که بینی را خود به هلکی

تباه کند علاجش آن است که بشکافی چنانکه استخوان پدید آید اگر

پوسیده از درازی چنانکه استخوان پدید آید و استخوان را بجراشی خون

استخوان بجراشی اگر نرم باشد چنانکه آهن از بنیخیزد استخوان درشت باشد

و اگر درشت باشد بجراشیدن پس استخوان درشت نباشد و چون استخوان

تباه شود علاجش داغ باید کرد داغی باید سر او گرد و در آتش نهادن

تا سرخ گردد پس بر آن استخوان تباه شده نهند و همی بدارند تا گرد برگرد

داغ بر جوشد پس داغ برگیرند و استخوان بسترند و دیگر باره داغ بر نهند

تا کرت تا استخوان تباه شده پاک شود و آنچه پوسیده باشد بسوزد باید که

خمیر بر چشم نهاده باشد یا کرباس پاره تر کرده تا حرارت داغ بچشم نرسد

پس مرهم اسفیداج علاج کنند و بعضی حکما گفته اند که بجای داغ

علاجش

[illegible]

علاجش بداروی تیز کنی اما در تذکره کحالی آورده است که علاج واجب به آلت

و بعضی طبیبان فرموده اند که عرب را باید سفتن و این چنان باشد

که آلتی سازند چون درفشی سطبر سر تیز عرب را بدان سوراخ کنند سر

درفش در سوراخ عرب نهی و اندک اندک قوة بر او میکنی و میگردانی اندک

اندک تا خون از بینی پاید آن وقت که خون پاید سفته باشد درفش را بیرون

تر برداری و پنبه پاره برو پیچی و بر هم زنگار بار کرده و در آن سوراخ

نهی که سفته باشی و هر روز تازه میکنی تا همه ریم بخورد و پاک گردد و بهر روز

پلیته قوی تر کنی تا سوراخ فراخ میشود چون پلیته بیرون آری با

وقت باشد که پاره استخوان با پلیته بیاورد و نباید که پیش از آنکه

بتمامی پاک شده باشد گوشت رویاند زیرا که دیگر باره سفتن باید و دشوار

باشد علاجش بخش چهل و هشتم از کتاب جامع الادویه در گوشت

افزونیکه در چشم که از سوی بینی است پدید آید هم چون غددی اکحال

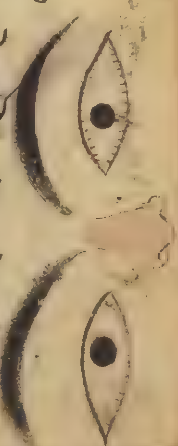
که سوراخ از چشم به بینی میشود و آن گوشت نرم که آب بینی را بیرون

فضله درو بادید میاید و از حال طبیعی گردد و بزرگ شود علاج



استفراغ کند بداروهای سهال و در خور ماده بسیاری و کمی علاج
آن بداروهای تیز کند چون زنگار و گوگرد و علاج ناخنه و باید که آن گوشت
افزونی بکلی بسوزانند ببرد که دمعه از وی فرو دویدنش از آن بود و اما هرچه افزودن
تر از کند مه باشد ببرد و ریخه صبعی باید نگذارد و تا علاج بصواب کرده باشد
و علتی دیگر از و بادید باید واله اعلم بخش چهاردهم از کتاب
عین الدواء در آمدن آب از گوشه چشم که از سوی بینی است و اما این علت
از کمی آن باشد که کند مه خوانند در گوشه چشم آنجا که بینی است چون آن
گوشت کم شود آبی که در چشم آید باز نتوان داشت و باشد که علتی عجب
بادید آید و کمی آن گوشت از چند نوع بادید آید از سببی یا از ناخنه چنانکه
صواب باشد یا بداروی تیز این گوشت بجملگی بوز اینده باشد و نیز از
چشم پاک کردن بدستارچه درشت و یا آبه در چشم آمده باشد و ریم بسیار

بعد جبد را چکش زده در آتش نهند تا قرمز شود در حالت قرمز شدن باز چکش زند جزوی
سکن دارد جبد را خورد کند و ذوب کند قدری صابون در حالت ذوب لطعم آن کنه



کرده واین علت از و بدید آید چون کوشت بر هم هیچ نمانده باشد علاج

بداروئی کند که کوشت برویاند داروئی که از انزروت و ایشیاف حبر کرده

باشند شب یمانی و بیند و هم چنین سماق و خورزه کند که کوشت

رویاند و اسفنجی شراب تر کرده بر نهادن سود دارد والله اعلم

بخش سجاهم از کتاب عین الدواء در درد چشم اگرچه هر رنجی که در چشم

آید از او درد چشم کویند و این از چند نوع باشد اما درد چشم آن

باشد که سپیده چشم آماس کند و درد کند و وقت باشد که این درد از

بادی یا از دردی یا از کردی که بچشم رسد از بیرون و این سهل تر

باشد هر که از باد و درد و کرد باز دارد قرار کیرد و درد ساکن شود و این

را داروئی نشاید کرد الا شیر زنان در چشم دوشیدن با قیری جلد

و آسایش دادن یا طلی خشک بر پشت چشم مالیدن هر جای این آفت

که نشاید که سه روز دارو بچشم رساند تا رنج معلوم شود و بعد از سه روز اگر آب

روشن و اگر چشم سرخ باشد اندکی خون بر دارد این درد سهل باشد زیراکه

از آفت بیرونی پدید آید چون آفت باز دارد قرار کیرد لوح

سخت بود از اول باشد هم از بیرونی باشد چون درد و گرد و حرارت آفتاب
و هم اندرونی باشد چون فضله که بجنبد و بطبقه ملتحمه رسد و آماس کند و این
هم از سر نوع پیدا آید یا ضعیفی چشم باشد از فضله بسیار که تن دارد قوه کند
در سر و چشم آید یا از قوه رگها باشد که از دماغ بچشم پیوسته است و فرق
از نوع اول و دوم آن است که چون درد و گرد از چشم باز دارد چشم
قرار گیرد و در دوم چون گرد و درد باز داری چشم قرار نگیرد و سیم چنان
با درد باشد پس معلوم شد که سبب این علت ان درد نیست علاج
باید که رگ زند و شربت خورد بدین صفت بنفشه گاوزبان هر یک سه درم
عناب سپستان هر یک ده عدد اصل السوس تخم کاسنی هر یک
یک درم جمله بجوشانند و نباتی بر نهند نافع آید بعد از سه روز اگر ماده قوت
باشد و سرخی چشم [illegible] زایل نشود اطریفل ده درم ایارج فیقرا یک درم هم
بسرشند وقت صبح تناول کنند و بعد آماش آب خورند و روغن شیره
در نوع اول و دوم و سیم شیر زنان در چشم دوشند یا سپیده خایه مرغ و اگر از
سه روز چون [illegible] که قرحه یا ابلی نیست دارو زرد باید کشیده و این

داروی زرد و بغره زی معروف است و با شان سفید باز و درکشند واکر

درد سخت کیرد اند که داروی زرد ایشان درکشد باز رده تخم مرغ واکر درد

سر باشد یار کامی دارد نشاید کشیدن نه زرد ونه درد ایشان الا بشربت

و داروی اسهال درخورد وقت سال درد سر و درکام ساکن شود

دارو کشیدن اغاز کنند و چون درد قرار کیرد شیاف برویا و زرد در کار

یا کشیدن و چون رنج باخر رسد داروی عبر واکر بدارد و شربتهای سود

حجامت کنند و کجا ر دیکر شربت و داروی اسهال خورد و درخورد وقت

و سال بیمار **نوع سیم** از اول ورم سخت باشد درد ناکتر و اماس

ملتحمه بیشتر و ملتحمه دفت باشد که چنان اماس کند که سیاهی را بپوشاند و

پلک چشم نیز آماس کند و سرخ باشد و رکها بسیار تر و این علت نه از بیرون

باشد بلکه ماده اندرونی باشد خونی و علامت خون چشم سرخ باشد و

رکها سطبر و اشک بسیار ریزد و پلیدی بسیار کند **علاج رک باید زدن**

و شراب بنفشه خوردن و بغذا ماش اب خوردن بشیره خشخاش و مغز

بادام واکر بداروی اسهال حاجت باشد قرص بنفشه دهد واکر درد بسی

یا رکامی باشد شیاف سفید بشیر زنان حل کند و در کشد و اگر درد زیاده شود
یکبار یا دو بار رداروی در دنشان بکشد و چون رنج در کمیت افتد در روزها
یا شیاف مرور یا شیاف ابیض کشد و طلا بر پشت چشم مالد صفت طلی
که اماس و حرارت که از خون باشد و درد ازین کند جهت شیاف مایشا
و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و طین ارمنی و صندل سرخ از هر یکی
مساوی همه را بساید و شیاف کند و وقت حاجت با ب عنب الثعلب طلا
کند صفت ضمادی که اماس و حرارت و درد را بنشاند عدس پوست
کنده و صندل سرخ و گل سرخ و اندکی کافور همه را با ب کاسنی ضماد
کنند صفت ضمادی دیگر که اماس و شرناق را سود دارد گل سرخ
و پوست انار شیرین و عدس پوست کنده هر سه را در آب پزند و بکوبند و
بروغن گاو چرب کنند و ضماد کنند صفت ضمادی که درد چشم جلیده را
بنشاند و سطر بهاء کرم صعرادی بنشاند برگ کاسنی در آب پزند و برگ
نیلوفر و بنفشه بادیه پا بپزند و بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد
کنند نوعی دیگر از صفرا باشد علامت آن باشد که درد سخت کند

واب بسیار ریزد واندرون چشم سرخ باشد و بار ر ...
اما سس از خون کمتر باشد و نیز با صفراوی اندکی درد سر باشد علاج
شربت خورد گل سرخ نیلوفر گاوزبان بنفشه هر یک سه درم پنج کاسنی
دو درم آلو سیاه پانزده عدد پوست بلیله زرد دو درم عناب ده
دانه جمله را بجوشانند و بپالایند و پانزده درم ترنجبین برنهاده نافع آید رگ
قیفال زنند واز شراب خوردن و جماع کردن پرهیز کند و لغذا ایدر بی
خورد ماش خورد روزی زیرباج واگر صفرا زیادت باشد اول بامداد
قدری شراب خشخاش با نیلوفر با سکنجبین خورد و بروز نخسپد و انگور
و انار شیرین پرهیز کند واگر آرزوی میوه کند به بایستی خورد و از
سیر و پیاز و طعامهای سرد و خشک چون ماست و دوغ پرهیز
کند و آب سرد بسیار نخورد و در همه دردها چشم نیز باید در گرسنه
واز قی کردن پرهیز کند و مسکن وی تاریک باید و نگاه با جامه
و سیاه کند الا سیاه و ازرق یا سبز و اگر تابستان باشد نگاه
بسرگ بید یا برگ مورد کند و چون خواب کند بپشت باز خسپد و نشاید

سغید بشیر زنان کشد یا داروی درد نشان چند انکه چشم قرار گیرد یکنوبت
یا دو نوبت پیش کند زینهار که داروی درد نشان و داروئی که عذر کنند
است بسیار نخورند و ما بسیار دیدیم که چشم کور شد از بسیاری کشیدن
داروی درد نشان و چون چشم قرار گرفت در وی زرد کشیدن
و شیاف بر وی باد هر دردی که باخر رسد گرمابه سود دارد صفت شیاف
بر وی ما که ماده را از چشم باز دارد و بخاران را ساکن کند و علاج ورم چشم
باعتدال باز آرد و در یک روز چشم را درست کند شیاف مامیثا
و انزروت هر یک هشت درم زعفران دو درم کثیرا یک درم افیون
نیم درم همه را بکوبند و بپزند و باب باران بسرشند و وقت حاجت
بسپیده خایه مرغ بسایند و بکار برند نسخه دیگر گل زرد ده درم زعفران
هشت درم افیون و عنب هندی هر یک ده درم صمغ عربی هشت درم باب
باران بسرشند و شیاف کنند نسخه دیگر سرمه اصفهان مغسول و قلیمیا و زر
از هر یک هشت درم مس سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم مر اقاقیا از هر
یک دوازده درم افیون یکدرم کوفته و بیخته بسپیده خایه مرغ بسرشند و شیاف کنند

را

کنسند و بوقت حاجت بشیر زنان حل کنسند و السلام صفت شیافی که
خون و اماس کمتر شود قلیمیا سیم و اسفیداج و صبر از هر یک ده درم
گل سپید تازه پنج درم نشاسته سی درم افیون ده درم کتیرا پنج درم
صمغ عربی چهل درم با آب باران بسرشند و بکار دارند صفت ورد زرد
اصفر سنبل هندی گل سرخ صبر از هر یک پنج درم تخم کتان یک درم زعفران
چهار درم سیم عصاره مامیثا هشت درم انزروت شست درم افیون دو
درم کتیرا نشاسته هر یک ده درم آنرا که در آستانه درد صعب بود
باشد این شیاف بسیار باید کشید و آنرا که درد صعب بوده باشد بنجار
یا دو بار کشد نوعی دیگر از آنها درد سخت تر از صفراوی کند
و اماس بیشتر و حلیدن بیشتر و آب بسیار تر و پلیدی بسیار تر از صفراوی
باشد علاج شربت حب زر برگ گل سنا مکی لیلاب از هر یک سه درم
پوست هلیله زرد ده درم بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک دو درم اصل
السوس تخم بادیان هر یک یک درم بجوشانند و بپالایند و ده درم شکر بنهاده
نافع آید و بدارد و اسهال حب شیار ده هند یا حب نوقایا دو درم اطریفل

یکدرم ایارج فیقرا آید از کشیدن شیاف بر تو یا یا داروی رزد پشت
چشم طلی کند که در درد صفراوی آورده ایم و شب تخم مرغ بروغن گل حل کرده
بر نهادن سود دارد نوعی دیگر از سودا باشد چشم سیاه فام باشد
و در کو افتاده و اندک خشکی کند و دشوار بر تواند کردن و اکثر کمتر از صفراوی
و بلغمی بود علاج بنفشه کاوزبان بسفایج هر یک سه درم افتیمون ده درم عناب
سپستان هر یک بیست عدد تخم کاسنی یکدرم جمله بجوشانند و بپالایند و پنج درم
ترنجبین بر نهند و پنج درم روغن بادام بر سرش بریزند نافع اید در آخر رمد کرمابه نافع
معتدل بکار داشتن و داروی رزد و تخم مرغ حل کرده کشیدن و شیاف بر توتیا به
گلاب حل کرده نافع آید و این چهار ماده که در درد چشم اثر باید بیاید از خون و صفرا
و بلغم و سودا که یاد کرده شد که این ماده مرکب باشد با هم دیگر آمیخته
چون خون و صفرا یا چون صفرا و سودا علامت هر خلطی که غالب
تر باشد بدوا آن مشغول باید بود مثلا خون و صفرا اگر خون زیادت
تر باشد از صفراوی چشم را سرخی بیشتر باشد که روزی علاج دفع
خون باید کرد هر چند که دفع خون کند و صفرا نیز با خون و بلغم باشد اگر

بلغم زیادت باشد چشم سپید باشد که با سرخی زند و چون دفع بلغم کند تسکین خون
نیز باشد یا از سودا باشد اگر صفراوی زیادت باشد چشم زرد باشد که با
سیاهی زند دفع صفرا کند چون دفع صفرا کند سودا نیز زایل شود یا از
خون و سودا باشد اگر سودا غالب باشد چشم سیاه فام باشد که بسرخی زند
دفع سودا کند چون دفع سودا کند تسکین خون نیز باشد و غرض این سخن آن است
که چشم صفراوی باشد و تو دفع کنی تا صفرا زایل شود و غرض یا آن است که
ماده مرکب باشد چون دفع خون کنی صفرا زایل شود زیرا که مرکب است و صفرا کفی است
از خون و این چهار همه بدین صفت باشد و این نکته باید دانست و فهم این
نیکو حاصل کردن زیرا که تمامت رنج این چهار ماده پدید آید یا ساده یا مرکب علا
ماتشان یاد کرده شد و قانون چشم این است تا معلوم باشد علاج ام از
انواع درد گرم آن است که نخست سپیده خایه مرغ اندر چکانند از بهر آنکه درد نشانست
تا تیزی ماده را باز دارد و نشو زاند و شیر زنان هم درد نشان است لیکن اندرو
قوتی زداینده است و لعاب بهدانه شیرین و لعاب اسپغول و آب صمغ عربی هم
هم درد نشان و هم شیاف ابیض شیر سوده اندر ابتدا آنکه درد را سود دارد

صفه اسفیداج ارزیز هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون و کثیرا از هر یک

یکدرم کوفته و بیخته بسپیده خایه مرغ سرشته شیاف کند صفه زرود یا

زرپس شیاف ابیض بکار دارند پوست خایه مرغ بگیرند و از آب نمک بشوید

و پوستهای تنک از وی دور کنند پس باب خوش بشویند تا شوری از وی

برود و کرباس پاره در کنند و بدست نیک بمالند تا پوستهای تنک از وی

تمام برود و در سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند و بدیگر

دیگر که مادهٔ چشم باز دارد و صواب آن است که پس از آنکه تن از خلطها پاک کرده

باشند پوسته چند دانه طوطیا پرورده بر گوشه چشم نهاده دارند صفه

پروردن طوطیا بگیرند طوطیاء کرمانی سبک و اگر بیند و بپزند بعد از آن در

باب خوش بیمالند مدت ده روز و هر روز آب ازوی بریزند و تازه میکنند بعد از

ده روز خشک کنند و بکار دارند و نباید که پیش از استفراغ بکار دارند

و زنهار در مدت تزاید بیماری هیچ ذروری یا شافه که اندر وی انزروت باشد

بکار نشاید داشت و اندرین سبب تر زود هیچ داروی بچشم نشاید رسانیدن

زیرا که اگر آغاز قرحه باشد و بوی انزروت بدو رسد چشم کور شود و خیانتی عظیم

کرده باشد و جهد کند تا خداوند درد بروزه نخسبد یا به پشت اندر خواب بیچه
گردد و اگر آنکه شب خواب نباشد درد و رنج زیادت باید از بهر آنکه روز
بسبب گرمی هوا روزن بخارهای دخانی از و بتحلیل خرج میشود و شب بسبب خنکی
هوا مسام شود و بخار تحلیل نکند و در تن باند و بر سر و چشم براید و رنج
نماید بدین سبب استعمال اغذیها سرد و تر چون بنفشه و نیلوفر و گلاب و شیافها
که از لفاح و افیون و مانند آن سازند می باید تا شب خواب آید و چون
تن از ماده پاک کرده باشی درد از فرود آمدن بچشم باز نایستد حمام دی
باید ساخت از بنفشه و نیلوفر و گل و بر چشم نهادن و طلاها که پیش ازین
یاد کرده آمده است بر پیشانی و صدغها مالیدن و آب سرد بچشم نشاید ریختن
زیرا که ماده را خام کند و تحلیل نپذیرد و هرگاه که ماده از فرود آمدن
باز نایستد چیزها قابض و محلل بکار باید داشت چون شیاف ابیض انزروتی
صفته اسفیداج ارزیز هشت درم انزروت پرورده دکیرا افیون از
هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم بلعاب باران تر شسته و شیاف کنند
و از پس ذرور ملکایا صفت انزروت پرورده و نشاسته و نبات سپید

و صمغ عربی از هر یکی برابر همه نرم بسایند و بکار دارند نسخه دیگر انزروت
پرورده ده درم نبات سرخ درم نشاسته یکدرم کوفته بیامیزند
درم این نسخه قوی تر است صفت ذرور یا نیم بیک باشد کوچک را
داخر درر ادر ذرور ملکا یا نیم درم ذرور اصفر صغیر نیم درم صفت ذرور
اصفر صغیر انزروت پرورده شیاف مامیثا دو درم اصفر کبیر سه درم
نشاسته چهار درم همه را نرم بکوبند و بکار دارند صفت ذرور اصفر
کبیر انزروت پرورده هشت درم شیاف مامیثا دو درم صبر سقوطری
ابنون نشاسته تخم از هر یک نیم درم زعفران سه درم هر دانگ نیم حلبه هشت
دارو ست در آخر علت بکار دارند و بهترین طریق در بکار داشتن ذرور انزروت
که ذرور بهر دو گوشه چشم برند و از آنکه از پس اسهال پرهیز چادق
اندر سر آید ثواب درد و رنج بر حال خویش باشد و سرخی و آب ریختن بر حال
خویش نشان آن باشد که ماده اندر طبقهای چشم گرد آمده طلاها سفیداج
و نشاسته کشیدن و طلا کردن و رطوبتها بدر آیرا کنده کردن و از آنکه آماسی
مانده باشد اقاقیا و مرو زعفران و سبوخته و صبر طلا کردن تا ماده از چشم باز

میداده و باقی اما سبل الحلیلی بیکند و هرگه که آب بکشن در هم کردن پلک و برص

خشک زایل شود نشان باشد که ماده پخته شده و درد در آخر احتاده شیاف

احمر لین کشیدن سود دارد و کرما به معتدل و اگر چند کرت شیاف احمر

کشیده باشد و درد هنوز باقی باشد احمر حاد باکشد و پس از همه داروی غیر

دانزا که با این تدبیرها در کار در از کردد و درد بتمامی نشود بباید دانست که

پلک چشم کردار و علاج کرباید کرد چون کر بحر نشی اگر محتاج باشد بچار دیگر

داروی اسهال فرماید والله اعلم بالصواب علامت دردچشمی که

از اخلاط باشد این بادها که وصفش کرده شد چون بلغم و سودا

و خون و صفرا و بادهای مرکب صفة دردچشم که از خون باشد باید که

رگ زند و جلاب سکنجبین خود صفة چشمی که از سودا باشد باید که آب باقلا

و نخود بکما پخته در روغن بادام بر نهاده صفة دردچشمی که از صفرا باشد

باید که رگ زند و نخسه هلیله با سنجد آلا موبز منقا و پستان وتمر تخین ولمر سینے

و خیار چنبر و روغن بادام بر نهاده صفته درد چشمی که از نفسه باشد اله



طبیع محب شبر بهتا و بادری یا سهال صفته در درچشمی که خون و صفرا

ابتدا رگ زدن کند تن و دماغ از خلطی که ظاهر تر است پاک کند



درخور عمر سال و هوا و غذا لطیف که درخور آن ماده باشد و سال و غیره درد چشمی



که از خون و سودا باشد اول رگ زند باندازه قوه و شیرتها و باید درخور آنچه ظاهر



٦

باشد و مسهل بدهد صفت درد چشمی که صفرا و سودا باشد اگر صفراء غالب

باشد اندکی خون برواردد صفت درد چشمی که از خون و بلغم باشد



ابتدا و بفصد قیفال کند ... این چهار ماده ساده ...



و صفت‌شان کرده اما صورت ... شده با مسهل باشد بعد از آن چشم



باب حلبه و اکلیل الملک و بابونه باید شستن و اسفنج بدان تر کردن و ابر



... کرده بر پشت چشم نهادن صفت داروی که در ... درد چشمی

بکار باید داشت اکلیل الملک ده درم زعفران دو درم کثیرا ترنج درم خایه
مرغ یکعدد دو نیم هنده که اندر سپیده آغشته باشد پنج درم همه را بکوبند چون	نان
مرهمی کنند و بکار دارند و اگر ماده هنوز در دیدن باشد اندکی پوست خشخاش
با این ضماد بیامیزند و اما طلاهائی که در اول درد بکار دارند تا ماده را از چشم باز
دارد صمغ عربی زعفران و صبر و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر
پیشانی طلا کردن و اگر ماده گرم باشد طلا از عصاره خرفه و عصاره بید و پوست
جو و اسفغول و آب عنب الثعلب و سپیده خایه مرغ باید ساخت و اگر ماده
سخت تر باشد طلا از جند بیدستر و از زعفران و زفت و زاج باید ساخت
و تریاک بزرگ طلا کردن سخت نافع است و همیشه چشم از پلیدی پاک باید کرد
خاصه اگر پلیدی را خشک باشد و کوچک و نباید که ریزه آن بچشم در شود
که چشم را رنجه دارد و طریق پاک کردن ایچنان باشد که پاره پنبه نرم بر سر میل پاک
پیچد و بدان پنبه ریزه پلیدی برمیدارد و بباید داشت که نشان پلیدی خشک
خامی و دیر پختن ماده باشد و بارها بزرگ از پلیدی خشک بهتر باشد از بارها خرد
و درین رنج بکار داشتن محرز و در صبحتر فراید و گرمابه و شراب سرخ و سپید و تر باک

خوردن

خوردن و طلی کردن سود دارد و در دبادناک کاورس گرم کرده برنهادن

و گرمابه بکار داشتن سود دارد و بحالان این نوع درد خشک خوانند علاج

وی آنست که تخت تن و دماغ از ماده سودا پاک کند و گرمابه معتدل بکار

دارد و سرچها که لختی بسوزانند و آب از چشم برآید می کشد و بحالان این

سرچها را الادویة المصاعة گویند یعنی داروهای کشنده و رگ اندرین علاج

نکرده است و اگر ماده بزرگست علاج سخت ترست و همه انواع درد چشم

را صواب آن باشد که باستفراغ کردن و پاک کردن تن مشغول باشد

و دماغ و خلطی که غالب باشد تن از آن پاک کند و باید دانست که طبع نرم

داشتن و استفراغ کردن علاجی بزرگست در دردها چشم ابقراط

گوید اذا کان بالانسان رمد واعتراه ذرب فانه محمود پارسی آن است که هرکه

را درد چشم باشد و طبع او گشاده شود و پسندیده است از بهر آنکه اسهال ماده را

از بالا فرود آید و بدین سبب ولیکن تر آنست که پیوسته طبع نرم دارد و باید اندازه

قوة استفراغی میکند و قوة نگاه میدارد و بسیار باشد که دردها چشم که

باستفراغ مجرد زایل شود و باید دانست که در زمستان و هوای سرد و شهرهای

سرد در درد چشم سخت باشد و تنها کند و معالج بیمار باید که ملول نشود و طریق صواب را
ملازم باشد از بهر آنکه سرما طبقهاء چشم را سخت کند و بدان سبب ماده تحلیل نپذیرد
نوعی دیگر از درد چشم آن است که آنرا ماشری گویند و بحقیقت در دیست که آنرا
ازار دکویند ماشرا گویند و هر دو را فرق آن است که درد چشم خلیده باشد و با دمعه
باشد و ماشرا از خلیدن و اشکیدن خالی باشد و این ماشرا بشربت مسهل و داروی
زایل شود و در حوز ماده و بسیار باشد که از سرما و برف در درد چشم پدید آید
علاج کاه گندم بپزند و به بخار آن دارند و گرمابه معتدل بکار دارند و بسیار
باشد درد چشم سخت که تولد کند از سردی رحم علاج بدر آمدن گرم بکار دارند جالینوس
فرماید که در علاج درد چشم هیچ بهتر از آن نیست که حجامت بر میان سر نهند پس
از آنکه اسهال کرده باشد و تن و دماغ پاک کرده هم جالینوس گوید که شراب
و بدهاء خشک سود دارد و در خشکی درد را گویند که چشم خشک و سرخ باشد
و شراب از پس رگ زدن باید جالینوس گوید هر که را ماده از دماغ بچشم
فرود آید اگر تن امتلا نباشد گرمابه بکار داشتن سود دارد و از آنکه تن ممتلی باشد
شراب و گرمابه خطری بزرگ است بخش چهارم از این کتاب در طبقه ملتحمه

بدانکه از گوشه چشم رگی پدید آید که او را ناخنه خوانند گوشتی باشد سفید و سخت باشد
که ناخن از سبب آنکه در پیش چشم و پیوسته تر باشد از آن سبب نام است
و از گوشه چشم روید که از سوی بینی است و بر روی طبقه ملتحمه یعنی سپیدی [illegible]
سیاهی و همین باز میشود چون یکباره سیاهی رسد آنجا بایستد تا وقتی
که بگذرد تا بسر لعبت و بینائی باطل شود و باشد که از هر دو گوشه چشم روید تا هر دو
بهم رسد و بینائی باطل کند و چشم را از حرکت باز دارد و مدام چشم آب آید
و سرخ باشد و اگر دردی پدید آید مدت دراز گردد نیز آنکه هر دو

کند



که در در آسود دارد و ناخنه را زیان دارد و داروئی که ناخنه را سود دارد
در درازی دارد و تولد این ناخنه از بوی ناخوش چون سیر و پیاز و کند
بعض مانند این باشد و انگشت بسیار بر گوشه چشم مالیدن زیرا که رگهای
چشم سرخ شوند و غلیظ گردند و رگ ناخنه از و تولد کند
نیز باید کرد مفرد و مرکب هر آنکه ناخنه سفید باشد و تنگ و در آن

بدید آید داروئی کند چون زردی سوخته و نوشادر و قلقدیس و نمک اندرانی

در زهرهٔ خوک در زهره بزد و هر وقتیکه روغن با پنبه دانه بقطره در چشم اندازد

و داروئی روشنائی کیدن چون شیاف قیصر و باسلیقون صفت

شیاف قیصر که سود دارد ناخنه و گوشت افزونی را شادنج شسته دوازده

درم قلقطار سوخته و زنگار از هر یکی دو درم صمغ عربی و زردی سوخته از هر یکی شش درم

بکوبند و بهبیزند و باب باران لبرشسته و شیاف کنند و بوقت حاجت بکار برند

صفت ۲ روشنائی که سود دارد ناخنه را و رگ سبل و خیرگی چشم را بگیرد | داروی

شادنج شسته و زردی سوخته قلیا و نمک هندی و بورهٔ ارمنی و زنگار و دار

فلفل از هر یکی چهار درم فلفل سپید و فلفل سیاه و کف دریا از هر یک هشت درم

حب سقوطری سنبل و قرنفل هر یک چهار درم زنجبیل بلیلج هر یک دو درم زعفران

نوشادر از هر یک یک درم هفده دارو است بکوبند و بیزند و بکار برند نخست جلا دهند

ناخنه را اگر با بر برند تا ناخنه نرم شود پس دارو در وی مالند تا بگدازد و چون بدر

آید و ناخنه کهن شود علاجش جز دستکاری نباشد اگر صد سال دارو کند

واجب آن است که نخست استفراغ کند فرماید بشربتها و داروهای اسهال

در خور صلحی که ظاهر باشد و غذاء موافق خورد و بیمار را پیش خویش بخواباند
کسی را فرماید تا هر دو سر او را محکم نگاه دارد و یکی را فرماید تا پلک چشم را نگه دارد
بد و قلاب که او را جفت گیر گویند و قلابی بردارد و در ناخنه افکند و بخویشتن
کشد و یکی دیگر از آن سوی و دیگری از این سوی چنانکه سر چهار قلاب در او اندازد
و اگر دو رسیده باشد آلتی که آن را جهت گویند بر زیرش در باید کردن و بر دل
برداشتن و اگر سخت و دو رسیده باشد پس کنارش به ناخن بر باید بریدن
بمدارا چندانکه جهت اندر زیرش توان کردن و بمدارا برداشتن و اگر طبقه
ملتحمه با ناخنه شکافته شود پس باید که جهت سخت بمدارا بر زیرش اندر کند و بدان
سوی کشد که اول چشم است پس به ناخن بر ببرد چنانکه از ناخنه هیچ بقیتی
نماند و اگر بقیتی بماند دیگر باره باز روید ولیکن چنان باید کرد که آن گوشت که
بر آنجایگاه باشد که گوشه چشم است که آن را اکنده مه خوانند نبرد که علت آب
ریختن پدید آید و فرق میان ناخنه و آن گوشه چشم آن است که او سرخ است
و ناخنه سپید و آن نرم و این سخت و چون بریده آید به دنبال چشم
کنی تا خطائی نیاید پس چون بریده باشی قطره روغن گل در اندازد به عینش

آب ریزد و نمک در ریزد و زردۀ تخم مرغ با روغن گل بر پشت چشم نهد و بآ
که چشم را می جنباند از هر سوی تا بر پلک نرسد و یک شبانه روز نجنبد پس دیگر
روز قطره روغن بازده خایه اندر کشد و روز سیم و چهارم نیز در طلیا کشد
اگر بادی یا درد سری باشد علاج آن مشغول شود و بعد از ان داروی روشنائی
کشد و بر عقب اعنبر و اگر بقیتی از ناخنه مانده باشد بداروی نیز دفع آن کند
و شرط احتیاط آن است که قلاب در چشم گرداند بر روی ملتحمه هر جا که در
قلاب افتد از ابره و نرسد که طبقه ملتحمه اندر قلاب نیفتد جالینوس
گوید که بیخ سوسن را بسایند و بر سر ناخنه نهند بکند از دو ... باسلیقون
کهد کن ناخنه و ضعیفی چشم را و انتشار را و فرو دآمدن ابرا و خارش و آماس پلک را
سود دارد و زنجبیل و مامیران و فلفل و دار فلفل از هر یکی دو درم زعفران
و مروارید ناسفته از هر یک یک درم هلیله زرد و کابلی و صبر از هر یکی سه درم
نمک اندرانی و نمک هندی و نمک سرخ از هر یکی دو درم شادنج عدسی شسته
و کف دریا و طوطیا هندی حجر بصری کحل اصفهانی مارقیشثا و ذهبی قلیمیا
سیم و زرد هر یک پنج درم سادج هندی سه درم عدد داروی بیست و یکی است

بحث پنجاه و دویم از کتاب چنین آمده در رگ سبل بدانکه سبل رگهای
چشم باشد برخواسته و مادهٔ خون در کنار ریخته در رگهاء چشم سطبر گشته در
روی ملتحمه سرخ گشته مانند عنکبوت و چون پلک چشم فرو کشی از روی ملتحمه بر
خیزد و اشک بسیار ریزد و وقت باشد که طبقه قرنیه پوشاند و چشم را تاریک کند
و آفتاب نتواند دیدن و پیوسته چشم از رنجه دارد و خارش کند و هر کس که
در وی نظر کند پندارد که شراب خورده است اینک رگ سبل از دو نوع یکی



بیرون طبقه ملتحمه رگها برخواسته باشند مانند عنکبوت و برد تنیده سرخ
در وی پیدا سرخ باشد و روشنائی چراغ و آفتاب نتواند دید و سبب این علت
از افزونی ماده باشد که بدماغ رسیده باشد و وقت باشد که از درد چشم پدید آید
و علاج ناصواب کرده باشد این رگهاء غلیظ بروی ملتحمه بماند و سبل گردد و از گر
کهن نیز پدید آید و این سبل بیشتر مردمان را باشد که سرد مزاج باشند و بهوای
سرد پرورده و برهان نیز باشد درمان رگ زدن از صدغها و از پیشانی و پیا از

هر دو گوشه چشم که ناظرین گویند و طلی معتدل بر پلک چشم میکند و دوا آرد

ازین نوع به بینی باز افکند تا دماغ پاک شود صفت دارویی که به بینی باز

افکنند سود دارد و رگ باد سبل ا وسده که اندر بینی بود و هر بادی که در چشم بود

بود بگیر دکندش یک درم مرصافی دو دانگ حضض دانگی و نیم زعفران دانگی

و نیم صبر سقوطری چهار دانگ بکوبند و بپزند و باب مرزنگوش ترکرده شند

وجها کنند هر یک چند عدسی و بروغن بنفشه حل کنند در بینی باز می افکنند و اگر

علت قوی تر باشد مرزنگوش با شیر دختران در روغن بنفشه بیامیزند و بقطره

در دماغ می اندازند صفت دارویی دیگر که به بینی باز افکنند تا عطسه آرد و دماغ

پاک کند از باد سبل و دیگر علت بگیرند کندش و خردل و برگ گل خشک از هر یکی

قدری بکوبند و بپزند و در بینی افکنند و مرزنگوش میبویند و غرغره کنند با ایارج

فیقرا و غذا آش سرافق ولطیف و از چیزهای غلیظ که بخار بر سر و دماغ آرد

نخورند چون باقلی و عدس و انگور و مویز و در شراب [illegible] و روغن [illegible] رسانند

واگر در دسری باشد بشربتهایی که یاد کرده شد دوا کنند و مسهل فرمایند

[illegible] بیمار و دارویی که سود دارد چون شیاف سرخ دیرنج دیاملیقون

و روشنائی در عقب هر داروی تیز در دور اغبر کشد و گرمابه معتدل شدن و عطسه آوردن و غیر

بوئیدن و دود دشن بچشم گرفتن و از کندها پرهیز کردن و اگر درین میانه در چشم پدید آید

درد و زیادت کند پس با سر رگ رود و زیرا که اگر داروی تیز در چشم رسد ازو پیدا

کند وقت باشد که از علاج بسیار کردن که باید باید در پلک چشم گرما

بر باید داشتن و ما چند کس را دیدیم که ازین نوع رگ سبل داشتند و چهار

بار پلک چشم را بخراشیدیم رگ زایل شد نوع دوم باشد که باندرون

رسد رگهائی که در طبقه ملتحمه باشد و علاماتش ان باشد که چون در چشم نگری

مانند ابری سرخ که بر روی ملتحمه ایستاده باشد اشک بریزد و عطسه آورد و خارش

چون روشنائی پیرنج بیند و روشنائی آفتاب علاج رگ زند و شربت دارو

اسهال دماغ را و تن را پاک کند چون حب ایارج یا حب قوقایا یا حب الذهب

و غرغره کردن با ایارج فیقرا و تریاک اربعه و بویهای خوش بکار دارد و از

خوردنیهای غلیظ پرهیز کند چون رشته و تماج و سیر و پیاز و نان تازه

و ماست و باقلی و عدس و برنج و گوشت گاو و بز و چون تن پاک کرده باشد

از خلط گرمابه بکار دارد و عطسه آوردن و غیر بوئیدن و داروها کشند تیز چون باسلیقون

ذرور شیافی و شیاف سبز و داروی که خاکستر گون باشد نیک باشد گرد
سبل را و آمدن آب را بگیرد نامیران چینی پنج درم طوطیا کرمانی پرورده
و شنج سوخته و سر اصفهان و ترنال سیاه از هر یک ده درم بکوبند و به
بیزند و بکار برند و برود هندی هم چنین سبل را سود دارد صفت
برود هندی که سود دارد سبل را و تاریکی را و بادیکه در پلک افتد بگیرند
زبال سیاه و روی سوخته و زنگار و صافی از هر یک هشت درم بوره ارمنی
و حجر سقوطری و نمک اندرانی از هر یک چهار درم قلعی و زنجبیل و زاج مصری
سوخته از هر یک یک درم و دو ابگینه و سفال سوخته از هر یک یک درم بکوبند
و بیزند و بکار دارند و اگر با سبل در چشم پدید آید گرم البته داروی گرد
در چشم نشاید کرد الا شربت بر سرگذ و داروی مسهل در زرده خایه مرغ
با روغن گل حل کرده شب بر پشت چشم می نهند و اگر درد سخت کند
داروی زرد بیکسند با زرده تخم مرغ و هر وقتی در فراغت اندر اول
و دنبال چشم می نهند و بر عقب داروی زرد که اندکی شادنج شسته در چشم
کشند چون درد بنشیند باز بسر علاج رود و چون سبل کهن شود از علاج

کردن ملال خیزد بهتر آن بود که بدستکاری دفعش کنند و چون دستکاری
خواهد کردن مدت یک هفته تن و دماغ بشربت و داروی اسهال پاک کنند
بعد از آنکه تن و دماغ پاک شده گرمابه معتدل فرمایند بعد از آن بیمار را بجای
دیگر را فرماید تا سرش نگاه دارد و پلک چشم را از هم بگشاید بقلابی که از آهن کرده
گویند و بدست شخص دهد دانا و زیرک و فرماید تا متحرک نگذارد و نگاه میدارد و قلابی بردارد
بدست راست و در گوشه چشم که از سوی بینی است در سبل افکند آنجا که میان سیاهی
و پلک است چنانچه در میان ملتحمه افتد و جهد کند تا سر رگ سبل بسر قلاب
گیرد و قلاب بدست چپ نگاه دارد و دیگر بستاند و در پیش قلاب بیندازد
از بالای چشم و هم چنین می اندازد تا گوشه چشم که از سوی گوشت رگ
ببرد و میل در آن زیر کند و باهستگی بدان گوشه چشم برد که از سوی بینی است
تا سبل از روی ملتحمه برداشته شود بعد از آن بریدن آغاز کند از آن سوی سبل که
با پلک چشم است ببرد تا گوشه چشم رسد که از سوی بینی است چون آن سوی بریده
باشد از این سوی دیگر که با سیاهی است با آهسته ببرد تا گوشه چشم رسد که از
سوی بینی است و چند یک سوی سبل با کناره سیاهی که دارد در نهایت نگه دارد که

ه سیاهی چیزی بریده شود که اگر بریده شود رطوبتهای چشم همه از آنجا
برآید و چشم کور شود و چون بریده باشی از بالا قلابها هم چنان زیر پیشی
اندازد بر همان نوع که سبب بالا بریده باشد از زیر نیز برد از دنبه چشم تا لب
چشم که از سوی بینی است چون بگوشه چشم رسیدی قلابها بردارد
و تمام ببرد و گوشت گوشه چشم گوش دارد تا بسبب بریده نشود که اگر بریده
شود دمعه تولد کند چون بریده باشد قلابها از پلک چشم بردارد تا بیمار اندکی
آسایش دهد چون آسایش داده باشد بجای دیگر قلاب در پلک چشم اندر برد تا جنبش
اندرون چشم کند چنانکه قلابها در وی در اند اگر بقیتی مانده باشد تا بر قلاب
افتد آن نیز ببرد و هم چنین احتیاط کند هر رگی که در قلاب آید ببرد که بیشتر نشد
که طبقه ملتحمه سخت است قلاب اندر وی نیاویزد و چون فارغ شده باشد از بریدن
قطره روغن در چکاند پس آب زیره و نمک بشوید و بعد از آن زرده تخم
مرغ با روغن گل حل کند و بر پشت چشم نهد و بگذارد و یک شبانه روز نجنبد و چشم را
از هر سوی می جنباند و اگر درد سری یا درد چشمی آغاز کند رگ زند دیگر روز بگذارد
چشم را بردارد و قدری روغن گل در وی در ریزد و بید گرد بر گرد چشم بگرداند

بپزد

با تیک را طبقه ملتحمه بود شد و اگر دوشیده بکشاید و باب ریزه و نک

بسوید و ارزده خایه مرغ در روغن برپشت چشم نهند مدت سه روز دریں

مرغ برود روز چهارم زرور ملکایا کنند روز پنجم شیاف آبار بگلاب

بالند و در کشند مدت یک هفته بعد از هفته دارو های تیز کار فرمایند چون باسلیقون

و روشنائی و شیاف دیزج و اگر درین میانه درد چشم پدید آید و درد

هر روز چشم را زایل کنند بعد از آن باسرک سبز رود و بعد از یک بار باشش آب خورند

بروغن شیره کتان و زیادت نهند هر سه روز ریزه باج خورد هم بروغن

شیره مدت چهل روز برین لشود چون از سبل بردین پانزده روز برآمده

باشد و درد سر یا درد چشم نباشد بگرمابه رود و بعد از آن هر یک هفته

میرود بگرمابه و چون چهل روز برآمده باشد گوشت بخورد و بعد ازین بتدریج حمی ازاهم

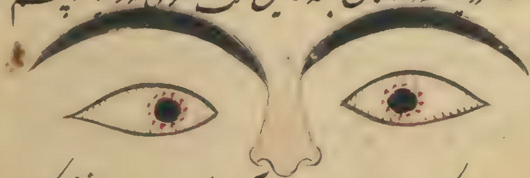
تا تمام صحت یابد بخش پنجاه و یکم از ین کتاب در دوقه اما سیها سخت باشد

کوچک که در کنار سپیده چشم پدید آید انجا که سیاهی است دقشه

باشد که از گوشه چشم پدید اید انجا که سوی بینی است و نیز باشد که در گوشه چشم

اید که ازسوی گوش است و دقت باشد که انجا پدید آید که زیر پلک چشم

و چون در چشم نگری اسپهای کوچک مثل ز عقب یکدیگر گرد بر گرد سیاهی
مانند مروارید که در ریسمان باشد و این علت از گرمی پدید آید که بچشم رسد



و قت باشد که از آخر درد چشم پدید آید و چشم را سرخ دارد و بیرون باشد که سپید
بود پرهیز کند از طعامهای غلیظ و اگر تن و دماغ پاک نباشد پاک کند
بداروی اسهال در خور ماده از داروی ذرور قرنوی کشند و شیاف سفید
یا ذرور قرنوی و ذرور ملکایا و داروی گلگون که ابو علی سینا ساخته است صفت
بگیرد پوست خایه مرغ خاکی ناشسته یک چنانکه پیش ازین یاد کردیم ده درم
شادنج شسته ده درم بکوبد و بکار برد و اگر مدت دراز گردد شیاف سرخ و داروی
تیز کشد نافع بود بخش نه و چهارم از کتاب عین الدواء در اماس ملتحمه و آنرا
اماس ملتحمه از چهار نوع باشد نوع اول آنکه بادی در ملتحمه پدید آید و بر جهد چنانکه
پشه یا مگس بگزد و شته اندر تابستان بود و درخش هم چون رنگ ملتحم بود والله اعلم



علاج طعامهای لطیف خورد و طلیها بر پلک چشم کند و لیشاید که داروی کشد

مدة سه روز و بوییهای خوش بکار دارد و این نوع به چهار روز زایل شود و حاجت

دارو نباشد نوع دوم فضله بلغم بود که بسپید چشم ریخته شود و رنگش خام

تر از بلغم بود و چشم سنگین تر ازان باشد و چون انگشت برنهی زمانی نشان

انگشت بماند نوع سیوم آماس نرم تر از نوع دوم باشد و این را چون دست بر

نهی زود تر از ان بجای خود رود علاج دوم و سیوم سه استفراغ کند به تنهایی

و داروهای اسهال بر حسب قوه ماده و سال بیمار داروی کشد که ماده را تحلیل کند

و طلیها و ضمادها که در علاج درد چشم یاد کرده شده که در ماده درد بلغم بکار

دارند و درین علت هیچ داروی خشک نباید کشید الا داروی که تحلیل اکند چون

شیاف سرخ و نرم و اگر اندکی درد باشد شیاف بریوما کشد و کرباره بکار داشتن

و ضمادی ازین نوع سازند و بر پشت چشم نهند پوست نارنج و بنفشه و نیلوفر هم

چنین چشم را باب نیم گرم می باید شست و هر دقیقی قدری صبر باشد اندک

ابرا در چشم کشد تا آماس بگذارد نوع چهارم ماده غلیظ باشد از جنس سودا و رنگ

سرخ هم ازین ماده باشد و بیشتر از انکه به چهارم بپلک رسد و نیز بار

کند

و علاماتش آن است که آماس سخت باشد در ملتحمه و در دست سخت نماید در کنج بارنگ
تن موافق بود و بیشتر ازین علت در اخر ادرد چشم پدید آید چون کهن کرده باشید نیز
که از پس سرخجه پدید آید که در تن آمده باشد و کودکان و زنان را بسیار باشد و بباید دانست
که آماس و خشکی و خارش چشم از بیماری پلک باشد و نیز از بیماری طبقه ملتحمه و چون
از بیماری طبقه ملتحمه باشد اب بسیار ریزد و از بیماری پلک آب نریزد اب از
بینی نیز نیاید و این ماده غلیظ و سودائی باشد معالجه اندکی خون بریزد ...
خورد بدین صفت برگ گل گاوزبان سنا مکی از هر یکی سه درم تخم بادیان تخم ...
هر یک یک درم پوست هلیله زرد و افتیمون هر یک دو درم عناب و سپستان ...
سیاه هر یک ده عدد اصل السوس یکدرم بجوشانند ده درم ترنجبین ...
کرده نافع آید و چون شربتها خورده باشد و ماده پخته شده حب قوقایا ...
پیش ازین یاد کرده شده صفت شیاف حلوقی که سود دارد دفع خارش ...
که در طبقه ملتحمه و پلک باشد روی سوخته سه درم اقاقیا دو درم کتیرا ...
و سنبل هندی و زعفران حاشا از هر یک نیم یکدرم بکوبند و بریزند ...
کنند و بکار برند صفت شیاف اسود که سود دارد بادی که در پلک چشم افتد ...

سوخته یکدرم و نیم زعفران نیم درم سبد و هر دارید از هر یک یکدرم

افیون یک درم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف مامیثا نیم درم بکوبند

بیزند و شیاف کنند و بکار برند نافع بود بخش بنجاه و ینجم اندرسبل

علت المدواه درسخت شدن طبقه ملتحمه و بدان سبب چشم دشوار

تواند کشادن و آن سخت تا ست طبقه ملتحمه رسد و نیز باشد که

بپلک بر بسد و چون از خواب بیدار شود چشم دشوار تواند جنبانیدن

و وقت باشد که اندر گوشه چشم پلیدی خشک پدید آید و سبب این

علت خلطی خشک و غلیظ باشد برین صورت معالجه اول طبع نرم



باید کرد بشراب بنفشه و دارو ی اسهال و قرص بنفشه و پیوسته گرمابه بکار

داشتن و سر بجاز اب گرم داشتن و اب گرم در چشم چکانیدن

و خرقه پاره باب گرم ترکردن و بر پشت چشم نهادن و پرهیز کردن

از طعامهاء سرد و خشک و روغن بنفشه در دماغ چکانیدن نرم بر ...

بقیه تا خشکی ببرد و شبها ناف و کف پا و کف دست بوم روغن مالیدن که از روغن بنفشه کرده باشند و دردو آب عوره در چشم کشیدن

بخش پنجاه و ششم از کتاب عین الدواء در خاریدن ملتحمه و آنکه خاریدن ملتحمه آن باشد که خارش کند و آب بسیار ریزد و وقت باشد که از بس خاریدن پلکهای چشم سرخ گردد و از سرخی ریش گردد و بار



خارش بلغمی شود و بود بطبع بوره که بطبقه ملتحمه رسد و خارش پدید کند

علاج بسیار پرهیز کند از طعامهاء غلیظ و بدگوار چون تماج و رشته و باقلی و عدس و گوشت گاو و بزّ الا شرحه گوشت و نخود آب چرب و کرما به معتدل بکار داشتن و داروهاء تیز بکار داشتن چون شیاف سرخ و زنج و داروی روشنائی و باسلیقون صفت باسلیقون بلبل و دار فلفل و زنجبیل و هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی چهار درم صبر یکدرم و نیم کف دریا شش درم شکرف پنج درم سلیخه و قرنفل هریک چهار درم نوشادر یکدرم بکوبند و به پرند و بکار دارند

جمله یازده دارد بخش نخست یازدهم از کتاب عین در آب

ریختن و در آنکه آب پیوسته همراه ریزد و این از چند نوع باشد

نوعی از اندرون رگها کاسه سر آید و از رگهایی که در پلک چشم است

علامات آن است که پیوسته ریزد و عطسه بسیار آرد علاج

تن را پاک کند از خلطی که ظاهر باشد و دماغ خود را به غرغره پاک کند

و عطسه آورد بدار وی که پیش ازین یاد کردیم به بینی از اطلیه باد ماغرا

باعتدال باز آورد و بوی خوش قوت دادن و هر سه چهار روز بر سر از اشیاف

و حجامت پس سر کردن نوعی دیگر که از رگهای بیرون کاسه سر آید

علامات آن است که رگهایی قوی باشد و رگهای صدغ بر آماسیده

علاج ضمادهایی نهد که مادها را خشک کند چون غبار آسیا و کندر و حرس

و سوده و خاک و اوراداپی که از خار کشند و آب حظمی بر پیشانی طلی کردن و طلیها

قابض سود دارد نوعی دیگر از ضعف عضلها باشد و علامات آن آن است

که چشم بر آمده باشد و آب پیوسته ریزد و پلکها دشوار بر تواند داشت

علاج داروهایی کشد قوه دهنده و تحلیل کننده چون باسلیقون

دبرود وحضرم وشیاف احمر لین درد شنانی نوع دیگر لازم داین هم
از دو نوع باشد یکی مادرزادی وانرا علاج نیست دنوع دیگر آنست
که دستکاری باید کرد چون سبل وناخنه باکروه باشند وکوشت
کرنه چشم باآن بر داشته اگر کوشت کوشه چشم بیشتر برداشته باشند
علاج نیست وانرا اگر کوشت اندک برداشته باشند علاج بذرور زرد کنند
وصبر دور دورکنند وشیاف ابیض وبدارو مفرد مرکب وهر چیز که کوشت
رویاند سود دارد نوع دیگر از کرمی مزاج چشم باشد علامات ان آنست
که رکهائی که بچشم پیوسته اند فراخ شوند وسرخ کردند وجنبایدن چشم
سبک باشد وابش کرم باشد چنانکه روی بپوراند هم چنانکه کسی بگرید
واب کریه کرم باشد زیرا که رطوبتها بگدازد از دودی که از دل بر خیزد
وابی که از خنده اید سرد باشد زیرا که رطوبتها بخنده بسته شود وعلامت
انکه اب از سردی باشد آن است که رکها که بچشم پیوسته باشد تنگ شوند
وسرخی کمتر وجنبایدن چشم باهستگی وطبقه ملتحمه سپید باشد وابش سرد وغلیظ
وچون دست بر دو نهند سرد بود دسعفت داروئی که سود دارد امر

آب را هلیله در میان خمیر نهند و در تنور بندند تا بوزد پس از آن بکار دارند
و استخوانش بیفکنند و یک درم از آن پوست با دانگی زعفران بیاسایند
و هم چون سرمه کشند یا پاره طوطیای معدنی بستانند و در میان خرما
با آتش بسوزانند و طوطیا از میان خرما بیرون کنند و چند کرت
باب بشویند ده درم از آن طوطیا با یک درم قاقله بکوبند و بیزند
و بکار دارند صفت داروی شیاف که آب ریختن را سود دارد طوطیا
شسته شست درم سرمه یکدرم قلقیا زر چهار دانگ شادنج یکدرم
و نیم بکوبند و با ده درم آب هلیله زرد بپرورند و بکار برند و اگر بسی از
آب باقلی کنند و بر پیشانی طلا کنند سود دارد سرگین گاو کوهی اگر زیر چشم
دود کنند سود دارد صفت داروی که سود دارد آمدن آب از چشم استخوان هلیله
کابلی سوخته یکدرم آمله و مازو از هر یک نیم درم بکوبند و بیزند و بکار دارند و اگر
طوطیا بسایند و باب مورد یا باب هلیله زرد پرورده کنند و خشک کنند و شیاف سازند
سود دارد صفت داروی که سود دارد ریختن آب را شادنج شسته و طوطیای پرورده
درم قلقیا و ... از هر یک یکدرم لبد و مروارید ناسفته از هر یک نیم درم شیاف

ها میثا و صبر سقوطری از هر یک دانگی نیم بکوبند و بیزند چون غباری

بکار دارند صفت داروی که ریختن آب سرد را سود دارد قلقند

و زاج هندی هر یک یک درم کف دریا نیم درم سرمه پنج درم کوفته و بیخته

برشال سرمه در چشم کشیدن و برد آب عوزه با سلیقون و داروی دیگر شنای

و شیاف دیرج و سرمه اصفهانی سود دارد صفت داروی دیگر مراخ چشم را سود دارد

طوطیا ده درم سیاه هلیله زرد و صبر هر یک چهار درم هلیله سیاه نیم درم دار فلفل

یک درم بکوبند و بکار دارند باب پنجاه و ششم از فصل عین الدواء در خون آمدن از

طبقه ملتحمه و این از سه نوع باشد اول از چوبی یا از سنگی که بر چشم آید و طبقه ملتحمه بشکافد

و خون بیاید دوم آن باشد که از ضربت براید اما نترکاند و خون از جای دیگر بیاید

و سیم از آن بسیار وقت باشد که طبقه ملتحمه بترکد و یا قوتی بر چیزی کند چون

کمان و مانند آن علاجش در حال رگ قیفال زند و خون کبوتر بچه گرم در چشم ریزد

و شیر دختران و اگر سرخی چشم و آماس و خون آمدن همچنان باشد پس سپیده



خایه در چشم کند با گل ارمنی و باره کند با شیر دختران پا بپرد و در چشم میکند

و زرده تخم مرغ بپزد و بروغن حل کند و شب بر پشت چشم نهد و اگر خون

زحمت دهد خون الاخوین پاک کند و شادنج مغسول و اندکی کافور بر وی کند

و ببندد و از انکه خون بر نیامده باشد طوطیا پرورده در چشم کند و اگر اماس

دیر نشیند آب نمک اهرز یانی در چشم کند تا اماس بنشیند پس پاره سعتر در دیگ به

خشک با آب بجوشاند و بدان اب چشم را میشوید و اگر با این اماس مانده باشد اب

ترب قطره در چشم بچکاند و مرهم از پوست ترب و موم و سرگین کبوتر

سازد و بر چشم نهد تا اماس را کم کند و اگر طبقه ملتحمه دریده باشد با نمک و زیره بشوید

و اگر زرنیخ سرخ با آب بساید و ساعتی بگذارد تا آب صافی شود و آن قطره در چشم

بچکاند و همچنین اگر سرگین گاو و گند را در زیر چشم دود کند سود دارد و دود خون

بارکیرد و این شاف سود دارد آمدن خون از طبقه ملتحمه شادنج شسته سه درم

روی سوخته دو درم لبد و مروارید ناسفته هر یک یک درم نیم اسفیداج یک درم

قرنفل چهار دانگ و نیم زرنیخ زرد و خون سیاوشان و زعفران و کهربا از هر یکی نیم

درم صمغ عربی و کتیرا از هر یک دو درم و نیم حبه دوازده دارو بکوبد و بیزند

در بخون فرزج شیاف کنند و در حاجت شیرد ختران مالند

بخش پانزدهم از کتاب عین الله و از هر چه در چشم افتد چون پشه و کاه و هر چیزی

همچون پشه یا پاره کاه باریک بدین صورت که نموده شد علاج هر چه از آن

در چشم بیفتد آب سرد در چشم ریزند تا پاک شود و اگر کاه یا چیزی درشت در

چشم نشسته باشد و بدیدار باشد پلک چشم را باز گردانند و بر بالا و احتیاط تمام

بکنند و آن احتیاط چنان باشد که پاره پنبه بر سر میل پیچد و در چشم گرداند اگر چیزی

درشت باشد و در زیر نشسته باشد یکی و دو نوبت شیر دختران در چشم کنند پس بجای آن

منقاشی برآرد چنانکه پرده طبقه دریده نشود و اگر کویی ریسه لعب افتد شیاف

ابار کشد شیاف ابار قلیمیا زر و اسفیداج انزروت مس سوخته و سرمه اصفهانی

و صمغ عربی و کتیرا اسفید و آبار سوخته از هر یک هشت درم مرجان و افیون مصری

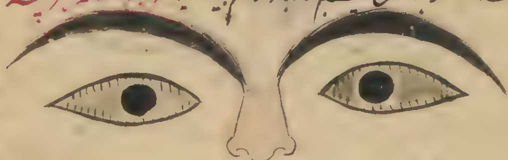
از هر یکی یک درم کوفته و آب باران شیاف کرده بخش شانزدهم در ناسور

در قرحه ریم ناک که بچشم رسد و این قرحه ریش باشد بزرگ و دوزخ بسیار کرد

خزانند

کیرد واین را بتازی دبیله گویند واگر دود بصلاح آن مشغول شوی در

کسند ورطوبتهای چشم را با التئام بیالاید علاج این که هر چند



زود تر اول رک زنند و دارو ناشر بتهای مسهل کار فرماید و ماده هر چند زود

ترتیب کشد و داروی کشد که ماده را باز گرداند چون شیاف سپید افیونی

و شیاف ایارو هم چنین طوطیاء پرورده و در روز زرد و ز دو رملکایا که قرحه که

باشد سود دارد و چون کهن گشته باشد این شیاف سود دارد بگیرند ایسفنداج

ارزیز شسته درم افیون و انزروت پرورده و کتیرا از هر یک یک درم کندر

نیم درم بکوبند و بپزند و باب باران شیاف سازند و بکار برد و زرده خایه

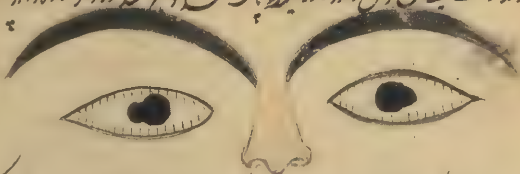
بر پشت چشم می نهند بخته و علاج این علت چنان کنند که علاج ریشی

که در طبقه قرنیه پدید آید چنانکه یاد کرده شود بجه شعب دوم از باب بحر اول

در تفرق الاتصال یعنی پیوند طبقه ملتحمه از هم بشود از ضرب چوبی یا کاردی

یا بیری زیر چشم آید درین صورت که نموده شد علاج این حال وعلت را

زند رگ قیفال و تن را از ماده غلیظ پاک کند و هرچند زودتر ماده را از چشم



گسسته کند و فرو کشد پرزد عارض نشود زیرا که رطوبتهاء چشم را زیان دارد و باشد که

بپالاید و چشم خشک شود و از داروها که کشاکر آمدن خون بقوت باشد یکدرم شاف و ربح

و نیم دانگ کافور با هم دیگر بیامیزد و دارا یکی در چشم کشد و چشم را سخت ببندد

و اگر خون کم آید طوطیا پرورده بکار دارد و زرده خایه بجه بروغن گل حل کرده بر پشت

چشم نهادن سود دارد و اگر خون بسیار باشد و باز نایستد دفع آن بطوطیا کنند

و اگر بطوطیا باز نایستد دفع آن بطوطیا کند و اگر به بطوطیا باز نایستد قرن آ

زیره و نمک بحکاند بخش شصت و دوم اندر گشتن عنبی دانه و در لونه که از مشیمه

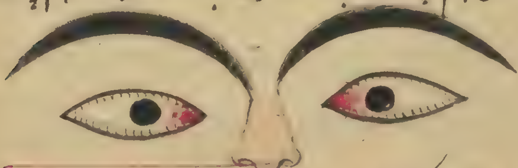
بر آید از آن گوشه که از سوی پیش است و این گوشتی سست باشد که رگش سخت سرخ باشد

و رگها بدو پیوسته چنانکه اندر رگ تاخته باشد برین مثال و این علت از خون غلیظ باشد

و سوخته که گاه باشد دلونه از دو تولد کند علاج رگ زند و استفراغ کند

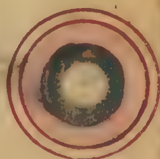
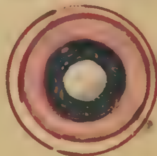
به شربت و داروها که در خوردنامه پس بنه قلایه در وی باید افکند و بمید ار انگشت کرمش

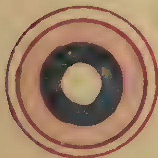
چون بریده باشد به بریدن و نگه دارد که از سر قدب نجهد زیرا که گوشتی سست است چون بریده باشد
بآب زیره و نمک بشوید و زرده خایه مرغ با روغن گل بر پشت چشم
نهد و باشد که گوشت افزونی از طبقه ملتحمه براید از پس ریشی که پدید آمده باشد
یا از پس گشادن آب یا از سبب دستکاری چون سبل و ناخنه یا از سبب پردولی
علاج هم چنانکه لوته بردارد او را نیز بردارد و علاج هر دو هم چنین علاج



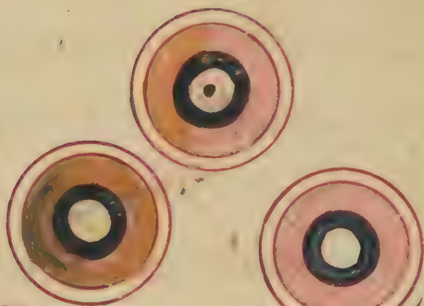
ناخنه و سبل کند بخش سیوم از کتاب عین الدوا در رنج طبقه قرنیه
و ریشهائی که در طبقه قرنی پدید آید و این ریشها از هفت نوع باشد چهار
از بیرون طبقه قرنیه و سه در اندرون طبقه قرنیه و آن چهار نوع که از بیرون
طبقه قرنی پدید اید اول نقطه بزرگ باشد چون دودی دوم مانند
ابری و این از نوع اول زبرتر باشد و علامت آن است که بر سیاهی
نقط پدید آید کمتر از نوع اول سیم قریب سپیدی و برابر او بر سپیدی
مانند ابری سرخ پدید اید و بیشتر بر کناره سیاهی پدید آید آنچه بر سیاهی

باشد سفید باشد انچه بر سپیدی باشد مانند ابری باشد نوع دوم چون نگاه
در چشم کنی مانند ابری بینی بر کنار سپیدی در برابر او سیاهی مانند ابر
سفید نوع چهارم مانند ابری بینی بر روی قرنیه پراکنده شده و سه
دیگر که عیند درون طبقه قرنیه پدید آید نوع اول باشد نقطه کوچک بینی سفید
که در دو کری افتاده باشد و رنگش صافی باشد و پلیدی خشک کند نوع دوم فراخ
تر از نقطه اول باشد و دردناک تر و رنگش تاریک تر و بیرون نزدیک تر نوع
سیم بزرگتر و سرخ ناکتر و پلیدی بیشتر و اگر مده او دراز گردد و رطوبت چشم بپالاید
و چشم کور شود و ماده این ریشها همه گرم و تیز و سوزان باشد و همه ریشها با
درد و ضربان باشد و دمبدم همچون نیشتر بر طبقه قرنیه بزنند و هر ریشی
که غور بسیار تر دارد از او دبیله گویند علاج دبیله کنند چنانکه در دبیله البحمه
یاد کرده شده است و جمیع تغها این است چون این نوعها که یاد کرده شد نوعی
پدید آید رگ قیفال زنند و مسهل دهند و درخور قوت و سال و هر یک



کو



هفته از رگ قیفال قدری خون بر بیدارد و شربتها این نوع دهد بنفشه سه درم

گاوزبان گل سرخ هر یک سه درم عناب سپستان آلو سیاه هر یک ده عدد

خرمای هندی پنج درم کشمش شش درم تخم کاسنی یک درم اصل السوس نیم درم

جمله بجوشانند و پالوده و ده درم خیار چنبر و بیست درم ترنجبین صاف کرده نافع

آید و بعد از روز ماش جوز در روغن بادام یا شیره او و بعد از سه روز حب

بنفشه فرماید در جو ترقوه و سال پیاز مدت سه روز طلا بر پشت چشم

نهند و نه داروی حذر کننده کند تا ماده تمام فعل خود بکند زیرا

که اگر ماده تمام فعل خود کرده باشد و داروی حذر کننده بدو رسد چون

شیاف ابیض و داروی در دو نشان ماده انجا بایستد و در دکند و طبیعتها را

بجوز و بود مدت دراز گردد زیرا که این ماده تیز است و سوزنده و اولی تر است

جوشانیده

صیت سه روز بگذارد و بعد از آن دارو کشیدن آغاز کند چون
شیاف ابیض و شیر زنان دوشیدن و سپیده خایه مرغ در و چکانیدن
و لعاب بهدانه و بزر قطونا و علاجی که در درد چشم آورده آمد باید
کرد و بسیار دست و پای مالیدن و حجامت کردن بر ساق و اگر ریش
بر چشم راست باشد بر پهلوی چپ حجامت کنند و اگر در چشم چپ باشد بر پهلوی
راست و اگر فصد کرده باشد و داروی استفراغ خورده و درد ساکن
نشده باشد یکبار دیگر رگ زنند و داروی استفراغ خورند و قوت بیمار نگاه دارد
و طبوخ و فروج و اطراف بزغاله دادن تا قوت بیمار ضعیف نشود زیرا که چون
ضعیف شود دشوار علاج پذیرد و در اول علت اگر درد سخت باشد شیر دختران
سود دارد زیرا که تحلیل کننده است و علامات ریشهای چشم آن است
که چون در چشم نگری بر ظاهر طبقه قرنیه مانند ابری تاریک بینی بر سر قرنیه
ایستاده و لیدان است که ریش خواهد بودن زینهار نباید که داروی چشم
رساند که از زوت در و باشد الا شیر دختران و شیاف ابیض با شیر دختران حل
کرده بعد از سه روز و اگر ریش بر سر کشد قرنی آب شنبلیله و آب اکلیل الملک در

در چشم چکانید کرد تا ریم از دنبال آید و صافی شود پس صفت انزروت
شود صفت شیاف که سود دارد آوردن ریم و پاک کردن چشم را صمغ
عربی و کتیرا و نشاسته هر یک دو درم اسفیداج سپید ارزیز افیون و قلیمیا
سیم هر یک یک درم بکوبند و به آب باران شیاف کنند و اگر ریم که از و
آید سطبر بود شیاف انزروتی سود دارد که یاد کرده شد و چون از ریم پاک
شود شیاف باریک کشد تا آن کره که ریم از و برآمده باشد هموار شود
چون هموار شد سپید گردد اثری بر جا پدید آید شیاف سرخ و نرم کشد
و درد را عنبر و پس از آن شیاف سبز و اگر نشان ریش نباشد بماند
دارو سکه لسان را بکشد بخش شصت و هفتم ازین کتاب در علت
که طبقه قرنیه بر شود و این آبله از رطوبتی پدید آید که در میان طبقهای
قرنیه گرد آید و این طبقه قرنیه چهار پوست بر روی هم دیگر چنانکه شرح آن
یاد کرده شد و این آبله رنگ آن یکدیگر نماند از دو نوع یکی از گردیدن جایگاه
است که چون آبله در پوست اولین پدید آید زود بیک شود و باز آن را
همه آبلها باشد و علاماتش آن است که رنگش سیاه و صافی باشد شناختش

از آن است که بیماری باز ندارد و از نور بینائی دور تر است و در زیر پوست
نخستین است و پوست نخستین تنک است و دیدنش آسان و چون در زیر
پوست دوم و سیم بینی دیر علاج پذیرد و دشوار باشد مداوا کردن و با خطر
باشد و درد سخت کند و رنگش سپید باشد و سبب سپیدی آن است که رنگ بینائی
باز دارد و از آنکه بسیاهی طبقه قرنیه رسد و اگر آبله در پوست دوم پدید آید رنگش
میان اول و سیم اما از جهت گردیدن رطوبت از هر گونه باشد یا از کمی و بیشی
باب یا از سطبری و تنکی رطوبت و هر که رطوبت بسیار باشد و تیز بود پس
درد سخت کند و خطری بزرگ است و چون رطوبت اندک باشد و سطبر درد وی
کمتر بود و خطرش باشد و باشد نیز که رطوبت سپید باشد یا سیاه یا سطبر یا تنک یا تیز
خوش باشد و آبله چون در پوست دوم پدید آید و از نور بینائی دور تر باشد
آن آسان تر بود و از وی نباید ترسیدن و چون نزدیک بینائی باشد چون بهتر گردد
در جایگاهش سپیده پدید آید و باطل کند چون در زیر پوست سیم و چهارم پدید آید بینائی
علاجش دشوار بود و اگر چه نزدیک بینائی باشد از وی نباید ترسیدن عدد
نخست باید دانست که فرق کنند میان آبله و آبش که آبله چون نقطه سپید بود

اول

اول رگ قیفال بزند و داروی سهل در خور قوة و سال بکار برد و از طعامها بد بو
پرهیز کند و شیاف ابیض را با زرده بیضه بمالد و بچکد و چون از درد ساکن شود
شیاف که از زروت در وی باشد در کشد و چون علت باخر رسید شیاف
کندر کشد و چون بهتر شود شیاف سرخ نرم تا علت را تحلیل کند و چون
درست شده باشد و سرخی رفته داروی روشنائی و شیاف ورد ج صـ



شیاف که سپیده از چشم ببرد که از بس ابله مانده باشد بوره سرخ و طوطیا
و قلیمیا و سرطان بحری و شبح سوخته و مار سوخته بکوبند و بپزند و نیم دانگ بنگ
در وی کنند و بار دیگر بسایند و بکار دارند و اگر در چشم سرخی باشد یا در وی درد اثر کند
تا آن سرخی ببرد و اگر پیه رم پوست خایه [illegible] دیگر م نبات مصری بکوبند
و بپزند سپیده چشم را ببرد بجنس صـ [illegible] چشم از [illegible]
که در سپیده که در چشم آید بدانکه سپیده که بر روی قرنیه افتد از دو نوع باشد
یکی در ظاهر باشد و یکی در باطن آنچه بر ظاهر افتد نشان خواهند داد و اثر نز

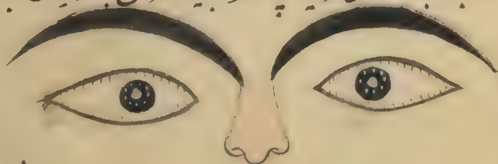
گویند و در ذخیره خوارزمشاهی سحاب آورده است دیدم در باطن قرنیه سفید

گویند و این سطح باشد و سبب هر دو قرحه و آبله باشد و باشد نیز که از پس درد

صعب باشد که پیدا بر روی طبقه پیدا شود و نیز باشد که چشم گرم شود

دارو ی تیز بکشند اثر پدید آید و باشد که درد چشمی که از هوا پدید آمده

باشد باز آبله بر روی قرنیه پیدا شود باید که فرق بکنند میان آبله و نشان



و ظاهر و باطن علاج میباید که بدانند که سبب رنج از چیست چون بدانسته

باشد استفراغ در آبله نباید مگر وقتیکه گرمی بچشم رسد از تیزی

دارو کشیدن بکار که باید زدن و علاج این علت دارویی باید کردن که جلا

چون دارو ی روشنایی و شیاف دیزج و در اول رنج شیاف ابیض و شیاف

ابار بگلاب بالیدن و کشیدن و هر که سپیده تنک باشد اشتقاق در چشم

کشیدن با عصاره قنطوریون با عسل مصفی کشیدن سود دارد و اگر سپیده تنک

یا سطبر در چشم دارو کشد چون روی سوخته و قطران و بوره ارمنی و نوشادر

بکار برند نمک اندرانی و کف دریا و خرچنگ بحری این سپیده را و لسانه را

سود دارد و هم چنین داروییکه در تذکره کحالی آورده است و از آنجمله

خوانند نیک بود سپیده چشم و آبله داری که بر روی قرنیه افتد خرچنگ

بحری سوار اپسند کف دریا لب الخطب پوست خایه اشتر مرغ طوطیا

خزفی از هر یک دو درم و در نسخه دیگر بگیرند اسفیداج ارزیز و توبال مس

و زاج شامی و مروارید نا سفته و عقیق سوخته و دری سوخته و قلیمیا زر

طوطیا هندی و سقال بزد شادنج عدسی و طوطیاء کرمانی و طوطیای

محمودی و مس سوخته از هر یک درم سنگی و در نسخه دیگر ده درم نمک اندرانی

و دو درم بوره ارمنی و نیم درم نشاسته و شیطرج دو درم کف آبگینه

بکوبند و بیزند و دو دانگ نمک در و کنند و دیگر باره نیک بسایند

و بکار برند چون سرمه صفت شیافی که سود دارد سپیده چشم را

بگیرند سرگین پرستوک و عاقرقرحا و انزروت و زنگار و کف آبگینه

و قلیمیا زر از هر یکی نیم درم بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند و بکار

برند صفت داروییکه سپیده و لسان را زایل کند انزروت و بوره

ارمنی و نمک اندرانی از هر یک دو درم هم شیطرج یکدرم بکوبند و با انجین

بسرشند و بکار برند خداوند این رنج بکرانه میشود تا علاج زود برد

صفت شیافی که سفیده را ببرد سرگین سوسمار سه درم زنگار یکدرم سبد

سه درم اشنه نیم درم پوست خایه اشتر مرغ سوخته ده درم طوطیا هندی

دو دانگ نیم مشک دو حبه عدد دارو ده است سرگین پرستوک با انجین

سرشته ازموده است صفت داروی که سفیده را کم کند تا اثر نماند

مازو و اقاقیا هر یک یکدرم کلقند نیم درم همه را با آب شقایق النعمان بسرشند

و بیرون کنند و خشک کنند در سایه و دیگر باره بکوبند و باز هم به آب شقایق

النعمان بسرشند چند کرت و در چشم میکنند شیر خر تازه که هنوز گرم

باشد در چکانیدن سپیده چشم دارو یکی را سود دارد شیره گندم تر در چشم کشند

سیاه نماید عصاره عنب الثعلب و عصاره پوست جوز تر و عصاره پوست انار ترش

در کشند چشم سیاه کند دارو قرا این کنند و بند قرا بسوزند و با روغن زیت

بسایند و بر سر کودک ازرق چشم بمالند آنجا که جایگاه مرضست از رقی آن

شود و این دارو ازموده است داروی خضر پدید در چشم ازرق شود سیاه

کردد و زعفران این علت سود دارد صفت سرمه که چشم را سیاه کند

و سپیده که از ریش پدید آید بپوشد بگیرند سرمهٔ اصفهان سه درم مروارید

یک درم ناسفته مشک دو دانگ وزن هر یک دانگی سیاهی که از روغن زیت

بگیرند دو درم زعفران یک درم بکار دارند بخش شصت و نهم از کتاب

عین الدواء در سرطان که در طبقه قرنی پدید آید و این سرطان چون

خرچنگی باشد که در قعر قرنی پدید آید و هم چون گوشت پارهٔ سرخ از

قعر بر روی قرنی افتد و گاه چشم سرخ باشد و قوی درد و سخت باشد

و بیمار بیقرار گردد و وقت باشد که از بیقراری درد سر پدید آید و از روی طعام

بخسند و اگر طعام گرم خورد درد زیادت شود و داروی تیز نشاید کشید

که رنج را زیادت کند و نیز وقت باشد که این رگ سرطان از طبقه ملتحمه پدید آید

و طبقه قرنیه را گیرد بدین صورت و این رنج دشوار ریش شود زیرا که هر رنج که

باشد داروی بقوت تر از رنج باید تا رنج را اثر تواند کرد و این است که رنج جذام

دسر طعن علاج دشوار پذیرد زیرا که هیچ دارو بقوت تر از این رنج

نیست و این رنج از خلط سوداوی پدید آید و اگر بیمار پرهیز کند رنج وی در زیادت

نشود بسبب آنچه بیمار نجیب درین علت آنست که جهد کنند تا آنچه ورد باشد

ساکن کنند و آنچه پدید باشد هم بران بماند و نخست تن پاک کنند باید کرد و از

خلط سوداوی و بغذا شیر تازه خوردن هر بامداد و گوشت بره و بزغاله و آنچه بدین

ماند و اعتدال مزاج تن نگاهدارد و نیز آب پنیر باید خورد تا دارو بخورد و این صفت

افتیمون یکدرم سنا یکی چهار درم گاوزبان بجزام ترید نیم درم بسفایج یک درم

صورنجان نیم درم تخم کاسنی تخم کشوث تخم خیار چنبر کوفته هر یک دو درم هلیله

کابلی چهار درم خرنوب شامی و نمک هر یک نیم درم رب السوس یکدرم فطراسالیون

و انیسون اسطوخودوس سنگ ارمنی و قرنفل و مصطکی هر یک یکدرم بکوبند و بیزند

و شربتی ازین بجزام در آب پنیر تازه خورند و هر بامداد و در نیمروز درسنگ هلیله کابلی

با سه درم سنگ شکر سپید بخورد و این دارو در چشم کشد صفت کمیرد حواطی

و شادنج و ناشسته از هر یک یکدرم شیاف مامیثا و گل مختوم از هر یکی نیم

درم دارو

نیم درم هر دو را بدنا سفته دود انگشت بکوبند و به بیزند و بر مثال سرمه در چشم

کشند و سپیده خایه مرغ بازرده و روغن گل با هم آمیخته شب بر پشت چشم

می نهند **بخش هفتادم** که گرد از کتاب عین الدوا آید و در کمه یعنی غور نزله

در طبقه قرنی پدید آید و این دو نوع باشد یا از درد سر پدید آید یا از ماده فضله

که طبیعت از او دفع کند و گاه باشد و این علت از و پدید آید چون طبیب نگاه کند

مانند ناخن در زیر طبقه قرنی بیند و بعضی بهتر باشد بسیار تر و جایگاه بزرگ گیرد

و سیاهی را پنهان کند و سبب این آن است اول آنکه ریش پاک ناشده

از غور جراحت بسته شود یا سر باز کرده ساکن شود و غور در وی باند نیم

در در سر ماده انجا فرود آید یا ماده وردی که از ترمی پدید آمده باشد

قرنی باند و رم شود **علاج** این ماده هنند علاج نزه و ریش است

چنانکه تن و دماغ پاک کند بداروئیکه در خور آن ماده باشد چون قرص

بنفشه و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب شبیار و هر شب دو درم است

هلیله زرد و یک درم بنفشه وقت خفتن تناول کند و بخسبد چون ماده

از تن و دماغ پاک شده باشد قرنی را بحیله در چکانند و پس از آن شیاف

کند کشیدن بشد دختر آن صفت شیاف کند از زروت داشتن ایرج

بچه نه کشنده سه درم زعفران دو درم همه را خورد کنند و بچربه بیزند

... و باب حلبه بسرشند و شیاف کنند صفت داروی سبل که درین

بکار دارند زعفران و صبر از هر یکی درمی شراب شش درم عسل شش

درم نخست زعفران در شراب حل کنند پس صبر و سر سوده با آن بیامیزد

پس بعسل بسرشند و در شیشه الجینه کنند و بامداد و شبانگاه میکشد شیاف

احمر لین درین علت سود دارد صفت شیاف ابار دارو چشمه بخت را

دریش بزرگ را و مور سرخ و درد آ کهن را و پردن خواستن چشم را و درین

در پس طبقه قرنی مانده باشد زایل کند و ماده از چشم باز دارد برگ گل سرخ

تازه پانزده درم قلیمیا سیم محرق مغسول بچه زم زعفران دانگ و نیم سنبل

هندی دانگی و شنو سرطانی نیم درم و نیم دانگ صمغ عربی بچه زم افیون

نیم درم سر بسر توتی و نیم حبه زنگار دانگی و شنو همه را بکوبند و باب باران

بسرشند و شیاف کنند و اگر بدین علاج بهتر نشود علاج طرفه کنند و اگر بدین

نیز کار بر نیاید دار و شیشکه در علاج آب فرود آمدن یاد کرده ایم بکار

دارد و اگر بدین نیز راست نشود قدح کنند هم چنانکه آب را و ریم را بدان دوا
که آلت قدح در برده باشند بیرون آرند پس جراحت را اصلاح کنند اما
اگر چه ما در روزگار خویش این عمل نکردیم و از استادان ندیدیم و از استادان زمانه
ندیدیم دیگری در ذخیره خوارزمشاهی یافتیم علیم بالعین فرماید که در روزگار خویش
کحالی را دیدیم که خداوند این علت پیش خود بنشاند و سر او را بهر دو دست بگرفت
و بجنبانید سخت یاد دیدیم کرد فرود آمد از آن موضع بجا که ابرا که چشم فرود آید
بدارند و بماند ما این صفت کردیم الا بدار و بخش هفتاد و یکم از کتاب عین بند
در تر شدن طبقه قرنیه و سبب تر شدن طبقه قرنیه ماده غلیظ باشد که طبقه قرنیه را
بر دارد و علامتش آنست که بر روی طبقه قرنیه همچون دودی یا ابری تر ایستاده باشد
و بدین علت چشم خیره گردد درین علت رگ باید زدن و در طعام زیره و داروی چینی

سودمند بود علاج تن و دماغ از خلط غلیظ پاک کنند بحب قوقایا و حب شبیار
و حب ایارج صفت حب قوقایا افتیمون دانگ ایارج دو دانگ مصطکی دا

شحم الحنظل دانگی غاریقون دانگی تربد دانگی مقل دانگی سقمونیا نیم دانگ جمله کوفته و بیخته گرد کنند حب سازند بعد از انکه پرهیز کرده باشد و شیاف برارات
و شیاف ابرج و داروی روشنایی و داروی باسلیقون کشیدن و از طعامهای
غلیظ پرهیز کردن نافع بود بخش هشتاد و دوم اندر تنگی طبقه عنبیه بدانکه
این علت از دو وجه پدید آید یکی انکه اصلی کمتر شود و هر چه بخش وی باشد اندک
[illegible] میشود و عوض آن [illegible] طبقه بدان سبب در هم کشیده شود
دوم انکه رطوبت بیضیه کمتر شود و طبقه کمتر شود در هم کشد و شناختن هر دو
آن است که انچه بسبب کمتر شدن رطوبت بیضیه باشد مردمک چشم تنگ تر
شود علاج بگرمابه رفتن و شیر زنان بر سر نهاده و روغن گل بنفشه و روغن نیلوفر
و مانند آن در بینی بچکانیدن و طعامهای لطیف خوش گوار خوردن و انچه
بسبب کمتر شدن ماده اصلی باشد مردمک چشم بر حال خویش بماند و این علت
[illegible] باشد [illegible] علاج هر دو رنج دشوار است اما اصل آن است

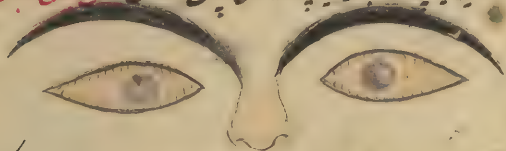


... تری فزاینده کند و گرمابه معتدل بکار دارد و خداوند علت را بکوبد
... فرو برد و چشم در میان آب ریدارد و بر هم می نهد بدارا
... پر سیاوشان و برگ خطمی درآن بچه باشند و صباح که
... چشم را باز کند سود مند تر است و آزموده است و روغن بنفشه
... و روغن بادام و شیر زنان در بینی چکانیدن و بر سر نهند
... بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی در آب پزند و بدان آب سر میشویند در
... و سپیده خایه مرغ و شیر زنان در چشم بچکانند و بهدانه
... همچو شانه در کتان پاره بیکنند و در چشم بچکانند بدز قطونا نیز شاید
... یا بیض و لعاب بهدانه حل کنند و در کشد و شراب بنفشه بخورد
... بنفشه بجیرزم عناب پانزده عدد تخم هریان یکدرم در
صد و پنجاه درم آب بجوشانند و بپالایند و یکی جلاب بر نهاده بازخورد

بحث هشتاد و یکم از کتاب چیز الدوا در گردیدن رنگ طبقه قرنیه

اما بگردیدن رنگ طبقه از دو نوع باشد یکی بسیاری ماده که در ...
دوم خلل کی ماده اما انچه بسیاری ماده بود و چیزهایی که بینند چون

دودی یا چون ارزنی یا چون ... مثال علاج این رنجش



طبقه قرنیه یاد کرده شد واما سبب کی ماده خونی باشد چیزها سرخ بیند واگر
صفراوی باشد زرد واگر بلغمی باشد سپید واگر سوداوی بود سیاه فام علاج طرف
دیرقان است تن ودماغ که غالب پاک باید کرد شربتی که در خوردن آن ماده
باشد چون سکنجبین وآب کاسنی وباید که غذا موافق خورد وبنفشه وبابونه
وگل سرخ ونیلوفر در آب بجوشاند وبر بخار آن دارد وسرکه وگلاب بهم
آمیخته وجوشانیده سود دارد بخار او بخش هشتاد وچهارم اندر بیرون
آمدن طبقه قرنیه وآن را در ذخیره نتو میخوانند وباشد که بادی یا ضربتی بدرد
وطبقه قرنیه برداشته شود از دیگر اجزا ومانند بثر نماید ومیان هر دو فرق
آن است که بر آمدن طبقه قرنیه که آن را نتو میخوانند سخت پیدا شود واگر
میل بدو بمالی فرو نشیند وبثره با درد وآب ریختن باشد ولونش سرخ باشد
که با سپیدی زند علاج این بیماری باید کرد با ایارج فیقرا وحب قوقایا واطریفل

ابدا

کرچک و طعامهای لطیف خوردن و چشم خوش بستن بر فالوده رم

و طلیا باب مورد و غوره و شادنج عدسی کشیدن و اگر بارد باشد

شیاف ابیض با شیر دختران حل کرده کشیدن یا دور زرد و لیسار باشد که

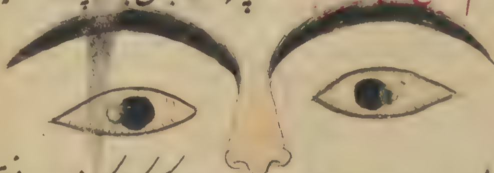
این رنج بقرحه کند و بگشاید از در وسر یا حولی یا بادی یا سبلی که برسر آمد

و طبقه قرنیه را از هم جدا کند صواب آن باشد که هرچند زودتر دفع این رنج کند

و بعلاج آن مشغول شوند از بهر آنکه دو آفت از وی پدید آید یکی آنکه رطوبتها و چشم

بپالاید و چشم کور شود و دوم علت موسرخ از و تولد کند زین مثال ذلله

اعلم علاج صواب آن باشد که چیزهای قابض برنهد چون سرمه یا کشنیز



خشک و به بندد مدام بسته دارد و تن و دماغ پاک کند رگ زدن و ایارج فیقرا

خوردن با اطریفل کوچک و حب قوقایا و هر دو شب سفوف از دو درم پوست

هلیله زرد و یک درم بنفشه و چند درم شکر وقت خفتن بخورد و بخسبد اگر بارد باشد

شیاف ابیض و داروی زرد کشیدن و اگر درد باشد طلیا پرورده و شادنج

معتول و دارو یی اگیرند نافع آید بخش بیست و هفتم از کتاب عین الله در فراخ شدن

لعبتک چشم که از را انتشار گویند چون این لعبتک فراخ شود البته نور چشم فراخ شود

پراکنده شود و بینایی باطل کرده و این علت از پنج سبب پدید آید یکی چون جولی

که بر سر آید یا از بالای سر کون پر افتد یا ناگاه سر بر چیزی سخت آید و این علت را

علاج نباشد دویم درد سر سخت باشد مدام البته آن ماده از دماغ فرود آید و با طبقات

چشم بیامیزد و لعبت را فراخ کند سیم رطوبت بیضیه از آنچه باشد بیشتر شود و با طبقه

عنبیه بیامیزد و لعبت فراخ کند و نشان این رنج آن است که گرسنگی و ریاضت

و نیم روز بهتر باشد و بامداد و شبانگاه نیز در گرمابه و آب بر سر ریختن بتر باشد چهارم

از خشکی پدید آید رطوبت بیضیه کم کند و بدان علت رطوبتی که در طبقه عنبیه

باشد پراکنده شود لاجرم چون رطوبت بیضیه کم گردد هر آینه خشک شود و لعبت

فراخ زیرا که می بینم که پوستی که تر باشد و از او سوراخ کنند چون خشک شود

کناره سوراخ باز گردند بدین سبب سوراخ فراخ شود پنج و علامت در این است

که در گرما و ریاضت و گرسنگی تر باشد و گرما بها و طعامهای تری فزاینده سود مند باشد

و گاه در چشم کسی سیاهی کوچک ماند بچم آماسی که در طبقه عنبیه افتد علامت

دیگر آن است که با درد و ضربان باشد و هر وقت که با تب و درد سر باشد و آن علامت بزرگتر باشد که این علامتها شرط ندارد و علاجی بصواب کند



علاج آنچه از چوب یا از جایی افتاده باشد اگر علاج دشوار باشد اول رگ قیفال زند و بر پس سر حجامت کند و رگ گوشه چشم زند و بر رگ شقیقه صندل طلی کردن و چشم بگلاب شستن یا باب برگ و نیلوفر باب بید تر کردن و بر پشت چشم نهادن و اگر حرارتی پدید نیاید اورا با قیلی پوست دار زجو باب بید یا باب برگ خرفه ترکنند و طلی کنند و قدری پشم با کره زرده خایه و روغن گل و قدری شراب انگوری بر نهادن سود دارد و در آنچه از جایی افتد یا ضربتی پدید آید در حال خون کبوتر بچه چکانند سود مند است و روز سیم شیر زنان

علاج درد چشم که از گرمی باشد و از آن شاید که آید همین علاج کنند و رگ گوشه چشم زند و بر پس سر حجامت کند و داروی که حرارت باده رقم کند و آنچه از پس درد سر باشد اول درد سر را زایل کند چون درد سر زایل شود شیاف مرارات

کشنیز

کشیدن و هر وقتی روغن بلبان در کشیدن و علاج آب فرود آمدن

کردن صفت شیاف مرارات زهره کلنک زهره جدا هر یک شقال

زعفران یکدرم فلفل صد و هشتاد عدد رب السوس پنج مثقال و چهار دانک

اشق دو مثقال همه را بکوبند و آب بادیان بسایند و باکنجین کف برداشته

بسرشند نوع دیگر بلبد سفید در زهره رضمه هر یک دو درم زعفران نیم درم

حرض سفید نیم درم همه را باب بادیان بسایند و خشک کنند و باز بسایند

و خشک کنند و بکار دارند نسخه دیگر زهره بز در وقت یکمثقال زهره کلنک

دو مثقال سرگین سوسمار یک مثقال و نیم نطرون نیم مثقال بلیل دو مثقال

زعفران یک مثقال و شق نیم مثقال حرض سفید نیم مثقال باب باذیان

بسایند با انگبین کف برداشته بسرشند نسخه دیگر زهره کرکس یکدرم

سرگین سقنقور یکدرم و نیم همه را باب بادیان بسایند و با انگبین بسرشند

و از آنکه اشار بسیاری رطوبت پخته باشد رگ گوشه چشم زدن و رگ هر

دو شقیقه سوختن سود دارد و استفراغ کردن بایارج و حب قوقایا و حب شبیار

و اطریفل کوچک صواب باشد و شیاف مرارات کشیدن و همان علاج

اب فرود آید کنند سود دارد و آب انار و آب شور کرده بر سر ریختن حاجه
اگر با سرکه پا شیرند علاج نیک باشد و بر قفا حجامت کردن بادمه پس بازکشد
صفه شیاف مرارات که انتشار و آب فرود امدن را سود دارد زهره
کلنگ زهره باز زهره سبوطار زهره کبک زهره کرک زهره بزکوهی زهره
عقاب زهره کرکس زهره ماشق زهره کور زهره کبوتر بچه زهره دراج زهره
شیر زهره لقلق زهره خوک زهره روباه زهره اهو زهره خرگوش زهره
گوزن از هر یک دو درم زهره ادمی دو دانگ دارفلفل فرفیون شحم الحنظل
سکبینج از هر یک دو درم سکبینج باب بادیان حل کنند دارو ها بسرشند و شیاف
سازند دارا که سبب انتشار خشکی باشد گرمابه و دمه پر هاتری فراید سود دارد و شیر زنان
بر سر دوشیدن و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو و مانند آن
به بینی چکانند سود دارد شیاف ابیض با داروی قرنزی بگلاب حل
کرده کشیدن سود دارد و برگ بید و شکوفه خلیقی از هر یک یک درم بگلاب
طلا کنند بخش هفتاد و ششم از این باب در [illegible] شدن لبک
و اسباب این رنج هشت است اول ماده اغر و ذیلی که از طبقه عنبیه رسد

سبب ... ماده بیضیه کم شود و نشان آنست که چشم کوچک تر
شود و ... هر چیز که باشد بیند دشوار تواند دید سیم آنکه
ماده سر ... بطبقه ... رسد و روشنائی کم شود چهارم ماده گرم
و این علت از پس بیماری گرم بر سام پدید آید علامت اما سبب که بچشم رسد و بر کاید
و بیفشارد نشانه ... علامت کند بطبقه عنبیه و علامات ... آنست
که هر چیز که بیند از آن بزرگتر و دیرتر باشد حق تعالی بضع خویش لعبک تنگ
آفریده است و آن طبیعی است و کاملان این را پسندیده کرده اند زیرا که نور چشم
مجتمع باشد روشنائی زیادت بود و اگر بسبب عارضه تنگ شود پسندیده
نیست زیرا که غلبه ماده طبقه عنبیه را از هم کشد چنانکه جوان خشک را
ترکنند و آلها قوی شود ... پیاید که این بیماریها را ... مزاج
ماده را تمام ... علاج مشغول شود تا خطا نکند علاج او



سبب تنگی آنست علامت خشکی بود علاج او ... قوی تر ... باشد چون

اکل ...

شیر زنان بر سر او رسیدن و روغن بی تری کننده در بینی چکانیدن و گوش را

و هم چنین آب خرفه و آب بید و آب کوک و لعاب اسبغول و شیر دختران

مل کردن و در چشم چکانیدن لیس خشخاش و غذا آب جو چرب و نرم خوردن

و سر او مالیدن و درمان ما ماده را نرم کنند و گاه گاهی چیزی گرم خوردن

کردن هم از بهر زمین باده و گرمابه و سر را آب معتدل فرو بردن و چشم را کردن

و اگر سبب علت رطوبت باشد شکم راندن بحب قوقایا و حب ایارج و دارو های گرم

در آب رکنن و این شیاف کشیدن صفت اش یکدرم زعفران یکدرم

زنگار یکدرم اقلاط زعفران چهار درم بآب باران شیاف کنند و بکار دارند

و در نسخه دیگر جاوشیر یکدرم آورده اند صفت اقلاط زعفران شیاف یا شیاف

و زعفران و گل سرخ و حجر و سرقشیا و نشاسته و صمغ عربی از هر یک یکدرم

همه را کوبند و بیزند و بکار دارند صفت داروی نغل اشق دو مثقال

زنگار چهار مثقال سرگین سوسمار مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی

یک مثقال همه را کوبند و با انگبین بسرشند صفت میل دیگر فلفل و اشق

هر یک دو درم روغن بلسان یک درم زعفران یکدرم در آب باران حل کنند

پیچیدن در سر

بند و غبار باد و بیامیزند و با انگبین اثر شنند و اگر از ماده ابیضی باشد خشکی بر طبقه

عنبیه غلبه کرده باشد ازو علاج نباشد ولیکن علاج خشکی باید کرد چنانکه

گفته شد و اگر از ماده سرد و خشک باشد ازو علاج نباشد و اگر از گرمی باشد

بدانکه علاج سرد و تر [illegible] باید کرد و شیاف سفید یا قرنی یا ارد و زرد حل کرده

بسر و حبر از آن [illegible] سودمند باشد **بخش هفتاد و ششم** از کتاب عین الله

در طبقه عنبیه چون طبقه قرنیه شکافته شود از چوبی یا از سنگی یا از ریشی طبقه

عنبیه از آنجا بر آید در کتاب ذخیره از آن تو [illegible] ن از چهار نوع است

اول هم چون سر مورچه باشد چنانکه هر که بیند پندارد که دانه ایست و فرق میان

آن و دانه است که بدانی که رنگ چشم درست چگونه بود مثلا ازرق یا سیاه

این که از طبقه قرنیه بر آمده است اگر هم رنگ چشم است آبله است و اگر هم رنگ چشم

نیست و گرد بر گرد طبقه قرنیه خطی بینی که هم رنگ قرنیه باشد و اندکی زرد باشد

بدانکه طبقه عنبیه است که از آنجا بیرون آمده است که از آن تو گویند **نوع دوم**

بزرگتر باشد هم چون سر مگس **نوع سیم** همچون دانه انگور باشد **نوع چهارم**

دانه انگور باشد و چون روزگار در از گردد کناره قرنیه بر سر عنبیه زود

آن

چون ... سرمه‌ای که ... در صیقل داده باشند در گریبان و اندکی برآمده و پلک ...

پوشیدن ... از ... قیفال زند و اگر با درد سر باشد فصد در ... کنند ...



فتیرا و حب شیار و شیر بهائی که ماده از دماغ فرو کشد و شیاف ابیض و شیاف ابار

بهم مالیدن بگلاب با شیر دختران یا داروی زرد و مدام کرباس بسته داشتن و هرچه

زودتر علاج کنند بهتر باشد از بهر آنکه مدت دراز شود کناره علت قوی گردد

و علاج نه پرزد و شادنج عدسی پرورده کشیدن با آب برگ زیتون یا عصاره

الریاحین و طلا ضیاء پرورده با آب برگ زیتون یا آب برگ مورد و نوع سیم و حمام

بچه سازند از مس باندازه چشم و زن و سیه زم با شش و ریم ابر پشت چشم

نهند و سخت بندند یا از کرباس سخت کیسه دوزند باندازه چشم و ... کند

کند در چشم بندند و از دارو کشیدن شیاف آبار و دله دی ... در

وزدی صفت اکتیرین که در علت سودمند است ... از ... ورم ...

وصمغ عربی از چهار دانگ مس سوخته و نشاسته و افیون از هر یک ...

الریاحین

و لعاب اسبغول بر شته و خشک کنند و بسایند و بکار برند و هر علاجی

که در بخش علاج قرحه دانه یاد کرده است بکار دارند بسیار باشد که نوع سیم و چهارم

چون بگشایند [illegible] شاذنج و کل محروم کنند و از آنکه خواهند که بزرگی

آن بدید نیاید [illegible] آورده است که سوزنی در زیر او کنند در رشته کرد

[illegible] بینه که رشته دان افزونی ببرند و بدر در شاذنج با سر به جراحت بر نهند

و بر پشت چشم زرده تخم مرغ نهند با روغن گل **بخش هفتاد و هشتم در کتاب عین**

در طبقه عنبیه چون طبقه عنبیه را آفتی برسد و طبقه دریده شود و این آفت دریده

دو نوع بیرون تا شد یا از اندکی باشد روا نبود آن کرد و اگر بسیار باشد و از طبقه

بیرون آید و روشنائی کم کند و آنچه بگیرد و رطوبت بیضیه بیرون شود از میان

عنبیه و جلیدیه و عنبیه بر جلیدیه بنشیند رطوبت که میان ایشان است پراکنده

شود و آفتی بزرگ پدید آید و آفت دویم نوری که در دماغ است که اندر عصب مجوف

بچشم همی آید [illegible] نشود و روز و از لیبت بیرون آید و پراکنده شود و آفت سیم

آنکه روشنائی بیرون بجلیدی سخت نزدیک شود و نوری که در دماغ است

قوه او باطل شود چهارم رطوبت جلیدیه خشک شود از اندکی رطوبت بیضی

ان

و این علت از دو نوع باشد یا از بسیاری ماده باشد و سوزان که بعنبیه
رسد و اجزا از هم جدا کند یا از ماده غلیظ و عفن که در کنار پدید آید و مقام کند
معالجه آن دماغ پاک کند بحب قوقایا و ایارج فیقرا و رگ زدن و شربت [illegible]



خوردن این صفت پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هریک دو درم
سنا مکی برگ گل گاوزبان لبلاب هریک سه درم پوست هلیله زرد ده درم
عناب و سپستان هریک ده عدد تخم بادیان و کاسنی و اصل السوس
از هریک هشت درم ترنجبین باز خورد و غذا آش زیره خورد و سفوفی خورد برهم نهاده
این صفت پوست هلیله زرد دو درم بنفشه ده درم شکر سپید ده درم بهم خورد
کند و اول شربت تناول کند و داروهایی که در بحث شیاف یاد کرده شد و در کشد
چون شیاف ابار و اسپید و داروی اکبر و در بحث [illegible]

از کتاب عین الکحال در آبیکه بچشم فرود آید و این آب از ماده غلیظ
و رطوبت عفن که بتدریج جمع شده باشد بر سر طبقه عنبیه [illegible] طبقه قرنیه

بدل این رطوبت غلیظ بر سر طبقه گردانده و نوری که از پیش نور حبه جلیدی
می شود و جلیدی پرده شکسته به لعنکبوتیه عنبیه چون این ماده غلیظ
حجاب گردد میان جلیدیه و میان سوراخ پرده روشنائی حایل گردد
و اما جالینوس حکیم گوید که این علت رطوبت بیضه است که غلیظ شود و گروه دیگر
گفته اند که گوهر بیضیه غلیظ شود و سبب آفت پرده که در وی است فسرده شود دانسته آید
که اندر رطوبت غلیظ و عنبیه در یابد و آن رطوبت بتدریج پرده باید از لعنکبوتیه
عنبیه و در پس قرنیه گرداند و کانا دیده بی حال این رطوبت از درجه بیرون باشد
اگر مزاج سرد باشد فسرده شود و اگر سوء مزاج ضعیف باشد گره بندد و هر دو حال مانع
روشنائی شوند و باطل کند اما سبب فسردن این رطوبت در مقام خود از نوع
باشد یکی آنکه رطوبت خود سرد فسرده و غلیظ بود دوم آنکه از مقام خویش بیرون
شده باشد و پرده نزدیک آمده و از آن گرمی اندرونی دور افتاده و سبب گره گرفتن
بسیاری رطوبت و ضعیف حرارت است همچنانکه کاسه آتش که شب در خانه
گرم نهند بامداد آن آتش گره گرفته باشد و اسباب این علت شش چیز است اول
قی کردن بسیار دوم زخمی یا از جائی بیفتادن بر سر چیزی دیدن سیم

سرمای سخت و سردی مزاج و با کسی که در برف و دمه گرفتار شده باشد و ناگاه
آب سرد بر سر وی ریزد **چهارم** ضعیف روح باصره چنانکه پیران را و کسانی که بیماری
دراز کشیده باشند **پنجم** درد سر سخت و علاجش نکنند در روزگار این علت پدید آید
ششم از طعامهای غلیظ خوردن و بوقت چیزی خوردن و بر رو خفتن و دانی
علت همه مردم سیاه چشم را بیشتر افتد بحجت آنکه چشم سیاه را رطوبت بیشتر باشد
و دلیل آنکه رطوبت میان طبقه عنبیه و قرنیه است که چون طبیب در چشم بیمار
نگاه کند آب سپید بر روی طبقه عنبیه ایستاده باشد و دلیل هم چون نقطه
سپید در زیر قرنیه پدید باشد و چون آب کالان بگشاید طبقه عنبیه بینند که بیکبار است
و دلیل دیگر که اگر در میان طبقه عنبیه بودی و آن آن است که بدان آب گشاید بدو اگر آب رسیدی
رطوبت بیضی حرکت کردی و بدان راه بیرون آمدی ازین سبب است که ایشان را
که آب گشاید ذکر کرده اند تا مضرتی بطبقه عنبیه و قرنیه نرسد و اگر نه از بهر آن
سفتی بودی سر آن آلت تیز کردندی تا آسان تر بودی آب گشادن و طبقه عنبیه خود
نرم است و لغزنده از بهر آن نرم است که هر چیز که بدو رسد جایی بدهد آنچه باز گذارد
و از بهر آن لغزنده است که آلتی که بدان آب گشایند بدو رسد بلغزد **سیوم آنکه**

پرسند که آلتی که چون جای آب میان قرنیه و عنبیه است آب چگونه در میان

عنبیه پنهان توان کرد جواب گوئیم چون آلت کشار میان طبقه شود اندکی

فرو بر بیمز عنبیه کنند سوراخ کشیده شود و آب بسوراخ فرو شود و در پشتی عنبیه در

خود کشیده شود و جای کند ... آلت آب کشار بیرون آرند آب آنجا باشد و بعضی تنگ

چشم نبات باشد بعضی بطلان لقمه اندک آب در پشتی عنبیه پنهان شود

لیکن آنجا که مادهٔ ... پنهان شود و پنهان شود و نزدیک حکما این درست نیست از

بهر آنکه با بعضی از غلیظ شود با جملگی او اگر بعضی از غلیظ کرده در حال پنهان توان

کرد و اگر پنهان کرده چون با دیگر اجزا پیوسته است غماد نشاید کرد زیرا که

دیگر باره تولد کند و اگر نیز این تقدیر کرده شود در پشتی عنبیه پنهان باشد و باز تولد

نکند شک نیست بقیه بدان سبب که از نقد از طبعی کمتر شود و بر حسب آنکه با تمام

نقصان او باشد تولد کند و اگر همگی او غلیظ کرده همگی کم شود از آن نیز پنهان توان

کرده نشاید کرد و علاج او بدارو نیست که یاد کرده آمد قول متقدمان است رحمة الله علیهم

که الحجة اید اما استاد احمد فرخ در کتاب خویش میگوید که آب یا میان طبقه

عنبیه و عنکبوتیه باشد یا میان قرنیه و عنبیه یا در پی نور نهاد و آنچه میان عنبیه و عنکبوتیه

ﺍﻟﺦ

باشد پیائی باطل کند و در میان حدقه نیز که پدید آید کبود فام باشد چون ابر

از او علاج نیست نه گشودن نه بدارو کشیدن و آنچه میان قرنیه و عنبیه

باشد اگر سخت غلیظ و فسرده باشد چون گچ یا چون یخ از او نیز علاج نیست

نه گشودن و نه بدارو و آنچه در پی نورانی باشد علامتش آن است بفرماید

تا یکی چشم سخت برهم نهد و باز گشاید اگر لعبتک از آنکه باشد فراختر

شده باشد و در لعبت هیچ تیرگی پدید نباشد و اگر باشد اندکی نماید از آن آب

سیاه گویند و بعضی از آنچه استاد احمد میگوید در سخن متقدمات نماید

یعنی آنچه میگوید که مقام آب میان طبقه قرنیه و عنبیه باشد یا در میان

عنبیه و عنکبوتیه یا در پی نورانی درنگ نیست که این تا رنجور میگوید لکن آنچه

در کتبها دیدم و یافتم چون ذخیره و غیره و دلیلها که برانگیخته اند از استادان

وقت همین یافتیم اگرچه در روزگار ما کسی نبود که دلش درین بند باشد و جهد

که این طلب کنند بجز نادانان و زنان و لوریان و عرض ایشان که درین زمانه

آن است که میل دارد و در چشم کنند تا اندک تسلی حاصل شود نه آن طلب کنند

که عاقبت چه خواهد بود و علم آن حاصل است یا نه آنچنان هم چنان که در اینجا

تقدم علم طب کرده اند و تجربت یافته اند که علم حاصل است یا نه اگرچه ما نیز بغور
آن نرسیده ایم و قصد چون ما اما بقدر وسع خویش طلب کردیم و استادانی که
یافتیم تفحص کردیم و چون استادی نیافتیم که این علم بکمال داشت ما نیز بدین
قدر قناعت کردیم و ما آنچه استاد احمد فرماید اندر سخن متقدمان این است که در علامتها اگر گشودن آن
که بیک آید باز بیمار را بفرماید تا آن چشم که آب خواهد گشودن بر هم نهد و دیگری
باز کند و دست بر و مالند و بعد از آن چشم نگاه کنند که لعبتک چشم فراخ
شده باشد پس بدانکه ماده در پی نور است چون این معنی از سخن متقدمان یافت
میشود بدان باید که مقصود از این بشری کرده اند که موضع آب جز میان عنبیه و زره
نیست این را نشاید گشودن و شک نیست که اینجا در میان عنبیه و قرنیه منفذ است
و عنکبوتیه نباشد زیرا که آلت آبگشا در میان طبقه عنبیه و عنکبوتیه نتوان پی نور راند
و کحال زیرک و دانا باید از شناختن این حال واقف شود و باید دانست که
ماده اندر کمی و بیشی و در قوام و رنگ مختلف باشد بعضی بسیار تر و بعضی کمتر و بعضی
قوی تر و بعضی تنکتر و بعضی تیره تر اما اختلاف آن در کمی و بیشی این است که
بعضی انبار باشد و تمام لعبتک چشم بگیرد و روشنائی باطل کند و بعضی را اندک بود

تا رنگ لعبتک تیره است باید اگر هر دو یکسان است علامت آب است

واگر یکی تیره است و یکی صافی علامت آب است چهارم پس از سه چهار ماه

به بیند که در چشم هیچ تیرکی چون دودی یا چون گردی بر سر لعبتک پدید آید

نشان آب است واگر لعبتک روشن و صافی باشد کار معده است پنجم از سه

تا وقت پری معده چیزها پیش چشم بیاید باید و چون معده سبکتر شد آن

وقت تری نیز بیاید باید اگر در پری معده و تهی معده یکسانست نشان آب است

واگر در پری معده باشد کار معده است و بسیار باشد که بسبب چیزها که چشم

فرود آید صافی رطوبتهاء چشم و تاریکی حس البصر باشد و وقتست که حس شنیدنی

و بوئیدنی نیز همچنین باشد هم در گوش پیوسته آوازها افتد و هم پیوسته

بوی چیزی بدماغ میرسد اگرچه ضعیف باشد و طبیبان از آن آگاه حس گویند

از شمار بیماری نباشد ششم آنکه از پس بیماری گرم چون [illegible] سام و غیر آن

بعضی را خیالها پیش چشم آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبتهاء دماغ تخی یابد

رگی که آن [illegible] در پی مجوف چشم اید خیالها پیش چشم آمدن گیرد و دوم قسم

آن است که از پس بیماری سوداوی باشد و خداوند این علت از مالیخولیا خیالی باشد

و دیده صافی باشد اما علامتهائی که آب کشادنی است آنرا از چهار وجه طلب کن
یکی آنکه چون آب تمام فرود آمده باشد رنگ آب چند اگر چون هوا صافی و روشن
دیگر کبود نیلگون یا سرب دار د بتوان کشودن و نشانی تمامی آب فرود آمدن
آنست که صاحب نزول را در آفتاب نشانند و بگوید تا چشم بر هم نهد و کحّال دست
بر چشم نهد و یک بمالد و از هر سوی بگرداند پس بگوید تا چشم باز کند و در نگرد اگر
آب از اندازه خویش گردیده باشد و باز باند ازه خویش آید تمام فرود آمده است
و بتوان کشودن و اگر سپید است چون یخ یا چون گچ و از حکم خویش نمیگردد
نتوان کشودن دوم آنکه بگوید تا آن چشم که آب خواهد کشودن باز کند و چشم
دیگر بر هم نهد این چشم که بر هم نهاده باشد بمالد یک و چشم باز کرده باشد
نگاه در وی بکند تا الحبکه از اندازه خود میگردد یا نه اگر اندکی فراخ تر میشود
بدان که آب میتوان کشاد و اگر فراختر نمیشود آب نمیتوان کشاد از بهر آنکه فراخ
بازنشدن الحبکه آنست که ماده در عصب مجوف است این هر دو علامات
که یاد کرده آمد یکی باید تا آب بتوان کشودن دوم آنکه رنگ آهن باشد یا سرب
و آنرا ازین دو یکی باشد و دیگر که آب کشودن فایده ندید سیم آنکه بیمار را پرسد که روشنائی
فرو

بکیرد و اندک باشد و باقی صافی باشد باید چون نگاه کند همه که بسته باشد هیچ

نه بیند و آن همه که گشاده باشد نه بیند و نیز باشد که آن ماده در میان لعنبک بسته

شود و گرد بر گرد او گشوده و روشن هر چیزی که بیند میان نگاه او تاریک بیند و اختلاف

در قوام چنان باشد که بعضی را ماده رقیق و صافی باشد آفتاب و چیزها روشن

را بپوشد و از دیدن آن باز ندارد و بعضی را غلیظ و تیره باشد از دیدن چراغ

و غیر آن باز دارد و بسیار باشد که از غلیظی بدان حد رسد که نام اسباب دیدن

خیزد و اختلاف که در لون افتد چنان باشد که بعضی لون هوا باشد و بعضی لون

الحـ... و بعضی سپید مروارید فام و بعضی برنگ گچ و بعضی برنگ یخ و آن را برفی

گویند و بعضی آسمان گون و بعضی ازرق و بعضی پیروزه و بعضی سبز و بعضی زرد

و بعضی اغبر لون و بعضی سیاه و بعضی برنگ سیماب و بعضی سرخ و بعضی هم چون

منی و از این یازده لون که یاد کردیم سه لون توان گشودن یکی که رنگ هوا باشد

و دیگر برنگ سیماب و سیم همرنگ مروارید

بدانکه فرود آمدن آب

علاماتش آن است که نخست چیزها چشم فرود آید چون پشه یا چون مگس یا چون

موی یا چون نخها دور و غبی چون برق و چراغها از این همه نشان آب فرود

دران باشد باید که تدارک آن مشغول باشی هرچند زود تر دبکار سر سری بازی بداری
کزین رنج اب حیرد و چون اب محکم کند بینائی باطل شود و علاج این نتوان کرد مگر بنگاری
و از صد یکی راست باید و ان که نیز راست اید پایانی ندارد و این تبه ازجهت ان گفته
شد اوّل احتیاط کنی [illegible] ی و بازی مدار و کزین رنج اب خیزد چون آب
مداری و بسیار چیزها [illegible] ی خیال پیش اید که نه آب باشد و فرق میان انکه
اب باشد یانه ازجهت که چیز بتوان دانست اوّل انکه علت آب بتدریج
میفزاید و بینایی تاریک میشود تا پیکبار [illegible] آید [illegible] باطل کند و بدیگر
این تا ششماه بیش باشد چون از ششماه گذشت و چشم سلامت باشد
اغلب از ان باشد که کمتر گردد سیم انکه بپرسند که این خیالات در
هر دو چشم باید یا در یکی اگر در هر دو چشم میاید بلون و کوچک و بزرگی
میفزاید و میکاهد یکسان است یانه اگر میفزاید و میکاهد بخار معده است علامت
آب نیست تدارک باید کرد بداروهایی که معده و سر و دماغ پاک کند
و اگر نمیفزاید و میکاهد و همیشه بریک نوع است و نخست در یک چشم بود و پس
در هر دو پدید آید باید دانست که علامت ابست سیم انکه نگاه کنند

اندران

آفتاب و چراغ پیدا باشد اگر می پیدا آب را توان گشود و اگر نه پیدا نه چهارم آنکه بگوید

تا چشم باز کند و پنبه بر چشم نهد و بدان پنبه باد در دمد و پیدا نیکو نگرد تم بقوت پس

پنبه بر گیرد و نگاه کند اگر آب اندکی جنبنده باشد و رنگ او نیکو باشد توان

گشود و این آزمودن پنبه بدان سبب است که اگر با انگشت امتحان کنند سبب شورش

گردد و گشادن دشوار باشد بدین سبب انگشت باد فرو نبرند پس هر گاه علامتها

پدید آید چنانکه گفتیم که چیزها بچشم فرود آید چون مگسی یا پشه اگر هر چند زودتر بعلاج

صواب پیش آن باز شود فایده دهد و اگر علاج نکنند آب محکم گردد و باشد که علاج

پذیرد و شاید که نپذیرد و خواجه ابو علی سینا میفرماید که من مردی را دیدم عاقل

معتبر و دانا که او را آب فرود آمد خویشتن را علاج کرد باشته طعامها و طعامها

کمتر خورد و از طعامهای تری فزاینده پرهیز کرد و بنقلیه خشک و مطجنه اختصار

کرده و سر جهار چهل بکار داشت آب فرو نشست و نور بینائی باز آمد و طعام چیزهای

خشک باید چون گوشت کبک و تذرو و قلیه و گوشت بریان و مطجنه و نان

خشک به و نان جو و مانند این باید و در طعامها دارچینی و در چینی و سه اسب

و بادیان تر و خشک و آب کامه بکار باید داشت و علاج صاحبان آب

که نخست تن و دماغ پاک کند حب قوقایا و ایارج فیقرا و حب الذهب و اهر

هفته یک شربت از ایارج فیقرا علا مطبوخ وقت خفتن بدهند نسخه مطبوخ

قیطریون بلوط یک سه درم تربد سپید مجوف نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته چهار درم

مویز منقا دانه بیرون کرده پانزده عدد جمله در دویست درم آب بپزند تا

شصت درم بماند و در وی نبات بر نهند و بپالایند و یک دینار ایارج فیقرا اعلی

درین مطبوخ حل کنند و باز خورده نافع بود نسخه حب الذهب چهار درم هلیله

زرد دو درم نیم مصطکی و کثیرا و زعفران و سقمونیا از هر یک نیم دینار گل

سرخ نیم دانگ بوقت حاجت شربتی دو درم و نیم نسخه دیگر صبر سپید پنج درم هلیله زرد

و مصطکی هر یک ده درم حب کنند چنانکه رسم است شربتی سه درم نسخه دیگر صبر

و سقمونیا از هر یک یک مثقال هلیله زرد و تخم کرفس از هر یک دو مثقال تربد

سپید هفت مثقال شربت بوقت حاجت دو درم نیم زنهار هر دارو که سقمونیا

درو باشد هر دو هفته یکبار دهد و اگر رنج بقوت باشد هر هفته یکبار بعوض که در ابتدا

سود دارد و اگر دو رنجند تخم بادیان از هر یک یک مجزه همه را کوفته و بیخته عید کف

گرفته با دو درم نیم شکر بسرشد و هر بامدادی یک مثقال میخورد و بالین و نرم کوش

تولد نور چشم ... غفر الله ...
بتاریخ ... ۱۲۹۹ ...
تولد ... غفر له ... ۱۲۹۹
... ۱۳۱۶ ...
تولد نور چشم عزیز ...
... ۱۳۰۷ ...

بام

و شیو نیز پوشیدن سود دارد صفت شیافی که در ابتدای آب سود دارد

خرتیق سفید ده درم بلیله سفید چهار درم اشق یک درم همه را بآب ترب بسرشند و

شیاف کنند و آب پیاز با عسل کشیدن سود دارد و آب برزد و اگر ذخور دن

با عسل در چشم کشیدن سود دارد و زهره گرگ و زهره کفتار و زهره ماهی

که بتازی شبوط گویند با عسل کشیدن سود دارد و ارسکه ان جاریان پوست

که بروی باشد بگیرند خشک کنند و بچشم درکشند و عصاره کوز مریم و برگ او

با عسل کشیدن آب را باز دارد و غرغره کردن باب کامه و ایارج فیقرا سود

دارد خاصه از پس استفراغ و زهره خرس در بینی چکانیدن سودمند است و هر

وقت روغن بلسان کشیدن نافع آید صفت داروی که بروغن بلسان

کنند بلیله هشت درم قلیما چهار درم مس سوخته شانزده درم برصافی دو درم

زعفران سنبک دو درم روغن بلسان یک درم داروهای خشک را باب باران

بسایند و زعفران و روغن بلسان بهم بسرشند و با دارو بیامیزند و ده درم صمغ

... با هم بیامیزند کاهی با عسل کار دارند کاهی باب بادیان و زهره افعی

با عسل سرشته کشیدن سخت نیک باشد صفت شیافی که زهره گاو بر آن

یکدرم اگرد درکرباس زنم یا کتان کنند و درین زهره بمالند تا همه بگدازد وحل شود پس یکدرم روغن بلسان بادی بیامیزند و خشک کنند و شیاف کنند

در ابتداء علت انتشار سود دارد و سپیده را ببرد **صفت** داروی کحل سکنج دودرم حلیت شوخر توتیا از هر یک شش درم عسل چندان که کفایت باشد شیاف سازند **صفت** شیاف مرارات زهره کلنگ زهره کرکس زهره شبوط زهره عقاب زهره باز از هر یک راستا راست هر ده دری را این دارو با دو درم فرفیون و یکدرم شحم حنظل و یک درم سکنج همه را با آب بادیان بسایند و ببر شند و شیاف کنند **صفت** داروی که ابراد ضعیف بصر را سود دارد حب الغار پوست کرده ده درم صمغ عربی یکدرم هر دو را ابو الکوک نارسیده بسایند و بچشم درکشند و حداوند ضعیف بصر را آب بسایند خواجه سیفر باید که مردمان معتبر زهره افیرا آزموده اند داروی بصره زهره یافته اند از اینجا معلوم میکردد تجربه ازو احتراز نمی باید کرد راه علاج این علت داروهای خوردنی و کشیدنی است و این است که یاد کرده شد چون این شرحها بجای آورده باشند و دنبال چهار که یاد کرده اند رجب و کحال بجای آورد علاجها مدت دراز بسر برده چون

فایده ندیده باشند و تدبیران جز دست کاری نباشد و یاد کنیم آن شاء الله تعالی العزیز

و چنان باید که چون معلوم شد که آب

تمام فرود آمد و علامتها که یاد کردیم که میتوان گشودن و اگر گشودن شود

فایده دهد و مانعی نباشد که از آن باز دارد و چون در سر در کام و غیر آن اگر از این معنی

چیزی در راه باشد اول علاج آن باید کردن و دماغ پاک باید کرد بداروها که

یاد کرده آمده است و آن روز که آب گشاید روز نی باید که هیچ ابری و مانعی نباشد

و صافی و خوش و شمالی باشد و صاحب این رنج در سایه برابر آفتاب بنشاند بر بالشی نرم

و گوید تا هر دو زانو سوی دی محکم به سینه باز نهد و دستها بر زانو باز بندد و خویشتن گرد کند

بدین صورت که نموده میشود و کحال پیش او بر بالشی نشیند از وی بلندتر و اگر یک چشم

درست باشد ببندد بکرباسی نرم و غرض این چشم درست بستن آن است تا حرکت

بسیار نکند و چشم را از هر سوی نجنباند زیرا که اگر چشم درست جنباند این چشم دیگر در حرکت

آید و آب گشودن دشوار باشد و دیگر آنکه چیزی که حاضر باشند از وی بپرسند چون

آب گشاده باشند تهمت آن نباشد که بدان چشم درست می بیند و چون صاحب

رنج شرطهائی که کحال گفت بجای آورد دیگری را گوید تا از پس سر او محکم نگاه دارد و کحال آب

خویش یک چشم او بردارد و چشم را آرام بگشاید و صاحب رنجرا گوید که نگاه بمن کن

جایگاه میل دیده بگوشه چشم باشد که سوی بینیست و کحال سر آلت الجشای را بنهد که آب

خواهد گشودن و نشان کند از بهر دو کار یکی آنکه تا صاحب رنج را پیدا نباید درد بردن

[illegible] نشان برابر انگشت است آینه نباید که برابر گشادن بگوشه چشم باشد که

سوی گوشت است بریده چشم دو دانگ بگوشه چشم و چهار دانگ بسیاهی چشم و برابر



لعبک اند که بالاتر و بیشتر نشاید و الت الحشای سیل باشد از مس سرخ

و اگر چشم راست

خواهد گشودن الت الحشا بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ را خواهد گشودن

الت آب کشا بدست راست گیرد و سر الت الحشا بدان موضع نهد که نشان

کرده باشند و گردانند و اعتماد کنند بر الت آب کشا بقوتی تمام تا الت ارکشا

بگردد و احس آن باید که الت الحشا جای گشاده بیند آید و زیاده بر الت

اعتماد کند بقوتی تمام بدست دیگر بهر دو انگشت چنین و همه احوال نگاه چشم

میدارد تا صاحب رنج دیده نتواند گردانید و چون الت الحشا که زیاده نظر

تا سر الت الحشا در زیر طبقه قرنیه بیند و سر الت الحشا نا برابر لعبک آرد و از وی

گذرد و پلیه اگر مقدار نیم جو در گذرد روا باشد و اگر بیشتر در گذرد روا نباشد زیرا

که جای الحشا ارش کند چون بدین حال برسد دنبال الحشا بر میان انگشت مد

خوان و چنین کند تا آنگاه که بیاساید و صاحب رنج خوش گوید و بشارت

دهد تا قوی دل شود و بسیار باشد که درین وقت صاحب رنج خواهد که قی کند

بدین سبب باید که از روز پیش نخورد و در ساعت اگر آغاز قی کند باید که روی بس

یا شراب نعنع یا شراب غوره یا شراب انار بدهند تا ساکن شود و پنبه پاکیزه بر چشم
او نهند و اندکی در دست ها بستگی و بید نه گرم و اگر بر سان آنکه کسی چیزی بیاشامد دم
برکشد صواب باشد و مقصود ازین آسایش چشم است پس آلت الجشار باهستگی کرد انید
تا از پس قرینه پید که سر آلت الجشا بالای آب باشد پس دنبال الجشار اندکی بر فراز
و آب را به آلت کشا فرو نشاند چون بیند که آب فرو نشست به پردهٔ عنبیه ابراز
در خویشتن کشیده صبر کند و آلت الکشا بر وی بردن بیاورد و نگاه کند اگر دیگر بار
آب بازآید فرو نشاند چه بسیار باشد که در شبکیه عنبیه لزج باشد ابرا دشوار
پنهان کند و باشد که تنگ تر و غلیظ تر باشد و دشوار تواند فرو نشاند و بسیار
باشد که یک بار فرو نشیند چنانکه چیزی که در نشیب افتد و از وی هیچ اثر نماند
و بسیار باشد که عیی کند و همی باز آید و همی او میل کند بدان موضع که
باید بر کنده کند و هر پاره از وی بدان جانب که میل کند انجا باید برد اگر رنج بسیار نماید
آلت الجشار را همچنان بپاید داشت و بیرون آلت الجشا بگوشه چشم توجه کردن تا اندکی
خون بیاید ابرا بان خون باید فرو نشاند و اگر مقصود حاصل اندکی خون بیاید نیامد
برسیده نا آب عسر را بان قدری خون فرو توان نشاند و اگر نیز آب عسر نباشد

زنی

چیر

خون را هم در آن موضع تو آن پنهان کرد و باب فرو نشانیدن چه قوت خون
ابرا بسوزد و تیز کند و اگر خون را پنهان نکنند بفزد و علت ظفره پیدا آید و تحلیل
دشوار پذیرد و در الحال که آب فرو می نشاند صاحب رنج را بفرماید تا تنحنح کند
از راه حلق نه از راه بینی و آن دهان بحلق فرو برد تا بدین حرکت آب فرود میل
کند و فرمان بردارتر باشد و چون کحال دید که آب فرو نشست باهستگی میل را
می پیچد و بیرون آرد و زرده خایهٔ مرغ بهم برزند و بر پشت چشم نهد و هر دو چشم را
سخت بندد و صاحب رنج را در خانه تاریک برد و بگوید تا بقفا باز خسبد و خود را
خفته سازد و هیچ حرکتی نکند و سخن نگوید و اگر خواهد سخن گوید بدست اشاره کند
و خویشتن را از عطسه و سرفه نگاه دارد و بر رگهای شقیقه اضمادها خنک کنند
و حذر کننده تا دردسری تولد نکند و اگر عطسه خواهد آمد بینی را بدست بمالد تا عطسه
ساکن شود و اندکی جلاب و روغن بادام در طعام وی باید و طعام او چیزی باشد لیکن
باید نه چیزی که بخایند و روز سیم چشم را بگشاید و زیاده باهستگی بردارد و بیند اگر آب
تر کند و چشم بدان بشوید چنانکه هیچ رنجی بچشم نرسد و هیچ قوتی از دست
بچشم نکند و پنبه بسپیده خایه مرغ تر کنند و بر پشت چشم نهد و اگر روز سیم بحاله

و تهیه باشد گل سرخ را در آب بجوشانند و چشم را بدان آب بشویند و بیمار را
بنشینند و بیت بر او از بارش داروها بالش از چپ و راست او نهاده چنانکه از همه جانب
او باشد و بدان تکیه میکند و آسوده باشد و حرکتی نکند و شوری سیاه بر او فرود آرند
و اگر خواهد شادنج شسته با سربه در کشد روا باشد و اگر پس از هر سه روز آب ترکند
اگر ماسی کرم ترکند کرده باشد با آلت آب کش با جای خود بر د چه بدان روزی ملتحم گشته
نشود و بعضی باشد که ملتحم برنم باشد آب کش بر وی بایستد که بروی قوه کند نیز بید
سوراخی پدید کند پس آلت کش بدان سوراخ اندرون و گاه باشد که بر آن سوراخ
گوشت افزونی بر اید بر ناخن باید داشتن برابر هیچ اندیشه نباید کردن و بعضی کحالان
و از سوی قرنیه شکافند و آب را بیرون آرند و درین راه خطری هست آن است
که اگر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه بجوذ کشد و بیرون آرد و ما این دست کاری ندیدیم
و نه عمل کردیم و اما خیالها دیگر که ز معده آب باشد علاجش آن است که نخست
هر یکی را سبب و علامات بداند آنچه از معده باشد بایارج فیقرا و حب قوقایا
علاج کند و معده را بجل شکر و مصطکی و انیسون و زعفران قوه دهد و آنچه مر صالح
معده را بکار آید چنانکه در موضع خویش یاد کرده آمد و اگر معده گرم و مطبوخ هلیله یا ک

کل

کند و بشربت انار و لیمو قوت دهد و انچه از دماغ باشد بخار را از دماغ باز دارد
و صندل و گلاب میوید و بر صدغها صندل گلاب سوده طلی میکند و العلم عند الله
چنین گوید که سلیمان داود علیهما السلام دختری مرقه نام بود و بشوهر داده بود
از قبیله خویش و چندین سال با شوهر بود و فرزندش نبود روزی خبر رودکه
پدر آمده شکایت کرد که مرا فرزندی نباید پس سلیمان اطبا یونان را
پیش خود خواند و از ایشان پرسید که زنان را چه علت باشد که فرزندشان نباشد
گفتند یا رسول الله ده گونه علت است در زنان که بدان سبب فرزند نباشد
یکی آن بود که پاره گوشت در رحم رسته بود دوم باد و سیم بلغم و چهارم بیماری زنان
بود پنجم آنکه رحم زن گردیده بود ششم آنکه بادی بود که در پشت افتد هفتم
آنکه بادی بود که در رحم افتد هشتم آنکه بادی بود در زمه که رحم در خویش کرده باشد
نهم آن بود که در رحم ریش پدید آید دهم آن بود که جوانه داده باشند
دهم آن بود که رحم گرم گرم بود یا سرد و چون آب مرد در وی رسد بسوزاند
یا بفسرد اما آنکه رحم او را از گرمی بسوزاند علامت آن است که زنی بود نحیف
نزند و کوتاه و خداوند علت روی درشت بود و روی زرد و دایم گرمی بر وی غالب

بود اما از انکه رحم سرد بود داب بر دبیغیر دنشان آن بود که زنی بود سطبر و راب

ونشانیش دست و پایش روشن تر از ایب و هر چند روز کار برآید فربه تر و نیکو

تر شود و علامت انکه گوشت در رحم رسته بود ان است که رحم وی آب بپذیرد

که ان گوشت راه بخنه که بجا قرار گیرد و نشان ان بود که هر که بیماریش افتد

علتی که پدید آید رزد بود که سرخ چون بیمار زنی باز افتد در ناف در ناف رپدید آید علاج

ان است که شش مثقال جو گرهی بریان کنند و با یک مثقال زنجبیل بکوبد و با یک

زهره گاو بهم بسرشند و بر پاره پشم کبود نهد و بر گیرد و علامت رحم کردیده برد

آن بود که هر وقت درد کند دیده بدید اید علاجش ان است که سفیدانه گند بکوبد

و با زهره گاو بسرشند و بر پاره کتان بجوشش بردارد و علامت انکه بلا بسر دارد

ان است که چون با مرد جمع شود سر دل دگر بدر آید و درد سر گیرد علاجش است

که سه کرکه برگیرد و اگر نه پیه بز و با می خام برزد و چهار مثقال و نیم تخم کرفس و چهار

مثقال و نیم تخم شبت بکوبد و ان پیه در وی بیامیزد و بجوشش بردارد و شکم و ناف

پوست چرب میکند هفت کونه روغن بنفشه روغن گل روغن یاسمن روغن نرگس

روغن خیری روغن سوسن روغن نیلوفر و اگر این هفت روغن بدست نیاید

بگیر هفت کوزه سپرغم برخی از دمعتدل برخی گرم با روغن کنجد بجوشان و الحش
گلاب در افکن و پاره مشک و کافور زیادت کن و بهم برزن و دیده را طلا کنند
علامت آنکه زرد آبه دارد آن است که چون بیماری بازگشته عرق بخیزد
یک بیماری دیگر پدید آید علاج او پیه دلحش پیه ماهی و لحمی و پیه خرگوش و لحمی
پیه گرگ و پیه کفتار و زهره کرکس و زهره مرغ خانگی سیاه و زهره گاو این چهار
گونه پیه و زهره سگ گونه با آب گرم بهم برزن تا چون مرهمی شود و پاره پشم کبود بدان
تر کرده بخود برگیرد هفت بار و شکم نرم کند باب هلیله و ترنجبین و علامت باد
زشت آن است که گرمی بدان کس غالب بود و خیالها پیش چشم وی پدید
آید چون مار و کژدم و هولهای بسیار بیند علاجش آن است که بگیری کنجد و نانخواه
از هر یک برابر و بکوبی و بر روغن کنجد کنی ده مثقال گل سرخ خشک بکوبی
و ده مثقال جاوشیر با آن اخلاط حل کنی و بخورانی هفت روز علامت بادی
که در رحم بود آن است که آب مرد نپذیرد و باد نگذارد که از او پرورانده فرزند
شود و هر که که بیماری بود خویشتن پلید بیند و چیزها در میان علت بود و گرمی
برو چیره بود علاجش آن است که بگیری پنج کدوی تلخ و بهل پاییزی

دیگر خویش بنا سیر برگیری و بعد پای آتر پرهیز کند و علامت آنکه پسه در رحم بود آن است

که نشاهی بود و در دیش سفید بود و چون از بی بماری فارغ شود آب آتشش بسیار ازش

و چون بی بماری بود خون بسیار آید و علاجش آن است که تنور گرم کنند و سر

تنور را استوار کنند چنانچه بخش هیچ جا بیرون نرود و آنکه سوراخی بکذارد و لگن

ور زرا ابه باید تا نفخ [illegible] سوراخ نهد چنانچه آن بخش راست برحم آرد و آن پنبه

بکذارد و علامت آنکه رحمش پاک بود آن است که علت زود افتد و بیابی افتد

علاجش آن است که یک درم شش درم تخم خشک و دو درم شونیز و کوبد و بیزد

و بخویشتن برگیرد نافع بود و علامت آنکه جو دانه داده باشند آن است که زن

نالنده باشد ضعیف و نحیف و دماد ما برو چیره بود و بارگیرد فرزندش بار رسیده بیفکند و الا

باد در دیده آید علاجش آن است که او را شراب هلیله دهی تا پاک شود آنگاه هفت بیخ بریان

کرده با فندق بدهی تا بخورد و روغن یاسمن بخویشتن برگیرد با زهره گاو و علامت آنکه

رحم ابرص بود آن بود که چون بیماری افتد بیمه [illegible] بکنند و سفید رنگ

کم زود علاجش آن است که پرهیز فرمائی کردن از بیمار خانم

هر شب بچه و پاره دهی تا عرق کند و اطریفل بزرگ دارد بکار و پاره فیقرا دهد و تربد و تخم

حنظل

بحجلی هر زمانی با الخیسن بهی با بخورد علامت زنی که فرزندش بود از رحم

بود یا از جهت تمام بود یا اب زن چون آب سرد تمام بود نشان آن بود که در هوا ریش

از وی جدا شود و چون اب حرکت کند مو را متعد بد بر آید و چون اب زن تمام

بود نشان آن بود که درد ناف دراز بدید آید و دیگر آنست که رحم زن تری دارد

عظیم اگر از سردیست باید دیدن که سرطوبت با محرور اگر محرور بود او را اسکنه و روغن

باید و الحم کود شیرین و الحم حیار سنبر شش بکلاب بد با بخورد و اگر سرطوب بود کوارش سهل

و اگر از زن بو اصلی سر بر زیر رحم وی دود کنند و پشید بخورد و با الحنی با برزد

و شیاف کنند و بدهد تا بخور نیشن بر گیرد و علاج حیض بسته آنست که حجامت فرمایند

کردن بر پای بارگ باسلیق زدن و قدحی اب سداب با روغن کوزبدی با پیاشامد

و اگر سوده از قرص مر بدهد علاج زنی که بسیار حیض بود اگر هستی در تن باید

خون بباید بستن و اگر هستی از پای همی باید رگ باسلیق بگشاید یا حجامت کند

و یا در آب سرد نشیند و غذا اب انار یا بوزه و عدس در و پخته و افروشه باید دادن

از شکر سفید و اگر ازین فایده نیاید قرص کهربا باید داد و الا ایکرد بحرام مسکن کند

در عمر آن خرد لبای با سه عدد بیسه که خایه کرم کند بدهد تا بخورد

برو وعزره که اجزا حصر هیمواند و سلاق و دمعه و جرب و سبل سود دارد و طریقه

بگیرند بلیلة ده درم زرد چوبه ده درم پوست بلیله زرد پنج درم زنجبیل پنج درم دار فلفل دو درم

چهار دانگ مامیران دو درم و چهار دانگ نمک هندی یک درم همه را کوفته و بیخته

با آبغوره پرورند چند باره تازه میکردانند تا پرورده شود بعد از آن نرم بسایند و بکار دارند

صفت نسخه دیگر در دردمند شیاف از زرد چوبه پرورده ده درم چشم بچه نرم مامیران

دو درم کف دریا دو دانگ نبات سه درم افیون دانگی جمله را کوبید و بیزد و با هم آمیخته

کند و بکار دارد صفت دیگر در دردمند شیاف سفید از زردچوبه پرورده ده درم نشاسته

چهار درم کف دریا دو دانگ افیون یک درم جمله کوفته بیخته با هم بیامیزد و بکار دارد صفت

با سلیقون جرب و سبل را دمعه را و خیرگی چشم را سود دارد بگیرند حجر ارمنی دار فلفل دار زنجبیل

دار چینی و بلیله زرد و بلیله سیاه از هر یک یک درم صبر سقطری یک درم و نیم کف دریا

شش درم شکوفه نحاس سیخته و قرنفل از هر یک چهار درم نوشادر یک درم جمله را

کوفته و بیخته با هم بیامیزد مانند سرمه در چشم کشند نسخه دیگر جهت طفل

چشم چهار درم مامیران دو درم کف دریا یک درم از زرد چوبه پرورده سه درم نبات

نیم درم کافور قیصوری جمله را کوفته و بیخته با هم بیامیزد و بکار دارد تمه الکتاب بعون الله الملک

نوشادر ۲ آب زرد ۱ بیزر ۱ نویلی نوره
زاج ۲ دارفلفل ۱ عاقرقرحا ۱ صبر و عروق ۲ زعفران ۲ فلفل ۱ نوره و طلا ۲ نیلوفر ۲ اجابان ۲ مرداسنج ۲ بوره ۲ کلی معلی ۲ دارو ... حنا

الوهاب علاجه بدالی فی ۲ شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۱ تمت در حاشیه سهو و غلط
هر دارد بچشم اغماض عفو فرمایند نسخه مغلوط بود اللهم اجعل عواقب امورنا بالخیر

حب جهة افرنجه که با خوش مشهور است سلیمانی یکی گندم عشبه
چهار درم همه را از هم صلایه نموده با عسل شهد حب ده دانه حب
کند بعد از مسهل صبح یکدانه شام یکدانه تا یک جمعه بخورد و
صبح ۲ دانه و شام ۲ دانه روز آب عشبه و چینی چوب بخورند
تا مرض بکلی رفع شود انشاء الله حمام زیبقی جهة با خوش افرنجه
که آتشک باشد در صورتیکه میوه خوردن در معده و کبد ضرر میکند
الحرارت داشته باشد معده و کبد قاعده ساختن آن این است
که سلیمانی دوازده اوقیه را زهم صلایه کند در میان دیگ بزرگی
که آن شخص حریف بتواند نشست پر آب کرده ممزوج کند و
گرم نموده در میان آن بنشیند بقدری که عرق کنند بیرون آمده
برود در گرم بپوشانند تا عرق زیاد کند ذرا فرنجه با خوش آتشک
که در مجاری قضیب قرح بثورات بهم رسیده باشد باید بعد ما
سلیمانی یک وقیه دار مقل کتان سه وقیه و از لوداغ نیم درم

حجر جهنمی ابیض است که نقره سوهان زده یکمثقال شراب الاحمر مثقال

در ظرف [illegible] ریخته بر روی آتش ملایم گذارند تا ثلث آن به بخار رفته بعد

خشک کنند [illegible] سرد شود مثل بلور و شوره [illegible] باشد یا چیزی که از شیشه

[illegible] بردارند اگر آن نقره [illegible] در آب [illegible] به آب مقطر بشورند تا

زنگ زنگار برود که لا از مس در او نماند باز به همان شراب ناجی

[illegible] را ممزوج نموده با قدری آب مقطر به آتش ملایم بگذارند تا

خشک شود بعد در بوته نقره ریخته در روی آتش شدید بگذارند

تا آب شود بعد قالبی که از نقره یا طلای سفید ساخته باشند یا

سنگ برچرب و گرم نموده بر روی میان آن بریزند بعد که سرد شد

با کهنه ای مالیده در میان شیشه که [illegible] داشته باشد نگهدارند

[illegible] ممزوج نموده [illegible] آهنی ریخته روی آتش گذارند

گذارند تا [illegible] شوره [illegible]

ریخته تا بخار آن تمام شود [illegible] فی مرهم [illegible]

در جلد احداث [illegible] ۲ درهم [illegible]

مخلوط کرده روزی [illegible] بار [illegible] تا آبله کند [illegible]

[illegible] سینه و در [illegible] اطفال استعمال میشود [illegible]

حرارت [illegible]

ص مرهم فتاذری بگیرند روح فتاذر ۱۰ درم مرهم البسیط یکوقیه مخلوط کنند
و در شیشه نگاه دارند این مرهم از مرهم انتیمونی قوی‌تر است در حرق [illegible]
مرهم یود جهت خنازیر و غدد‌ها بگیرند از دلوایدرات یوتاسی باجوف
۲ درم و از مرهم البسیط یکوقیه باهم مخلوط کنند و نیم درم یود اضافه
مرهمیکه در رمد نافع است بگیرند از راسب احمر که زیبقی است ۲ گندم توتیا
۵ گندم مرهم البسیط یکوقیه مخلوط کرده بقدر عدس در اجفان بکشند
مرهمیکه زخمهای دردناک را مسکن است مرهم البسیط ۲ وقیه افیون نیم درم
مرهم جهت جرب و رمد و سبل تنگ جشمند ده گندم مرهم بسیط وقیه ممزوج کنند
بقدر عدسی با میله در اجفان بکشند   غرغره که در قروح خرمی نافع
بگیرند از محلول سلیمانی ۲ نخود در نیم وقیه منقوع شعیر حل کرده
روح افیون درم عسل قدری ممزوج کرده در قروح حلق و دهان غرغره

جهت باه ذراریح جوهر اکر که جوهر دارچینی عنبر اشهب مشک طلای محلول نیمی جهت [illegible]
۶ گندم ۶ گندم ۱۲ قطره ۶ گندم ۶ گندم
از یکدانه تا ۲ دانه   جهت لوا [illegible] بادی گوگرد احمر [illegible] کلاهید ممزوج [illegible]
فاشق جای خوری صبح و یکی شام بخورند   مالیدن ترنک [illegible] ۲ [illegible] ۴
داخل نیم غنچه روزی [illegible] بار طلا [illegible] کنند   جهت [illegible] دای خنک [illegible]
[illegible] یادداشت سیلیم ۲ گندم   حب گوداخ جوهر انتیمون کلمل از یک ۲.۲۴ گندم

مستعمل [illegible] مرهم عنبر [illegible] [illegible] [illegible]

حب بجهت سعال رطوبی

لو لو کسند بر بالک موقعتا مقد ازرق کو بیده بالی پیلدار

هم هم دیک دنک بیم

بجهت سوزنک کهنه بقر کتان چینی بیاری کوبیده ممزوج بهم معجون سازد

مرهم جهت زمد و جرب و سپید چشم مرهم للبسط یکو قیه زراد

ممزوج نمخه بقدر ماش با چیلی در اجفان بکشند

روغن زیتون بقر موم رابتانج با قدری آب طبخ د

۳۰ - - ۱۰ ۵ ۴۳

بعدها روغن بقر موم اشق راتیانج مرداسنگ سوده

بااب جوش ۱۲ ۳۰ ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۴۰

الصالحه موله ... اشرح ... زارد

۲۰ ۱ ۱ ۲ ۲

جهة ... کرده ... حداء ... کند و باب ... ۱۰

و بر ... بند ... ببندد ... باز

[illegible]

